

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مناظره در قرآن: حضرات ابراهیم و خضر و موسی (علیهم السلام) ۱۵

فرشتگان و ابلیس، دوزخیان و بهشتیان، اعضا و جوارح با انسان

با شرح و تفسیر آیات و ترجمه به نظم

آزادی بیان در قیامت (فرشتگان با خدا) (ابلیس با خدا)
(دوزخیان و بهشتیان) (اعضا و جوارح با انسان) (شهادت اعضا و
جوارح انسان در قیامت) هشت دورین مدار بسته در زندگی

سرشناسه: زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

شمارگان: ۵۰۰۰ قیمت: ۶۰.۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۱

چاپ و صحافی: فراز اندیش سبز

آدرس نویسنده: m5736z.blog.ir لطفا پیام ارسال نمایید

آدرس کتاب های منتشر شده: zarepoorketab.blog.ir

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است



فهرست مطالب

بخش اول	مناظره ها و گفتگوهای قرآنی
بخش دوم	مناظره فرشتگان با خدا، قبل از خلقت انسان
بخش سوم	مناظره میان خدا و ابلیس
بخش چهارم	مناظره انسان با انسان در قرآن
بخش پنجم	مناظره با بت پرستان
بخش ششم	گفتگوی خداوند با ابراهیم علیه السلام
بخش هفتم	گفتگوی حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام
بخش هشتم :	آزادی بیان در قیامت!
بخش نهم	مناظره دوزخیان با هم
بخش دهم	مناظره دوزخیان با شیطان
بخش یازدهم	مناظره دوزخیان با ملائکه الهی
بخش دوازدهم	مناظره بهشتیان با دوزخیان
بخش سیزدهم	مناظره دوزخیان با بهشتیان
بخش چهاردهم	گفتگوی اهل اعراف با بهشتیان و دوزخیان
بخش پانزدهم	گفتگوی اعضا و جوارح انسان در قیامت
بخش شانزدهم	هشت دورین مدار بسته در زندگی
بخش هفدهم :	داستان ها

بهشت و جهنمی که ما می سازیم! ساختن حوریان بوسیله اعمال
آثار اعمال دنیای فریبنده

سخن هائی که در پرونده اعمال ثبت می شود

نتیجه دنیادوستی و ترس از مرگ گفتگوی آیت الله با عزرائیل . نماز
مشغول قرآن بودم نفهمیدم و و

مقدمه :

مناظرات و گفتگوها در قرآن بدون شک خداوند با انسان از طریق قرآن با همه صحبت می کند همچنانکه نماز صحبت و گفتگوی ما با خداست کلام قرآن گفتگوی خدا با بشر و برگزیدگانش می باشد .

از این رو با عبارات **یا ایها الناس یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الرسول** مورد خطاب می دهد

و از طرفی گفتگو و صحبت های فراوانی در جهان در حال اجراست که بعضی— از آنها نه تنها هیچ فایده ای برای زندگی افراد ندارد بلکه در صدد هستند تا زندگی انسان ها را به سراشی سقوط و هلاکت هدایت کنند.

اما برخی از گفتگوها و پرسش و پاسخ ها می تواند زندگی انسان را کاملاً دگرگون کند. جلساتی که باعث گمراهی و دور شدن از مسیر حق را برای انسان آماده شده بسیار است، قرآن کریم به شدت از شرکت در این جلسات و گوش دادن به گفتگوهای از این قبیل نهی کرده است.

در قیامت، گفتگوهای تلخ و شیرین، سلام یا نفرین، سؤال و توبیخ، انداختن گناه و جرم به گردن دیگران و لعنت به یکدیگر هم بسیار است و گفتگوی مؤمنان با مؤمنان، مجرمان با مجرمان، مجرمان با مؤمنان، و مؤمنان با مجرمان و نیز فرشتگان با مؤمنان و مجرمان در قرآن آمده است.

سخنان و عملی کردن مناظرات در زندگی می تواند نقش مهمی در پیشرفت و رشد داشته باشد

چرا که سخنان بهشتیان مبنی بر موفقیت‌های بی نظیرشان در دنیا و سخنان دوزخیان مبنی بر شکست‌ها و پشیمانی آن‌ها به خوبی می‌تواند نقشه زندگی ما و راه پرپیچ و خمی را که در مسیر ما قرار دارد را ترسیم کند. گفتگوهای ویژه که گوش فرا دادن به آن که می‌تواند زندگی ما را متحول کند، چراکه از یک سو بهشتیان، جهنمیان را مخاطب ساخته و سوالاتی از آنان می‌پرسند؛

از سوئی دیگر ملائکه الهی و خداوند را مورد ندا و خطاب قرار داده و مطالبی به آنان می‌گویند. که مفصل به این گونه آیات به طور جداگانه در کتاب حاضر پرداخته شده، شاید که پند و اندرزی باشد برای ما و اعمال و کردارمان در دنیا و....

در این کتاب تلاش شده با استناد به آیات قرآن مجید مناظراتی که بین خدا و بشر- از طریق پیامبران و همچنین انسان با انسان و با خدا و همچنین در قیامت دوزخیان با خود، خدا، ملائک و بهشتیان را دارند، را با استفاده از تفاسیر بیان نماید.

مؤلف : محمود زارع پور

بخش اول

مناظره ها و گفتگوهاي قرآني

آدمي مي كوشد كه با گفتگو براي ايجاد فهم مشترك و درك متقابل از روش هاي مختلف به ويژه گفتاري، دايره ارتباط خویش را گسترده تر نمايد و همدلي و همراهي و همكاري ديگران را به دست آورد.

مناظره يكي از شيوه هاي ارتباط كلامي براي بيانديدگاه و باورهاست.

مناظره، به معنای این است که هر يك از دو طرف گفت وگو مي كوشند تا آراء و عقايد و باورهاي خود را به ديگري تفهيم کرده و او را به درستي و راستي عقايد خود قانع نموده و همراهي و همكاري او را براي خود تضمين نمايد. خداوند در قرآن مناظره هاي بسياري را گزارش کرده است.

مناظره، تلاشي براي شناخت حقيقت

آن چه از نظر قرآن اصالت و اهميت دارد، تبين حقايق و روش هاي دست يابي به آن است؛ زيرا از نظر قرآن، خداوند، حق مطلق است و همه آن چه نام هستي دارد از اين حق نشات گرفته و باطل، امري عدمي است که از هستي بهره اي نبرده است.

قرآن، باطل را کف روي آب مي داند که اگر آب نباشد کف معنایي نخواهد داشت.

انسان هنگامي که به دنيا مي نگرد آن چه به چشم مي آيد همين محدوديت ها و کفي است که روي حقيقت آب هستي را پوشانده است. و مصداق

فَبَصَرِكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ گردد و بصيرت را به دست آورد

و حقایق را از پس لایه های تو در تو و به هم تنیده بیرون کشد و جمال حق را چنان که هست در آینه وجودش نمایش دهد.

مومن از آن جایی که چشمانی تیزبین دارد، از پس کف های باطل می تواند حقیقت آب را چنان که هست ببیند و تفسیر و تصویر کند.

از این رو نظری مطابق حق است و تلاش دارد آن چه را یافته برای دل های محدود آدمیان تبیین کند. این جاست که مناظره ای در می گیرد تا حقیقتی را آشکار سازد و کف محدودیت ساز باطلی را از روی آب حقیقت بردارد.

مناظره در لغت و اصطلاح

مناظره به معنی جدال کردن، با هم بحث کردن، با هم سؤال و جواب کردن، با هم نظر کردن؛ یعنی فکر کردن در حقیقت و ماهیت چیزی، مجادله و نزاع با همدیگر و نیز بحث با یکدیگر در حقیقت و ماهیت چیزی. مناظره، مکالمه و گفت و گویی دو طرف است که هر یک با استدلال و ارائه براهین سعی می کند برتری و فضیلت خویش را بر دیگری به اثبات برساند و یا شخص را اقناع کرده، مجاب و مغلوب نماید.

هدف از مناظره، همیشه بیان برتری یک طرف بر دیگری نیست بلکه، هدف اصلی در مناظره های درست و حقیقی، رسیدن به حقیقت یک امر است که می توان از آن به **جدال احسن** در مقابل مطلق مجادله یاد کرد؛ زیرا در جدال، هدف تنها خاموش کردن مخالف و چیرگی و غلبه بر او است.

مناظره مي تواند در موضوعات علمي و عقيدتي، اخلاقي و اجتماعي و مانند آن صورت گيرد.

شيوه مناظره هاي موردپسند قرآن بر رعايت ادب، احترام، حق گرايي و استدلال متين و قاطع با مخالفان است که همان جدال احسن در فرهنگ قرآني است که بدان توصيه شده است.

در مجادله روي سخن با منکران و ناباوران است که در راه پذيرش، موانعي در برابر خود مي يابند. اين موانع گاه باورهاي حق و باطل خود ايشان است و گاه تعارضات و يا شبهات و سؤال هايي که از دیدگاه ايشان در مورد نظريه مقابل وجود دارد.

از اين رو لازم است با نرمش و مدارا و در عين حال استواري و پيگيري، موانع را يکايک بازشناخت و آنها را برطرف ساخت تا راه براي پذيرش نظر، هموار و ساده گردد.

اين کار معمولا به کمک مقدمات صحيح و بديهياتي صورت مي گيرد که خود طرف مخالف، به آنها معتقد و پايبند است و آن گاه به مدد براهين، نتايج صحيح، يکي پس از ديگري بر پايه آن مقدمات بنا مي شود تا هدف مورد نظر در دسترس اندیشه و باور قرار گيرد.



بخش دوم مناظره فرشتگان با خدا، قبل از آفرینش انسان

از مناظره های معروفی که در قرآن گزارش شده می توان به مناظره و گفتوگوی فرشتگان اشاره کرد که در آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره و نیز ۶۹ از سوره ص قرآن بیان شده است .

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

چو پروردگارت خدای مهین	به جمع ملائک بگفت این چنین
همانا نمایم من کردگار	به روی زمین جانشین برقرار
بگفتند آیا به روی زمین	کسانی بخواهی کنی جانشین
که بسیار ورزند کار فساد	بریزند همواره خون در بلاد
اگرچه که ما خویشان روز و شب	نماییم تسبیح و تقدیس رب
خدا گفت از رمز خلقت همی	ندانید چیزی که من دانمی

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

خداوند چون خوان خلقت نهاد	به آدم همه اسم ها یاد داد
سپس اسم ها را به جمع ملک	بیان کرد یکتا خدا تک به تک
بفرمود آنگه که اسماء و نام	بیان می نمائید اینک تمام

بیان می نمائید اینک شما اگر راستگوئید در ادعا

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

ملائک بگفتند سبحان توئی به دور جهان پاک یزدان توئی

به جز آنچه خود یاد دادی به ما ندانیم چیزی دگر ای خدا

همانا توئی کردگار علیم که در کار خود نیز هستی حکیم

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي

أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

خدا گفت ای آدم آگاه ساز که اسماء را خود چه بودست راز

پس آنگاه آدم زبان برگشود حقایق به جمع ملک رو نمود

بفرمود آنگاه پروردگار نگفتم مگر بر شما آشکار؟

که آگاه هستم به غیب و نهان چه اندر زمین و چه هفت آسمان

بدانم همه چیزها را عیان چه روشن بود آنچه باشد نهان

در این مناظره که در ملاء اعلی صورت گرفت، فرشتگان درباره آفرینش آدم

با خداوند به گفت وگو نشستند.

البته به نظر می رسد که پس از اعلام آفرینش آدم، گفت گو و مجادله ای

میان خود فرشتگان درمی گیرد که در سوره ص آن را گزارش می کند.

تعبیری که خداوند درباره این مناظره به صورت صریح و شفاف دارد،

اِخْتِصَامُ اسْت؛ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ

ملائك كه در خلق جنس بشر خصومت بکردند با همدگر

به من وحی بنمود یزدان من كه آگه نبودم من از آن سخن

یا ؛ مرا (پیش از این) دانشی- به (گفتگویی) ملاء اعلي (و فرشتگان عالم بالا) نبود هنگامی كه با هم (درباره خلقت آدم) گفتگو، محاجه و مجادله داشتند.
(سوره صاد آیه ۶۹)

خداوند پس از این كه به فرشتگان اعلام می كند بشری از گل خواهم آفرید.
چون تمامش كردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده اش كنید
إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ . فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ
مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (سوره ص، ۷۱ و ۷۲)

به یاد آر وقتی كه پروردگار به جمع ملائك بگفت آشكار

كه می آفرینم بشر را ز گل ببخشم بر او فكرت و جان و دل

پس آنگاه او را بیاراستم به نيكوترین وجه پیراستم

دمیدم ز روح خودم اندر او از آن دم بود این همه های وهو

بدانها بگفتم كه پیش بشر به سجده گذارید بر خاك سر

اختصام و مجادله ای میان آنان درمی گیرد كه نتیجه این گفت را خداوند در آیه ۳۰ سوره بقره ادامه می دهد كه پرسش آنان درباره هدف و حكمت آفرینش آدم (علیه السلام) است.

در حقیقت این اختصام در میان خودشان زمانی صورت می گیرد كه خداوند می فرماید: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** ؛ من در زمین جانشین قرار دادم. زیرا فرشتگان با خود به مجادله و گفت و گو می پردازند

و سپس به خدا عرضه می‌دارند: **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ
الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ كَسِي رَا در آن قرار می‌دهی که در
زمین فساد کند و خون بریزد در حالی که ما به ستایش همراه با سپاس تو می
پردازیم و تو را پاک و منزّه می‌دانیم.**

خداوند در آیه ۳۱ سوره بقره تبیین می‌کند که مجادله کردن و مناظره پیش
از آن که هنوز آدم (علیه السلام) به شکل کامل آفریده شده باشد صورت می
گیرد. به این معنا که این مناظره یا همزمان با طرح خلافت و جعل خلیفه
در زمین آغاز می‌شود یا هنگامی که تنها مقدمات این جعل فراهم آمده بود
و هنوز ایشان با حقیقت آدم رو به رو نشده بودند؛

زیرا خداوند گزارش می‌کند که خداوند پس از این که در پاسخ فرشتگان می
فرماید من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، به تعلیم اسماء به آدم
پرداخت. به این معنا که فرشتگان پیش از تعلیم الهی به آدم، این پرسش‌ها
را مطرح می‌کنند

و خداوند به یک پاسخ کلی بسنده می‌کند و اجازه می‌دهد تا حقیقت را پس
از کامل شدن آدم (علیه السلام) با دلایل قاطع به فرشتگان بفهماند و آنان را
همراه خود سازد.

در حقیقت باورها و اعتقادات فرشتگان که در آیه ۳۰ بیان شده، مبتنی بر
خلقت ابتدایی آدم از گل بوده است؛ زیرا چنین موجودی می‌توانست تنها
به سبب قوای مادی شهوانی در زمین فساد کرده و خونریزی کند و ماهیت
چنین موجودی فراتر از این اقتضا نمی‌کرد؛

از این رو فرشتگان می گویند که اگر هدف از خلافت در زمین تسبیح و تقدیس و تحمید توست ما خود به این کار می پردازیم و اگر امر دیگری است که از این موجود با ماهیت گل و مادی او چیزی جز فساد و خونریزی بر نمی آید و نمی تواند در زمین خلافت کند.

خداوند با بیان کلی می کوشد تا زمینه برای اثبات حقانیت خلافت فراهم آید و بتواند فرشتگان را به طوری مجاب نماید که حقیقت نیز برای آنان آشکار گردد.

هنگامی که تعلیم اسما انجام می شود، خداوند فرشتگان را به ادامه مناظره فرا می خواند و می گوید اگر می توانند اسمای الهی را تنها نام برند و به کلی گویی یعنی تسبیح و تحمید و تقدیس بسنده نکنند.

ولی از آن جایی که فرشتگان تنها به کلیات آگاهی داشته و توانایی درک جزئیات را نداشتند نمی توانستند حتی نام های الهی را بیان کنند چه رسد که آن ها را به شکل دارایی در وجودشان داشته باشند.

این گونه است که به محدودیت های خود نسبت به علم الهی اعتراف می کنند. جالب این که آدم (علیه السلام) تنها به انباء و اخبار اسمای الهی بسنده می کند، زیرا فرشتگان همانند انسان توانایی داشتن آن اسما را ندارند. نکته جالب در این مناظره آن است که خداوند نمی کوشد تا پیش از تعلیم به اثبات مدعای خود یعنی توانایی خلافت آدم پردازد؛ بلکه با بیان کلی می کوشد تا شرایط برای اثبات و پذیرش طبیعی از سوی فرشتگان فراهم آید.

بعد از گفتگو میان خدا و فرشتگان در مورد آفرینش انسان، مناظره میان خدا و ابلیس انجام می‌گیرد که در ادامه همان مناظره نخست صورت گرفته است، زیرا ابلیس که برخلاف دیگر موجودات در ملاً اعلی از جنیان بوده است، حاضر به پذیرش خلافت آدم (علیه السلام) نمی‌شود و خود را برای خلافت، شایسته می‌داند. از این رو از ولایت و خلافت آدم (علیه السلام) سرباز زده و از سجده بر او اجتناب می‌کند؛ زیرا سجده بر آدم (علیه السلام) به معنای پذیرش ولایت و خلافت او بوده است.

به دنبال این مخالفت خداوند از وی می‌پرسد: **قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟** ابلیس در بیان علت مخالفت خود و سرپیچی از فرمان می‌گوید: **قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛** (اعراف ۱۲)

پس آنگاه در داد یزدان ندا **چرا سر بپیچی تو از امر ما**

که چون امر دادم ترا بر سجود **از این سرکشی مقصدت خود چه بود**

بگفتا که من ز آدمی برترم **چگونه بر او سجده ای آورم؟**

تو من را ز آتش بکردی درست **بشر را ز تیره گلی نرم و سست**

دلیلی که ابلیس برای مخالفت با فرمان می‌آورد، ناظر به همان بعد آفرینش آدم از گل است که فرشتگان نیز ناظر به همین بعد انسانی، با خلافت وی مخالفت ورزیدند ولی به دنبال **نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** (ص ۷۲ و حجر ۲۹)

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (بقره ۳۱) یعنی دمیدن روح الهی و تعلیم همه اسمای الهی، آنان از مخالفت دست برداشته و موافقت خود با خلافت انسان کامل حتی بر فرشتگان را با سجده نشان می دهند؛ زیرا فرشتگان در می یابند که آدم (علیه السلام) با شرایط دیگری استحقاق خلافت یافته است و علت استحقاق او برای جانشینی، آفرینش وی از گل نیست، بلکه امور دیگری است؛ اما ابلیس هم چنان خود را برتر می داند و بر این باور است که او از جهت آفرینش از آتش خالص، هم چنان برتر از آدم و مستحق عنوان ولایت و خلافت است. از این رو تکبر کرده و برتری خود را با طغیان و سرکشی نشان می دهد. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (اسراء ۶۱ و اعراف ۱۳ و بقره ۳۴)

بگفتیم ما بر ملائک که زود نمائید بر آدم اینک سجود

همه سجده کردند شیطان نکرد بدین روی از درگهم گشت طرد

بگفتا چه سجده بیارم به خاک ؟ که او را ز گل داده ای جان پاک

از نظر ابلیس کسی- که می بایست با خلافت تکریم شود خود اوست و از این که دیگری را خداوند با خلافت و ولایت تکریم کرده به شدت مخالفت می ورزد قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء ۶۲)

مگر آدمی را در این برتری بدادی به من عزت و سروری ؟

اگر مرگ من تا زمان جزا به تأخیر در افکنی ای خدا

بجز عده ای کم، سرانجام کار تمام بشر را نمایم مهار

شیطان برتری را در آتش می داند و توجهی به براهین الهی نمی کند که تعلیم اسما و نفخ روح خود در کالبد آدمی است و خواهان مهلت تا روز قیامت می شود که پس از پذیرش نیز سوگند می خورد تا انسان را از این مقام تکریمی فرود آورد و از خلافت ساقط نماید.

روش مناظره خداوند، قرار دادن طرف در موقعیتی است که خود به بطلان دیدگاه و آرای خویش برسد و با ملایمت و مدارا می کوشد تا شخص، دست از عناد و لجاجت بردارد.

خداوند اجازه داد تا در يك اقدام عملي و مناظره حقیقت آشکار شود و کفر نهان و تکبر و برتری جویی ابلیس آشکار شود. **أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ**

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره ۳۴)

پس آنکه خداوند دستور داد به جمع ملائک چنین حکم راند

همه سجده سازید بر آدمی **تامل نورزید حتی دمی**

ملائک نهادند سر بر سجود **جز ابلیس آن خیره چشم عنود**

تکبر بورزید شیطان پست **بگردید با کافران هم نشست**

این گونه است که مجازات هبوط و اخراج از بهشت و ملأ اعلیٰ، به عنوان کیفی طبیعی به سادگی قابل پذیرش همگان قرار می گیرد و کسی— از در اعتراض وارد نمی شود.

چکیده ی مطالب : مناظره خدا و شیطان

خدا: ای ابلیس! چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی شد که با قدرت خود آفریدم. آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی برتر از این که فرمان سجود به تو داده شود؟

شیطان: من از او (آدم) بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.

خدا: از آسمانها (و صفوف ملائکه) خارج شو که تو رانده درگاه منی اینجا جای پاکان و مقربان است، نه جای آلودگان و سرکشان و تاریک دلان و مسلما لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود و همیشه مطرود از رحمت من خواهی بود.

شیطان: پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می‌شوند مهلت ده مهلتی که از فرزندان آدم انتقام گیرم، و همه را به گمراهی بکشانم.

خدا: تو از مهلت داده شدگانی ولی نه تا روز رستاخیز و مبعوث شدن خلائق بلکه تا روز و زمان معینی.

شیطان: به عزّت سوگند که همه آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو از میان آنها، آن گاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آنها می‌تازم. و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت.

خدا: به حق سوگند، و حق می‌گویم که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کنند پر خواهم کرد.

پیامدهای این مناظره

۱- انسان تنها موجودی است که خداوند قبل از خلقت، آفریدن او را به فرشتگان اعلام کرد.

۲- منشأ وجودی انسان، آب و خاک، و روح پس از جسم آفریده شده.

۳- فرشتگان به خاطر نفخه‌ی الهی، به آدم سجده کردند ولی برخی انسان‌ها حتی به خاطر ذات حق برای خدا سجده نمی‌کنند.

۴- تکبر، مانع تعبد و تسلیم است.

۵- عبادت دسته جمعی با شکوه‌تر است. همه‌ی فرشتگان سجده کردند، آن هم دسته جمعی. در میان خوبان بودن مهم نیست، از خوبان بودن مهم.

آری! بدترین بلای جان انسان نیز همین کبر و غرور است که او را از درک حقایق محروم می‌سازد، و به تمرد و سرکشی. وامی‌دارد، و از صف مؤمنان که صف بندگان مطیع خداست بیرون می‌افکند، و در صف کافران که صف یاغیان و طاغیان است قرار می‌دهد.

مهم این است که انسان هنگامی که از اعمال زشت خود نتیجه شومی می‌گیرد بیدار شود، و به فکر جبران بیفتد، اما چیزی خطرناک‌تر از آن نیست که همچنان بر مرکب غرور و لجاج سوار گردد، و به مسیر خود به سوی پرتگاه ادامه دهد و این همان سرنوشت شومی بود که دامن **ابلیس** را گرفت اینجا بود که **حسد** تبدیل به **کینه** شد، کینه‌ای سخت و ریشه‌دار.

در حقیقت ابلیس می‌خواست تا آخرین فرصت ممکن به اغوای فرزندان آدم پردازد، چرا که روز رستاخیز پایان دوران تکلیف است، و دیگر وسوسه و اغوا مفهومی ندارد، علاوه بر این با این درخواست مرگ را از خود دور

کند، و تا قیامت زنده بماند، هر چند همه جهانیان از دنیا بروند. در اینجا مشیت الهی اقتضا نمود که این خواسته ابلیس برآورده شود، اما نه بطور مطلق، که به صورت مشروط،

اینجا بود که ابلیس مکنون خاطر خود را آشکار ساخت، و هدف نهائیش را از تقاضای عمر جاویدان نشان داد، و سوگند به «عزت» نشان می‌دهد که او نهایت پافشاری را در تصمیم خویش داشته و دارد، و تا آخرین نفس بر سر گفتار خود ایستاده است. ولی متوجه این واقعیت بود که گروهی از بندگان خاص خدا به هیچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی‌گیرند، لذا ناچار آنها را استثنا کرد.

همان‌ها که در راه معرفت و بندگی تو از روی اخلاص و صدق و صفا گام بر می‌دارند، تو نیز آنها را پذیرا شده‌ای، خالصشان کرده‌ای، و در حوزه حفاظت خود قرار داده‌ای.

سؤال: چرا خداوند درخواست شیطان را در باره ادامه حیاتش پذیرفت، و چرا فوراً نابودش نکرد؟!

عالم دنیا میدان آزمایش و امتحان است. امتحانی که وسیله پرورش و تکامل انسانهاست. و می‌دانیم آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفانها و بحرانها امکان پذیر نیست. البته اگر شیطان هم نبود هوای نفس و وسوسه‌های نفسانی انسان را در بوته آزمایش قرار می‌داد، اما با وجود شیطان این تنور آزمایش داغتر شد، چرا که شیطان عاملی است از برون و هوای نفس عاملی است از درون.

بخش چهارم مناظره انسان با انسان در قرآن

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود

مناظره احتجاجی حضرت ابراهیم(علیه السلام) با نمرود که حجت و برهان در آن ستون اصلی را شکل می دهد و هدف از این گونه مناظره، روشنگری است به گونه ای که شخص نتواند از دلیل و برهانی که آورده می شود فرار کند، زیرا در این روش از مطالبی استفاده می شود که مقبول شخص می باشد. در این روش مناظره گر تلاش می کند تا بیرون از دایره حقایق سخن نگوید و گرایش به باطل پیدا نکند.

بنابراین نمی توان در احتجاج، از مقبولاتی استفاده کرد که باطل و خرافی است؛ زیرا هرگز هدف، وسیله را توجیه نمی کند و روشنگری، نباید فدای غلبه و چیرگی بر خصم شود.

در احتجاجاتی همچون مباحثه هرچند که غلبه و چیرگی اهمیت می یابد و دو طرف به نوعی خصم علمی یک دیگر شمرده می شوند ولی هرگز حقیقت فدا نمی شود.

ابراهیم علیه السلام در احتجاجی که با نمرود داشت، به گونه ای عمل می کند که نمرود مبهورت برهان و دلایل روشن او می شود و نمی تواند واکنشی- نشان دهد.

خداوند در آیه ۲۵۸ بقره گزارش این مناظره را این گونه آورده است:
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّي
 الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي
 بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا
 يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ندیدی تو آن شاه مغرور را	که ملکی بدو داد یکتا خدا؟
چگونه به تکفیر رب جلیل	جدل کرد با ابراهیم خلیل
چو او گفت زنده کند رب من	دگر بار جان گیرد از مرد و زن
بگفتا که من هم توانم یقین	بمیرانم و زنده سازم چنین
به او گفت آنکه خلیل این سخن	که همواره خورشید را رب من
ز بالین مشرق برآرد برون	اگر می توانی به قدرت کنون
برآورد تو خورشید از باختر	که يك روز از مغرب آید بدر
شد آن کافر اندر سخن ناتوان	ورا گشت بسته زبان بیان
بر اقوام ظالم یگانه اله	نخواهد شود رهنما هیچگاه

در این روش احتجاجی، نمرود در مرحله نخست کوشید تا با مغالطه، مفهوم مرگ و زندگی را با بقای جان یکی و کشتن دیگری یکسان جلوه دهد ولی ابراهیم با بیان مطلبی که بیرون از دایره مغالطه و سفسطه گری او بود وی را مبهوت خود می سازد به گونه ای که نمی تواند پاسخی به آن حضرت بدهد.

نکته ها

در آیهی قبل خواندیم که خداوند ولیّ مؤمنان است و آنان را از ظلمات خارج و به سوی نور می‌برد، این آیه و آیات بعد نمونه‌هایی از ولایت خداوند و بیرون آوردن از ظلمات به نور را مطرح می‌کند.

در روایات تاریخی آمده است که نمرود از پادشاهان بابل بود و حکومت مقتدرانه‌ای داشت او با حضرت ابراهیم درباره‌ی خداوند مباحثه و مجادله کرد.

وقتی ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگار من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند، او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. سپس دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، یکی را آزاد نمود و دیگری را دستور داد بکشند.

وقتی ابراهیم علیه السلام این سفسطه و مغالطه را مشاهده کرد که این شخص چه برداشتی از زنده کردن و میراندن دارد و چگونه می‌خواهد افکار دیگران را منحرف کند، فرمود:

خداوند طلوع خورشید را از مشرق قرار داده است، اگر تو ادّعا داری که بر جهان هستی حکومت داری و همه چیز در اختیار و تحت قدرت توست، خورشید را از مغرب بیور!

آن موقع بود که نمرود مبهوت ماند و پاسخی جز سکوت نداشت.

پیام ها

۱- هرکس هرچه دارد از اوست. کافران نیز در دنیا از نعمت‌های او بهره‌مند می‌شوند، ولی از آن سوء استفاده می‌کنند. آتاهُ اللهُ

۲- قدرت و حکومت می‌تواند عامل استکبار و غرور گردد. آتاهُ اللهُ الْمُلْكَ ...
أَنَا أُخِي وَ أُمِيْتُ

۳- توجه به افکار عمومی و قضاوت مردم لازم است. گرچه پدیده‌ی حیات یکی از راههای خداشناسی است و جواب نمرود صحیح نبود، ولی آن بحث‌ها و مجادله‌ها، افکار عمومی را پاسخ نمی‌گفت. رَبِّي الَّذِي يُخِي وَ
يُمِيْتُ

۴- مغالطه و سفسطه، ترفند اهل باطل است. «أَنَا أُخِي وَ أُمِيْتُ

۵- حق، اگر منطقی و مستدل ارائه شود، بر باطل پیروز و حاکم است. «فَأْتِ
بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ

۶- در مباحثه‌ها از استدلال‌های فطری، عقلی و عمومی استفاده کنید، تا مخالف لجوج نیز مقهور و مبهوت شود. فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ

۷- کافر ظالم است، زیرا به خود و مقام انسانیّت ظلم کرده است لا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

بخش پنجم مناظره با بت پرستان

ابراهیم علیه السلام هم چنین در مناظره ای با بت پرستان، به اثبات ناتوانی بتان اشاره می کند. در این جا آن ابراهیم علیه السلام همانند روشی که خداوند در مناظره با فرشتگان در پیش گرفته بود به اقدام عملی می پردازد تا آنان خود دریابند که به اشتباه می روند.

آن حضرت علیه السلام پس از شکستن همه بتان، تنها بت بزرگ را نگه می دارد و مدعی می شود که از آنجایی که هر خدایی تلاش می کند قدرت مطلق باشد و حتی دو بت در یک اقلیم نمی گنجد چگونه دو خدا در هستی حکومت کند که با هم تنازع نکنند و دنیا را به تباهی و فساد نکشانند، آنان را به مفهوم بطلان خدایگان سوق می دهد.

به این معنا که بت بزرگ خواسته تا خدایی تنها از آن او باشد لذا بتان دیگر را خرد می کند. سپس از آنان می خواهد تا انگیزه نابود کردن دیگر بتان را از بت بزرگ بشنوند که هنوز سالم است.

بت پرستان خود اقرار می کنند که بت بزرگ توانایی نطق ندارد و نمی تواند سخن بگوید. این اقرار همان چیزی بود که آن حضرت می خواست؛ زیرا ناتوانی در سخن گفتن و نیز دفاع از خود، مهمترین دلیلی است که نشان میدهد بتان نمی توانند پروردگاری باشند که دیگران را ربوبیت کنند. آن حضرت با این روش، مردم را به تفکر و تذکر وادار می دارد؛

زیرا خود می دانند که بتان ناطق نیستند و قادر به دفاع از خود نمی باشند و از سوی دیگر هرگز نمی توان خدایان متعدد داشت؛ زیرا در هر حال خدای بزرگ و قوی تر سعی می کند تا دیگر خدایان را از میان بردارد و خود مالک مطلق باشد.

خداوند در آیه ۶۳ انبیاء می فرماید:

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ؛ فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ؛ (انبیاء ۶۴)

زبان برگشود و بداد او جواب	بر ایشان بتازاند اسب خطاب
بت اعظم این کار را کرده است	به بت‌های دیگر تبر برزدست
ز بت‌ها پرسید حق را، نه من	اگر می توانند درك سخن
بکردند اندیشه با خویشان	براندند در قلب خود این سخن
که ظالم شما باید کز چوب و سنگ	اطاعت نمایید و جوید ننگ

سؤال: آیا این جمله‌ی ابراهیم که فرمود: «بت بزرگ چنین کرده است» دروغ نیست؟ و اگر هست چگونه باید آن را توجیه کرد؟ زیرا ابراهیم علیه السلام پیامبر و معصوم است و هرگز دروغ نمی گوید

الف، ابراهیم، دروغ نگفت، زیرا اگر چه این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی چون قرینه وجود دارد که حضرت از این سخن قصد جدی نداشته و می خواسته این عقیده‌ی باطل را به رخ آنها بکشد،

لذا دروغ محسوب نمی‌شود زیرا دروغ در جایی است که قرینه‌ای همراه کلام نباشد، از این روی اگر به هنگام ورود آدم کودنی بگویند: بوعلی سینا آمد، آن را دروغ به حساب نمی‌آورند.

ب: ابراهیم باصطلاح توریه کرده و مرادش از **كَبِيرُهُمْ** خدا بوده است .
ج: دروغ گفت، ولی از آنجا که دروغ در مواردی مثل اصلاح ذات‌البین جایز است و حکم آن تابع مصلحت و مفسده می‌باشد، چه مصلحتی از این بالاتر که حضرت با کلامش، افکار جامد انسان‌ها را تکان داده است؟

د: این خبر، مشروط به نطق بت‌هاست، یعنی اگر بت‌ها سخن گویند، بت بزرگ نیز این کار را کرده است، مثل آنکه پیرمردی بگوید، من الآن کودکم اگر هیچ گیاهی در زمین نباشد، یعنی حال که گیاه وجود دارد، پس من **كودك** نیستم.

پیام‌ها

۱- بت‌پرستان نیز برای یقین به جرم و تکمیل پرونده و قضاوت نهایی، به مسئله‌ی گواهی مردم اعتماد دارند. **لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ**

۲- بزرگی کار ابراهیم علیه السلام به اندازه‌ای بود که بت‌پرستان نیز ناچار به تعظیم شدند. به جای عبارت «**يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ**» در آیه‌ی گذشته که حاکی از گمنامی و حقارت بود، در این آیه او را رسماً با اسم خودش که نشان از بزرگی و شناخت داشت خطاب کردند. **يَا إِبْرَاهِيمُ**

۳- استهزا و طعنه بر خرافات، در مواردی لازم است. بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ

۴- فیلمسازی، اجرای تئاتر و نمایش و نقش بازی کردن برای بیداری اذهان، کاری پسندیده و جایز است. فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا- بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ

۵- بیدار کردن وجدان‌ها، خودیابی، بازگشت به خویشتن و توجه به فطرت، از اهداف عمده انبیاست. بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ ... فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ

۶- شرك، از خود بیگانگی و توحید، خودیابی است. فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ

۷- در وقت بیداری افکار، هر خلافکاری تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازد. «إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ» چنانکه در قیامت نیز گناهکاران و مجرمین به یکدیگر می‌گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»

۸- تاریخ، فطرت و وجدان، از جمله عوامل روشن‌کننده‌ی حقایق‌اند. «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ- أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ» کسانی که تا دیروز، ابراهیم را ظالم می‌دانستند، «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» امروز با مراجعه به وجدان‌های خود، خویشتن را ظالم می‌دانند. إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ

۳. مناظره ابراهیم (علیه السلام) با دیگر غیرپرستان

ابراهیم (علیه السلام) در مناظره خود با خورشید و ماه و ستاره پرستان نیز از روش همراهی استفاده می کند و سپس با استفاده از هدف پرستش به آنان ثابت می کند که آن چه هدف عبادت و پرستش معبود است، از طریق پرستش خورشید و ماه و ستاره به دست نمی آید، زیرا انسان، خدایی را می خواهد که در همه حال، پیدا و نهان، شب و روز وی را ربوبیت کند؛ در حالی که هر یک از این معبودها در زمانی نیستند و نمی توانند به پروردگاری خویش ادامه دهند.

این بدان معناست که نقش آنان در پروردگاری یا بسیار کم رنگ و یا هیچ است، بنابراین باید کسی را پرستید که هم خالق باشد و هم در همه حال با ربوبیت و پروردگاری خویش، انسان را حافظ باشد. (انعام ۷۵ تا ۷۹)

كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۷۵

نمودیم بر آن رسول حنیف که بودی خداترس و پاک و عقیف

همه بطن هفت آسمان و زمین که یابد مقامی چو اهل یقین

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ۷۶

درخشان ستاره به يك شام تار بدید و بگفت این بود کردگار

ستاره چو گردید محو از نظر به تاریکی محض شد غوطه ور

بگفتا بر آنچه نماید افول نورزم محبت ندارم قبول

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ
مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ٧٧

چو شب گشت و او دید آن قرص ماه بگفتا همین هست من را اله
به گردون چو ماه فلك رخ نهفت زبان برگشوده دگرباره گفت
خدا گر هدایت نسازد مرا روم همچو گمره کسان بر فنا
فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي
بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ٧٨

چو آن شام روشن شد و گشت روز بدیدند خورشید گیتی فروز
بگفتا همین هست من را اله که تا بنده تر ز اخترست و ز ماه
پس آنکه که خورشید نابود گشت نهان گشت و تاريك شد کوه و دشت
بگفتا که ای مشرکان بلاد سپارید این پند من را به یاد
که بیزار هستم از آنچه شما شریکش بخوانید پیش خدا
إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ ٧٩

کنم رو به اخلاص بر رب پاک که هفت آسمان آفریدست و خاک
نخواهم شدن هیچ که همنشین نه با مشرکان و نه کفار دین

نکته ها ملکوت آسمان‌ها یعنی مالکیت مطلق و حقیقی خداوند نسبت به آنها و مشاهده ملکوت یعنی مشاهده اشیا از جهت انتساب آنها با خداوند. دید ملکوتی یعنی درک توحید در هستی و باطل بودن شرک.

ابراهیم با دیدن ملکوت آسمان‌ها و زمین، بیشتر با سنت، خلقت، حکمت و ربوبیت الهی آشنا شد. به فرموده‌ی امام باقر علیه السلام خداوند به چشم ابراهیم علیه السلام، قدرت و نوری بخشید که عمق آسمان‌ها و عرش و زمین را مشاهده می‌کرد.

استدلال محکم و برخورد علمی با دیگران، نیازمند ایمان قلبی است. حضرت ابراهیم هم پس از یقین، **لَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ** وارد استدلال می‌شود که در آیات پس از این می‌آید. حرف «واو» در جمله‌ی **وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ** رمز آن است که دید ملکوتی چند هدف داشته که یکی از آن اهداف، به یقین رسیدن حضرت ابراهیم بوده است

پیام ها ۱ - آنکه حق را شناخت و به آن دعوت کرد و از چیزی نهراسید، خداوند «دید ملکوتی» به او می‌بخشد. (همچون حضرت ابراهیم، به مقتضای آیه قبل) **وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ ...** آری، يك جوان هم می‌تواند با رشد معنوی، به دید ملکوتی دست یابد. چون طبق تفاسیر متعدّد، ابراهیم در آن زمان نوجوان بود

۲ - یقین، عالی‌ترین درجه‌ی ایمان است. **وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ**

۳ - به یقین رسیدن، نیاز به امداد الهی دارد. نُرِي ... الْمُوقِنِينَ

در آن زمان ستاره‌پرستی رایج و ستاره را در تدبیر هستی مؤثر می‌پنداشتند مجادله و گفتگوی ابراهیم با مشرکان، از باب مماشات و نشان دادن نرمش در بحث، برای رد عقیده‌ی طرف است، نه اینکه عقیده‌ی قلبی او باشد زیرا شرك با عصمت منافات دارد. گفتن **يا قَوْمِ** در دو آیه‌ی بعد نشان‌دهی مماشات در گفتن **هَذَا رَبِّي** است، به همین دلیل وقتی غروب ماه و خورشید را می‌بیند، می‌گوید: من از شرك شما بیزارم، (آیه‌ی ۷۸) موجودی که طلوع و غروب دارد، محکوم قوانین است نه حاکم بر آنها. ابراهیم، ابتدا موقتاً پذیرش آن را اظهار می‌کند تا بعد با استدلال ردّ کند

۴ - یکی از شیوه‌های احتجاج، اظهار همراهی با عقیده‌ی باطل و سپس ردّ کردن آن است. **هَذَا رَبِّي**

۵ - بیدار کردن فطرت‌ها، فعال کردن اندیشه‌ها و توجه به احساسات، یکی از شیوه‌های تبلیغ است. **لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ**

ابراهیم علیه السلام هم با ستاره پرستان برخورد کرد، هم با ماه و خورشید پرستان. به گفته‌ی بسیاری از مفسران، گفتگوی حضرت ابراهیم با مشرکان منطقه‌ی بابل بود. انسان در هر فرضیه‌ای که به بن بست رسید، باید بدون لجاجت، مسیر را عوض کند. بر خلاف مشهور که می‌گویند: مرد آن است که روی حرف خود بایستد و پافشاری کند، این آیه به ما می‌گوید: مرد آن است که حرفش حقّ باشد، گرچه با تغییر موضع باشد

۶. ابراهیم علیه السلام در مقام بحث و گفتگو است، نه در مقام بیان عقیده‌ی شخصی، و همچنان که گذشت کلمه‌ی «یا قَوْمِ» و نیز «مِمَّا تُشْرِكُونَ» (شِرْک می‌ورزید، نه می‌ورزم) دلیل آن است که خود آن حضرت، ماه و خورشید و ستاره را نمی‌پرستیده است.

۷ - کوچکی و بزرگی اجسام مهم نیست، همه‌ی آنها چون متغیر و ناپایدارند،

۸ - شیوه‌ی تعلیم حق یا انتقاد از باطل، باید گام به گام باشد. ابتدا نفی ستاره و ماه و در نهایت خورشید. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ ... قَالَ

۹ - براءت از شِرْک، «فریاد ابراهیمی» است. إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

۱۰ - براءت از «شِرْک» است، نه از «افراد». «مِمَّا تُشْرِكُونَ»، نه مِنْكُمْ

۱۱- براءت جستن، باید پس از بیان برهان و استدلال باشد. (اول افول و

غروب را مطرح کرد، بعد براءت از شِرْک را). فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ ... عبور از افول

و ناپایداری و رسیدن به ثبات، جلوه‌ای از دید ملکوتی است که خداوند به

حضرت ابراهیم داده است. آسمانی یکی پس از دیگری پدید آمده است.

۱۲ - همین که راه حق برای ما روشن شد، با قاطعیّت اعلام کنیم.

۱۳ - کسی که از پرستش بت‌های مادّی، محدود و فانی بگذرد، به معبودی

معنوی، بی‌نهایت و ابدی می‌رسد. لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

۱۴ - در جلوه‌ها غرق نشوید که دیر یا زود، رنگ می‌بازند، به خدا توجه کنید

که جلوه آفرین است. فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ .

۱۵ - انسان می‌تواند به جایی برسد که عقائد باطل نسل‌ها و عصرها را درهم

بشکنند. وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - توحید ناب، همراه با براءت از شِرْک است

بخش ششم گفتگوی خداوند با ابراهیم علیه السلام

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ
بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ
بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ
انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَك آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ
نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بقره ۲۵۹

همانند آن کس که اندر سفر به شهری خرابش فتادی گذر

بگفتا چو آن جای ویران بدید نسیم سخن از شگفتی وزید

که بار دگر چون برآرد ز خاک؟ چنین مردگان را ز بعد هلاک

بمیراند صد سال او را خدا دگرباره جان کرد بر او عطا

به او گفت ایزد چه وقت و زمان بکردی توقف تو در این مکان

بگفتا که یک روز خوابم ربود و یا جزئی از روز هوشم نبود

خدا گفت صد سال بودی به خواب کنون کن نظر بر طعام و شراب

که ناکرده تغییر همچون نخست الاغ خودت نیز بنگر درست

که بر تو عیان گردد احوال و حال ببینی ید قدرت ذوالجلال

ترا حجت خلق دادم قرار شوی آیت قدرت کردگار

برآن استخوانها نگر تا چسان بپیوندد و گوشت روید برآن

چو واضح بر او گشت انجام کار بگفتا بدانم کنون، کردگار

تواناست بر هرچه دارد وجود به هرچه که باشد به هرچه که بود

نکته ها آیه‌ی قبل گفتگوی ابراهیم با نمرود که پیرامون توحید گفتگو می‌کردند و هدایت از طریق استدلال بود و ابراهیم با استدلال پیروز شد. نمونه‌ی دوّم خروج از ظلمات به نور، در این آیه است که پیرامون معاد گفتگو می‌شود و هدایت از طریق نمایش و به صورت محسوس و عملی صورت می‌گیرد.

نام این شخص «عزیر» بوده و باید پیامبر باشد، زیرا خدا با او سخن گفته. ۱- به تمدن‌های ویران شده گذشته، باید به دیده عبرت نگریست مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ ۲- هرچند می‌دانید، امّا باز هم علم خود را با تجربه و پرسیدن بالا ببرید. ۳- صد سال مردن، برای يك نکته فهمیدن بجاست. فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ۴- گذشت زمان طولانی، خللی در قدرت خدا وارد نمی‌آورد مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ۵- رجعت و زنده شدن مردگان در همین دنیا و قبل از قیامت قابل قبول. ۶- نمایش، از بهترین راههای بیان معارف دینی است. فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ... ۷- با اراده الهی استخوان محکم، متلاشی می‌شود، ولی غذایی که زود فاسد می‌شود، صد سال سالم باقی می‌ماند. «لَمْ يَتَسَنَّهْ»

۸- نمایش قدرت پروردگار برای ارشاد و هدایت مردم است، نه برای سرگرمی و یا حتی قدرت‌نمایی. «وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ» ۹- خداوند صحنه‌ای از قیامت را در دنیا آورده است معاد، جسمانی است. زیرا اگر معاد روحانی بود، سخن از استخوان به میان نمی‌آمد. ۱۱- خداوند گوشه‌هایی از قدرت خود در قیامت را در دنیا به نمایش گذارده.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُظْمِنَ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ تَمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

به یاد آر آنکه که گفתי خلیل بقره ۲۶۰ که ای کردگار بزرگ و جلیل

به من کن نمایان تو اسرار و راز که چون مردگان را کنی زنده باز

خدا گفت باور نداری مگر؟ بگفتا یقین دارم ای دادگر

ولی مطمئن تر کنم بیشتر به قلبم ببخشای نوری دگر

خداوند گفتا که مرغی چهار به هم اندرآمیز و نزدت بدار

تو هر قسمتی را به کوهی جدا گذار و بر آنها همی زن ندا

که سوی تو آیند وانگه بدان عزیز و حکیم است رب جهان

نکته ها تنها از یگانه ابر مرد تاریخ پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی علی علیه السلام نقل شده که فرمود: **لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا** اگر پرده‌ها کنار روند، بر یقین من افزوده نمی‌شود. ولی سایر مردمان همه دوست دارند که شنیده‌ها و حتی باورهای خود را به صورت عینی مشاهده نمایند. چنانکه همه می‌دانند قند را از چغندر می‌گیرند، ولی دوست دارند چگونگی آن را مشاهده کنند.

اجزای مخلوط شده را بر سر ده کوه قرار داد. کافی، ج ۸، ص ۳۰۵. در تفاسیر آمده: ابراهیم از کنار دریایی می‌گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده و قسمتی از آن در آب و قسمتی دیگر در خشکی است و پرندگان

و حیوانات دریایی، صحرایی و هوایی از هر سو آن را طعمه‌ی خود قرار داده‌اند. حضرت با خود گفت: اگر این اتفاق برای انسان رخ دهد و ذرات بدن انسان در بین جانداران دیگر پخش شود، در قیامت آنها چگونه یکجا جمع و زنده می‌شوند. لذا از خداوند درخواست کرد که نحوه‌ی زنده شدن مردگان را مشاهده کند. خداوند نیز با این نمایش، ابراهیم را به نور یقین و اطمینان رهسپار نمود.

- ۱- زنده کردن مردگان، از شئون ربوبیت خداوند است. رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي
- ۲- برای آموزش عمیق، استفاده از نمایش و مشاهدات حس لازم است أَرِنِي
- ۳- کشف و شهود تنها برای کسانی که مراتبی از علم، ایمان و استدلال را طی کرده اند. درخواست «أَرِنِي» ابراهیم پاسخ داده می‌شود، نه هر کس دیگر.
- ۴- در پی آن باشیم که ایمان و یقین خود را بالا برده تا به مرز اطمینان برسیم. پژوهش و کنجکاوی يك ارزش است. «لِيُظَمِّنَ قَلْبِي»
- ۵- ایمان، دارای مراحل و درجاتی است. «لِيُظَمِّنَ قَلْبِي»

۶- قلب، مرکز آرامش است. «لِيُظَمِّنَ قَلْبِي»

- ۷- اولیای خدا، قدرت تصرّف در هستی را دارند که به آن ولایت تکوینی گفته می‌شود. «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا»

۸- معاد، جسمانی است و در قیامت بازگشت روح به همین ذرات بدن خواهد بود.

بخش هفتم گفتگوی حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام

یکی از زیباترین و آموزنده ترین داستان های قرآنی داستان رابطه ی خضر- نبی علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام است.

داستان قرآنی که در سوره کهف آمده است در این داستان حضرت موسی علیه السلام پس از یافتن فردی که قرآن از او با تعبیر «بنده ای از بندگان که به او رحمت و علم داده شده» یاد می کند، خواستار همراهی با او و آموختن از او شد. روایات، ملاقات این دو در مجمع البحرین انجام شد.

این داستان زیبا را از زبان قرآن کریم می خوانیم:

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا كَهْف. ۶

بگو ای محمد به خیل عباد به یوشع چه فرمود موسای راد

نخواهم کشم هیچ دست از طلب اگر برکشم، باد از من عجب

مگر خود رسم بر میان دو رود به جایی که دو بحر دارد وجود

که یا می رسم یا همه عمر خویش ره جستجویش بگیرم به پیش

هنگامی که فرعون و فرعونیان در دریای نیل غرق شده و به هلاکت

رسیدند، بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی علیه السلام پس از سال ها مبارزه،

پیروز شدند و زمام امور رهبری به دست موسی علیه السلام افتاد.

او در یک اجتماع بسیار بزرگ (که می توان آن را به عنوان جشن پیروزی

نامید) در حضور بنی اسرائیل سخنرانی کرد، مجلس بسیار باشکوه بود، ناگاه

یک نفر از موسی علیه السلام پرسید:

آیا کسی- را می‌شناسی که نسبت به تو اعلم (عالم‌تر) باشد؟ موسی علیه‌السلام در پاسخ گفت: نه. موسی در ذهن خود به خودش گفت: خداوند هیچ کس را عالم‌تر از من نیافریده است. در این هنگام خداوند به جبرئیل وحی کرد موسی علیه‌السلام را دریاب که در وادی هلاکت افتاده است. (یعنی بر اثر حالتی شبیه خودخواهی، در سرآشویی نزول از مقامات عالیه معنوی قرار گرفته، به یاریش بشتاب تا اصلاح شود. جبرئیل به سراغ موسی آمد...)

داناتر از موسی خداوند همان‌دم به موسی علیه‌السلام وحی کرد: آری داناتر از تو عبد و بنده ما خضر— علیه‌السلام است، او اکنون در تنگه دو دریا، محل اتصال خلیج عقبه با خلیج سوئز در کنار سنگی عظیم است مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ موسی علیه‌السلام عرض کرد: چگونه به حضور او نایل شوم؟ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا* فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا كهف ۶۱.۶۲

رسیدند آخر، میان دو رود	چو موسی و یارش که ره می نمود
که بهر غذا رب به آنها بداد	ببردند ماهی خود را ز یاد
از آنجا گریزان بشد با شتاب	بیفتاد ماهی به دریای آب
بفرمود موسی به مرد جوان	چو بستند بار سفر، ز آن مکان
که بسیار دیدیم رنج و بلا	که اکنون به پاخیز و آور غذا

خداوند فرمود: یک عدد ماهی بگیر و در میان زنبیل خود بگذار، و به سوی آن تنگه دو دریا برو، در هر جا که آن ماهی را گم کردی، آن عالم در همان‌جا است.

در جستجوی استاد موسی علیه السلام که دانش دوست بود، گفت: من دست از جستجو بر نمی دارم تا به محل آن تنگه دو دریا برسیم، هرچند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم. موسی دوست و همسفری برای خود انتخاب کرد که همان مرد رشید و شجاع و با ایمان بنی اسرائیل به نام **یوشع بن نون** بود، موسی علیه السلام یک عدد ماهی در میان زنبیل نهاد و اندکی زاد و توشه راه برداشت و همراه یوشع به سوی تنگه دو دریا حرکت کردند. هنگامی که به آن جا رسیدند در کنار صخره ای اندکی استراحت کردند، در همان جا موسی و یوشع، ماهی ای را به همراه داشتند، فراموش کردند. بعد معلوم شد که ماهی بر اثر رسیدن قطرات آب به طور معجزه آسای خود را در همان تنگه به دریا افکنده و ناپدید شده است. **قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا * قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ۝ ۶۴. ۶۳**

پس آنگاه یوشع بگفتا عجب چسان می کنی ماهی از من طلب
که آنجا که بر صخره بودیم ما فراموش کردم من آن حوت را
در آن لحظه شیطان شدم هم نشست بدادیم ماهی خود را ز دست
شگفتا که ماهی چو دریا بدید سبک جست در آب و شد ناپدید

یافتن خضر

موسی و همسفرش از آن محل گذشتند، طولانی بودن راه و سفر موجب خستگی و گرسنگی آنها گردید، در این هنگام موسی علیه السلام به خاطرش

آمد که غذایی به همراه خود آورده‌اند، به یوشع گفت: غذای ما را بیاور که از این سفر سخت خسته شده‌ایم.

یوشع گفت: آیا به خاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم، من در آنجا فراموش کردم که ماجرای ماهی را بازگو کنم، و این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من ربود، و ماهی راهش را به طرز شگفت‌انگیز در دریا پیش گرفت و ناپدید شد.

و از آنجا که این موضوع به صورت نشانه‌ای برای موسی علیه‌السلام در رابطه با پیدا کردن عالم، بیان شده بود موسی علیه‌السلام مطلب را دریافت و گفت: این همان چیزی است که ما می‌خواستیم و به دنبال آن می‌گشتیم.

مگر پیامبری، همچون موسی علیه‌السلام ممکن است گرفتار نسیان و فراموشی شود که قرآن می‌گوید **نسیاً حوتهما**؛ ماهی‌شان را فراموش کردند. در مسائل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود (مخصوصاً در موردی که جنبه آزمایش داشته باشد، آن گونه که درباره موسی در اینجا گفته اند)؛ هنگامی که موسی با خضر نبی علیهما السلام در کنار دریا ملاقات کرد، پرنده‌ای در برابر آن دو ظاهر شد، قطره‌ای آب دریا با منقارش برداشت، خضر به موسی علیه‌السلام گفت:

آیا می‌دانی این پرنده چه می‌گوید؟ موسی گفت: چه می‌گوید؟ خضر گفت: می‌گوید **وَرَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَرَبِّ الْبَحْرِ مَا عِلْمُكَمَا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا قَدَرًا مَا أَخَذْتُ بِمِنْقَارِي مِنْ هَذَا الْبَحْرِ؛** و سوگند به پروردگار آسمان‌ها و

زمین و پروردگار دریا، دانش شما دو نفر (موسی و خضر-) در مقایسه با علم خدا نیست مگر به اندازه آنچه از آب در منقارم گرفته‌ام نسبت به این دریا.

پس از احوالپرسی، موسی علیه‌السلام به او گفت: **فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا**

در آنجا بدیدند خود آشکار
یکی بنده خاص پروردگار
که خود رحمتی خاص یکتا خدا
بر آن بنده خوب کردی عطا
همین سان ز علم الهی بر او
بدادیم سرچشمه هابی نکو

در این هنگام از همان‌جا بازگشتند و به جستجوی آن عالم پرداختند، وقتی که به تنگه رسیدند خضر را در آن‌جا دیدند.

آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده است و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟ **قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ۖ ۶۶**

چو موسی ورا دید لب برگشاد
که ای خضر ای مرد نیکونهاد
اگر من سر خدمت آرم به پیش
به من خواهی آموخت از علم خویش

خضر:- تو هرگز نمی‌توانی همراه من صبر و تحمل کنی، و چگونه می‌توانی در مورد رموز و اسراری که به آن آگاهی نداری شکیباشی؟ **قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۖ ۶۷ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۖ ۶۸**

بفرمود خضر نبی در جواب
که هستی تو بی صبر و آرام و تاب
چگونه توانی تو صبری گران
به چیزی که آگه نباشی از آن

تعهد به صبر موسی به خضر- گفت: به خواست خدا مرا شکیباشی خواهی

یافت، و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو را نخواهم کرد. قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۶۹

دگرباره موسی بگفتا چنین
که با لطف پروردگار مهین
کنم صبر در حد منظور تو
تخلف نورزم ز دستور تو

خضر: پس اگر می خواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال نکن، تا خودم به موقع، آن را برای تو بازگو کنم. قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۷۰

دگرباره عالم بگفتا به وی
اگر تابع من بگشتی ز پی
بر آنچه نمایم در اثنای حال
مبادا که هرگز نمایی سؤال
که تا وقتی آید که من خویشتن
ترا سازم آگاه از آن سخن

موسی علیه السلام مجدداً این تعهد را داد که با صبر و تحمل همراه استاد حرکت کند و به این ترتیب همراه خضر علیه السلام به راه افتاد

سه حادثه عجیب موسی و یوشع و خضر. علیه السلام با هم به کنار دریا آمدند و در آن جا سوار کشتی شدند آن کشتی پر از مسافر بود، در عین حال صاحبان کشتی آن ها را سوار کردند. پس از آن که کشتی مقداری حرکت کرد، خضر علیه السلام برخاست و گوشه ای از کشتی را سوراخ کرد و آن قسمت را شکست و سپس آن قسمت ویران شده را با پارچه و گل محکم نمود که آب وارد کشتی نشود. فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ۷۱

نهادند آن دو قدم در گذار
به کشتی نشستند آنکه دو یار

پس از مدتی خضر کشتی شکست چنین گفت موسای یزدان پرست
 تو کشتی شکستی کنون اهل آن بگردند غرقه در این بیکران
 نمودی تو این کار بسیار زشت ندانم چه خواهد شدن سرنوشت
 موسی علیه السلام وقتی این منظره نامناسب را که موجب خطر جان مسافران
 می شد دید، بسیار خشمگین شد و به خضر گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی
 که اهلش را غرق کنی، راستی چه کار بدی انجام دادی؟
 حضرت خضر علیه السلام گفت: نگفتم که تو نمی توانی همراه من صبر و تحمل
 کنی؟! قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۷۲

بفرمود عالم کزین پیش من مگر خود نگفتم ترا این سخن
 که هرگز نوری صبوری به کار به بی طاقتی سخت هستی دچار
 موسی گفت: مرا به خاطر این فراموشکاری، بازخواست نکن و بر من به
 خاطر این اعتراض سخت نگیر. قَالَ لَا تَوَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ
 أَمْرِي عُسْرًا ۷۳

بگفتا ز من بگذر ای مردِ راد که شرط خودم را بپردم ز یاد
 نفرمای من را تکالیف سخت که قادر نباشم برآن، نیکبخت
 از آن جا گذشتند و از کشتی پیاده شدند به راه خود ادامه دادند، در مسیر
 راه خضر- علیه السلام کودکی را دید که همراه خردسالان بازی می کرد، خضر- به
 سوی او حمله کرد و او را گرفت و کشت. فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ
 قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا ۷۴

پذیرفت خضر و دگرباره باز
 رسیدند در راه بر يك پسر
 برفتند با هم به راهی دراز
 که عالم ورا گشت بی دردسر
 دگرباره موسی بگفتا که وای
 چگونه ترا آمد این فکر و رای
 بگشتی کسی را که بُد بی گناه
 همانا نمودی تو کاری تباه

موسی علیه السلام با دیدن این منظره وحشتناک تاب نیاورد و با خشم به خضر. علیه السلام گفت: آیا انسان پاک را بی آنکه قتلی کرده باشد کشتی؟ به راستی کار زشتی انجام دادی. حتی موسی علیه السلام بر اثر شدت ناراحتی به خضر— علیه السلام حمله کرد و او را گرفت و به زمین کوبید که چرا این کار را کردی؟ خضر— گفت: به تو نگفتم تو هرگز توانایی نداری با من صبر کنی؟ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۷۵

بگفتا، نگفتم ترا نیک مرد
 که هرگز صبوری نخواهی تو کرد
 موسی علیه السلام گفت: اگر بعد از این از تو درباره چیزی سؤال کنم، دیگر با من مصاحبت نکن، چرا که از ناحیه من معذور خواهی بود. قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ۷۶

چنین گفت موسی چو این را شنید
 لب از حسرت خود به دندان گزید
 اگر بار دیگر کنم گفتگو
 نهم خوان اعراض را روبرو
 از آن پس مگو هیچ با من سخن
 که عذرت درست است در ترك من

تعمیر دیوار از آن جا حرکت کردند تا این که شب به قریه ای به نام ناصره رسیدند، آن ها از مردم آن جا غذا و آب خواستند، مردم ناصره، غذایی به

آن‌ها ندادند و آن‌ها را میهمان خود نمودند، در این هنگام خضر علیه‌السلام به دیواری که در حال ویران شدن بود نگاه کرد و به موسی علیه‌السلام گفت: به اذن خدا برخیز تا این دیوار را تعمیر و استوار کنیم تا خراب نشود. خضر- علیه‌السلام مشغول تعمیر شد. **فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَفْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ۗ ۷۷**

دگرباره گشتند با هم روان	گزیدند در قریه ای آشیان
همی خواستندی ز مردم غذا	ولی خلق کردند از آن ابا
از آن شهر رفتند با هم برون	نماندند دیگر در آنجا فزون
به دروازه دیدند در پیش رو	که دیوار خواهد بیاید فرو
چو کردند دیوار آن را درست	دگرباره موسی بلغزید سست
بگفتا چو دادی به خود زحمتی	پس ای کاش می خواستی اجرتی
که با آن خریدیم قوت و غذا	طعامی گرفتیم بهر بقا

جدایی از خضر- موسی علیه‌السلام که خسته و کوفته و گرسنه بود، و از همه مهم‌تر احساس می‌کرد شخصیت والای او و استادش به خاطر عمل نامناسب اهل آن آبادی سخت جریحه‌دار شده و در عین حال خضر- علیه‌السلام به تعمیر دیوار آن آبادی می‌پردازد،

بار دیگر تعهد خود را به کلی فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اما اعتراضی سبک‌تر و ملایم‌تر از گذشته، گفت: می‌خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری؟ اینجا بود که خضر- علیه‌السلام به موسی علیه‌السلام گفت: **قَالَ هَذَا**

فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۗ ۷۸

پس آنگاه پاسخ بدین سان شنید که دیگر رفاقت به پایان رسید
بگویم ترا سرّ اعمال خود که صابر نبودی بر آنچه که بُد

اینک وقت جدایی من و تو است، اما به زودی راز آنچه را که نتوانستی بر
آن صبر کنی، برای تو بازگو می‌کنم. (کهف، ۷۱ تا ۷۸)
در خبری است که از موسی علیه‌السلام پرسیدند، از مشکلات دوران زندگی ات
از همه سخت تر را بگو، گفت:

سختی های بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتی های دوران فرعون و گرفتاری
های طاقت فرسای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ یک همانند گفتار
خضر که خبر از فراق و جدایی داد، بر قلب من اثر نکرد.

نیز روایت شده: از موسی علیه‌السلام پرسیدند: سخت‌ترین حادثه زندگی تو
چه بود؟ موسی علیه‌السلام در پاسخ گفت:

هیچیک از آن همه مشکلات (عصر- فرعون و عصر- حکومت بنی اسرائیل با
آن همه رنج‌ها) همانند گفتار خضر- علیه‌السلام برایم رنج‌آور نبود که خبر از
فراق و جدایی خود از من داد و مرا از علوم خود محروم ساخت.

موسی علیه‌السلام سخنی نگفت، و دریافت که نمی‌تواند همراه خضر- علیه‌السلام
باشد و در برابر کارهای عجیب او صبر و تحمل داشته باشد.

اسرار سه حادثه

خضر. علیه السلام راز سه حادثه شگفت‌انگیز فوق را برای موسی علیه السلام چنین توضیح داد:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ
وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ٧٩

نخستین بگویم ز کشتی سخن که دانی چه بودست منظور من

همه صاحبانش بُدندی فقیر به چنگال محنت به سختی اسیر

چو کشتی همی بود اسباب نان بجستند روزی خود را از آن

اگر کشتی از عیب بودی بدور گرفتیش سلطان دوران به زور

خرابش نمودم که وی را دگر نباشد به کشتی آنها نظر

اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود و معیوب کردن من، برای نگهداری کشتی برای صاحبانش بود.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ٨٠

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ٨١

پسر را بکشتم بریدم سرش چو بودند مؤمن پدر مادرش

بترسیدم از آنکه این یک پسر کشاند سوی کفر، مادر پدر

مرا بود میلی که یکتا خدا کند طفل بهتر بر آنها عطا

که باشد نکوکارتر آن پسر به کار آید از بهر مادر پدر

و اما آن نوجوان، از این رو خواستیم که پروردگارشان به جای او
فرزندی پاک سرشت و با محبت به آن دو بدهد.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ
أَبُوهُمَا صَالِحًا فَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ
رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۝۸۲

چو دیدم که دیوار گردیده سست بدین علت آن را نمودم درست

که زیرش نهان بود گنجی گران که از دو یتیم است میراث آن

پدرشان که از دام دنیا برست نکوکار بودی و یزدان پرست

خدا خواست تا آن دو طفل صغیر بگردند بالغ، بزرگ و کبیر

بیارند گنج نهان را برون که لطف خداوند باشد فزون

نکردم من این کارها را ز خود که از سوی یزدان مرا وحی شد

بلی این بود باطن کارها نبودی تو صابر به کردارها

و اما آن دیوار از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، گنجی من این
کارها را خودسرانه انجام ندادم. این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر
آنها تحمل کنی.

کارهای خضر- علیه السلام به خصوص کشتن نوجوان گرچه ظاهری بسیار
زننده داشت، ولی باید توجه داشت که فرق است بین نظام تشریح
تکوین، خداوند حاکم بر هر دو نظام است، از نظر نظام تکوین، هیچ مانعی
ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را دچار حادثه‌ای کند که جان بسپارد،

چرا که وجودش ممکن است در آینده موجب خطرهای عظیم گردد، مانند این که پزشک دست یا پای کسی را قطع می کند تا میکرب سرطان از آن به سایر اعضاء سرایت ننماید.

کارهای خضر علیه السلام در ماجرای فوق در محدوده نظام تکوین بوده، ولی موسی علیه السلام مأمور کارها در محدوده تشریح بود، از این رو مقام موسی علیه السلام در این راستا از حضرت خضر علیه السلام بالاتر بود، اگرچه در محدوده نظام تکوین، مقام خضر علیه السلام بالاتر بود.

از سوی دیگر این کار خضر علیه السلام از نشانه های رحمت الهی و پاداش او به پدر و مادر با ایمان بود، خضر به دستور خدا آن کودک کافر را که اگر می ماند موجب کفر و انحراف پدر و مادر می شد، کشت، ولی به جای آن کودک، خداوند دختری به آن پدر و مادر مرحمت فرمود، که کانون ایمان و تقوا بود و به فرموده امام صادق علیه السلام از نسل او هفتاد پیامبر، به وجود آمد.

موسی علیه السلام از توضیحات حضرت خضر علیه السلام قانع شد.
توصیه خضر - هنگام جدایی خضر علیه السلام از موسی علیه السلام موسی به او گفت: مرا سفارش و موعظه کن، خضر مطالبی فرمود از جمله گفت: از سه چیز پرهیز و دوری کن:

۱. لجاجت ۲. و از راه رفتن بی هدف و بدون نیاز ۳. و از خنده بدون تعجب، خطاهایت را بیاد بیاور و از تجسس در خطاهای مردم پرهیز کن.

کارهای حضرت خضر علیه السلام

حرمت در اموال دیگران و یا کشتن بدون دلیل و... بنابر ظواهر است و اگر دلیلی در ظاهر با اینها نباشد، حرمت باقی است. اما اگر در نفس الامر و باطن، دارای دلیل باشند، هرکه به باطن، علم و مسئولیتی دارد باید در این حیطة وارد شود. بنابراین همان گونه که شخص به جرم قتل ظاهری مستحق اعدام است، به همین ترتیب اگر شخصی در باطن مستحق مرگ باشد، شخص آگاه از باطن، می تواند او را بکشد

در این داستان خضر- نماد باطن و دارای علم لدنی و ولایت است اما موسی علیه السلام نماد ظاهر و دارای رسالت، نبوت و تشریح است.

نکات جالب و تربیتی در داستان موسی و خضر (علیهما السلام):

گفتار کوتاه موسی (علیه السلام) گزیده ای از آداب و آئین های شکوهمند به چشم می خورد که میان یک شاگرد و معلم اتفاق افتاده. با وجود اینکه می دانیم که موسی (علیه السلام) پیامبری عظیم الشأن، و یکی از رسولان اولوا العزم- پروردگار بوده، عظمت شخصیت این چینی او مانع از آن نبوده که آداب و آئین های در خور یک شاگرد نسبت به استاد را در نظر گیرد، و آنرا به کار بندد. اگر چه شاگرد مورد نظر، به جهاتی دیگر (غیر از مقام شاگردی) از معلم و استاد خویش، کامل تر و لایق تر بوده است. اگر بخواهیم تمام آداب و نکات ظریف [تعلیم و تربیت] و مطالب دقیقی که در لابلای گفتگوی موسی و خضر (علیهما السلام) به چشم می خورد.

این آیه، **دوازده خصیصه و نکته تربیتی** را به ما ارائه می کند:

- ۱- موسی علیه السلام خویشتن را تابع و پیرو استاد خود معرفی کرده است.
- ۲- موسی با واژه هَل آیا، از خضر- علیه السلام اجازه و رخصت می طلبد.
- ۳- موسی خود را در برابر معارف و آگاهی های ناآگاه معرفی کرده است .
- ۴- موسی، عظمت نعمتی که راه تعلیم عائد او گشته، اقرار کرده است .
- ۵- معنی متابعت و پیروی کردن از شخص دیگر، تابع، اعمال و رفتار متبوع.
- ۶- لزوم عمل به قوانین و راه و رسم و متابعت به هیچ قید و شرطی .
- ۷- [در مورد وظیفه شاگرد نسبت به معلم]، این جهات به ترتیب گوشزد شده: پیروی، تعلیم، خدمت، و تعلّم و دانش جوئی.
- ۸- معنی و منظور جمله هَل أَتَّبِعَكَ عَلٰی اَنْ تُعَلِّمَن این است که من بر اساس این متابعت جز آموختن علم هدف دیگری ندارم.
- ۹- جمله مِمَّا عَلَّمْت اشاره به بخشی- از معلومات خضر- است که آن را خداوند متعال به وی آموخته بود، [همیشه مقام و منزلت استاد نسبت به شاگردش هر چند آن شاگرد عظیم القدر باشد به مراتب، برتر و والاتر.
- ۱۰- و نیز همین جمله مِمَّا عَلَّمْت، نمایانگر- اعتراف- موسی است که باید علم و دانش و معلّم و استاد را ارج نهاده و قدرت- منزلت- او را والا بر شمرد
- ۱۱- کلمه رُشِدًا حاکی از آن است که مسأله شدّت نیاز- خود به علم آموختن.
- ۱۲- خضر- در مقام استادی از لحاظ لیاقت و شایستگی ، مقام و منزلتش از موسای شاگرد، رفیع تر می باشد؛ این ها نمونه هایی از مناظره هایی است که در قرآن گزارش شده است .

بخش هشتم : آزادی بیان در قیامت !

در روز قیامت خیلی از گروه ها با یکدیگر صحبت خواهند کرد.

دوزخیان با خدا مناظره دوزخیان با هم مناظره دوزخیان با شیطان
مناظره دوزخیان با ملائکه الهی گفتگوهای بهشتیان با دوزخیان
مناظره دوزخیان با بهشتیان گفتگوی اهل اعراف با بهشتیان و دوزخیان
گفتگوی خدا با اهل جهنم گفتگوی اعضا و جوارح انسان
گفتگوی منافقین با مؤمنان گفتگوی زیان دیدگان و دوزخیان با شیطان
گفتگو بین مستضعفان با سران کفر

۱. مناظره دوزخیان با خدا

آیات بسیاری در قرآن به گفتگوها و احتجاجات جهنمیان با خداوند و شیطان و فرشتگان عذاب و بحث دوزخیان با بهشتیان پرداخته است. دوزخیان در چه شرائطی قرار گرفته اند و به التماس افتاده و ناله و فریاد می زنند و تقاضا دارند از جمله : **يَوْمُ التَّنَادِ** به معنای **روز نداد دادن** .

الف، گوشه ای از گفتگوی پروردگار با جهنمیان : **وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ** (فاطر ۳۷)

در آن آتش داغ جان می کنند بسی بانگ ز آن جایگه می زنند
که پروردگارا رها کن عقاب تو بیرونمان آر از این عذاب

کزین پس نماییم کار نکوی به آیین توحید سازیم روی
 خطاب آید آنگه مگر بر شما ندادی از این پیش مهلت خدا
 مگر خود نیامد شما را رسول که سازید اندرز او را قبول
 پس اینک عذاب خدا را چشید ببایست بار غرامت کشید
 که بر ظالمان اندرین روز سخت کسی نیست غمخوار و یاور به بخت
 کفار در آتش دوزخ فریاد و ناله کنند که ... و نجات دهنده‌ای نخواهد بود.
 صراخ به معنای فریاد و ناله‌ای است که با درخواست کمک همراه باشد. در
 دو آیه‌ی قبل، عنوان شد که اهل بهشت آسایش و آرامش دارند؛ در این
 آیه می‌فرماید: اهل دوزخ می‌سوزند و ناله می‌کنند و تقاضای کمک دارند.
 ۱- به هر تقاضا و ناله‌ای اعتنا نیست، تقاضای مجرم قابل پذیرش نیست.
 ۲- آنچه انسان را دوزخی می‌کند، اعمال ناصالح است **أَخْرَجْنَا نَعْمَلُ صَالِحاً**
 ۳- همه‌ی سرکشان، روزی به عجز و انابه خواهند افتاد. **رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ...**
 ۴- آخرت محل جبران از دست داده‌ها نیست. **أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ ...**
 ۵- بسیاری افراد در دنیا خیال می‌کنند کارشان صالح است، اما در روز
 قیامت می‌فهمند که صالح نبوده و لذا می‌گویند: پروردگارا! اگر از دوزخ
 نجات یابیم، عمل صالحی (نه مثل صالح نماهای قبلی) انجام خواهیم داد.
 ۷- از دست دادن فرصت‌ها، موجب ظلم به خویش است. **أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ**
 ۱۰- تا نذیر نباشد، قهر الهی نیست. **جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا**
 ۱۱- کسی که به هشدارهای انبیا توجه نکند ظالم است... **فَمَا لِلظَّالِمِينَ**
 ۱۲- برای کفار، شفاعت، دعا و ناله هیچ یک کارساز نیست. **«مِنْ نَصِيرٍ»**

ب، دوزخیان می گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ مومنون ۱۰۷

از آن لطف بی حد که داری به ذات ز دوزخ کنون بخش ما را نجات

اگر از عداوت بپوشیم رخت زیانکار هستیم بسیار سخت

خداوند آنها را با این سخن عتاب آمیز مخاطب ساخته می گوید:

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ تَكْذِيبَ آيَاتٍ؟؟ مومنون ۱۰۵

در آن محنت و زجر و خوف و محن برانند بر مجرمان این سخن

مگر خود تلاوت نشد بر شما همه آیه های یگانه خدا

دروغین بخواندید از جهل خویش سخنها ز طعنه بیاورده پیش

آیا به اندازه کافی آیات و دلائل روشن وسیله پیامبرانم برای شما نفرستادم

آیا اتمام حجت به شما نکردم و شما پیوسته راه انکار و تکذیب را پیش می

گرفتید! تتلی و تکذیبون فعل مضارع است و دلیل بر استمرار تکذیب،

آنها در پاسخ این سؤال زبان عذرخواهی گشوده، اعتراف می کنند و قالوا رَبَّنَا

غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ۱۰۶

بگویند بر ما ببخشا خطا که پیروز آمد شقاوت به ما

بگشتیم گمراه از راه راست ندانسته بودیم راه خطاست

خداوند نیز با ذلت و خواری آنان را از خود می راند و حتی اجازه‌ی صحبت

کردن به آنها نمی دهد قَالَ اخْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ۱۰۸

به تندی جواب آید از سوی رب به دوزخ شوید و ببندید لب

کلمه‌ی خساً به معنای دور شدن همراه با توهین است که معمولاً به سگ

گفته می شود. (چخه)

وجدان‌ها در قیامت بیدار می‌شوند و مجرمان به گناهان خود ذلیلانه اعتراف می‌کنند. **غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا** - دوری از راه انبیا، مایه‌ی شقاوت و بدبختی است. **آيَاتِي تُتْلَى، غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا** - خدا در قیامت با کوبنده‌ترین کلمات، با کفار سخن می‌گوید **اُخْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ**

ج، و در نهایت خداوند به آنها چنین پاسخ می‌دهد: **قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ** (اعراف ۳۸)

خداوند گوید شما هم روید	بر آن دوزخ داغ داخل شوید
کزین پیشتر هم ز جن و زانس	برفتند در آن ز هرگونه جنس
هرآن قوم کافتند اندر سقر	نمایند نفرین به قوم دگر
که تا جمله را گیرد آتش فرا	برافروزد آن شعله از هرکجا
بگویند آن دسته زبردست	به آن کس که فرمانرواشان بُدست
که پروردگارا بدانی عیان	نمودند گمراهان این کسان
فزون تر نما پس بر ایشان عذاب	پس آنگه بیاید ز یزدان خطاب
که هرکس عذابی چشد قدر خود	نباشید آگاه از آنچه بُد

خداوند گوید: دوزخ داخل شوید. هر قومی که به دوزخ شوند قوم دیگر (از همکیشان خود) را لعن کنند، (یا مرئوسان درباره رئیسان) این خطاب از ناحیه خود پروردگار است، نه ملائکه که واسطه‌های او در مساله موت و

غیر آیند. مخاطبین بعضی. از کفارند که قبل از ایشان امت‌هایی مانندشان از جن و انس بوده و درگذشته اند، داخل شوید در آنچه که داخل شدند گذشتگان و آیندگان شما.

د، انسان دارای اختیار و آزادی عمل است و نمی‌تواند انحراف و خطای خود را تنها به گردن دیگران اندازد. **أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا**

بگویند پروردگارا به پیش احزاب ۶۷ گرفتیم راه بزرگان خویش

کشاندند ما را به راهی تباه به ظلمت نهادند در تیره راه

اما امام صادق علیه السلام فرمودند: مراد از رهبران **هُؤُلَاءِ أَضَلُّونَا**، رهبران فاسد و ائمه‌ی ظلم و جور می‌باشد. در قیامت رهبران جور و پیروان آنها، هرکدام دو برابر عذاب می‌شوند، زیرا قرآن در پاسخ تقاضای منحرفان برای عذاب دو برابر رهبران خود **رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُهُمْ لَعْنَا كَبِيرًا ۶۸**

خدایا عذابت مضاعف بساز برآن پیشوایان بیداد و آز

بر ایشان تو لعنت کن ای نیک رب فزون تر نما آتش این غضب

هم رهبران دو برابر کیفر دارند و هم پیروان آنها، **لِكُلِّ ضِعْفٍ** رهبران، چون هم خود منحرف شدند و هم دیگران را منحرف کردند و اما پیروان آنها نیز هم برای انحراف خود و هم برای این که با پیروی و حمایت خود به رهبران باطل رونق دادند.

۱- در بهشت، کینه و دشمنی نیست، سراسر صلح و صفاست ولی در جهنم، افراد یکدیگر را لعن و نفرین می کنند. **يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا** عنکبوت ۲۵
۲- ولایت‌ها، محبت‌ها و حمایت‌های غیر الهی، در قیامت به کینه و نفرین و دشمنی تبدیل می شود.

۳- در قیامت، همه می کوشند تا گناه خود را به گردن دیگری اندازند یا برای خود شریک جرم پیدا کنند **أَضَلُّونَا**.

جهنمیان به خطای خود اعتراف کرده و تقاضای برگشت دارند: **بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**

بر آنها از احوال روز شمار انعام ۲۸ هرآنچه پنهان بُد شود آشکار

اگر باز هم آن مطیعان آز به دنیای فانی بگردند باز

دگرباره آن مردم بدسرشت نمایند تکرار اعمال زشت

همان کارهائی که اندر جهان خدا منعشان کرده بودی از آن که

هستند بسیار ناراست گو سیه قلب گردیده و زشت خو

آنچه (از کفر و نفاق) قبلاً (در دنیا) پنهان می کردند، (در آن روز) برایشان آشکار شده و اگر آنان (طبق خواسته و آرزویشان) به دنیا بازگردانده شوند. روز قیامت، روز آشکار شدن اسرار پنهانی مردم است و قرآن بارها به این حقیقت اشاره کرده است. برگشتن از آخرت به دنیا، محال است. آری؛ انسان بارها در دنیا به هنگام برخورد با شداید و تلخی‌ها، تصمیم‌هایی می گیرد، ولی چون به آسایش رسید، همه چیز را فراموش می کند

بخش نهم مناظره دوزخیان با هم

از صحنه‌های تکان‌دهنده‌ی قیامت، گفتگوی دوزخیان با یکدیگر، به ویژه با سران و بزرگانی است که سبب جهنمی شدن آنان شده‌اند. به همین جهت آنجا دوستان بی‌تقوا نیز با هم دشمن می‌شوند **الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ**، زخرف ۶۷

در آن روز آنان که بودند دوست عملها و رفتارشان چون عدوست

بجز اندکی خلق پرهیزکار که هستند در دوستی پایدار

گاهی هم تقاضا می‌کنند که عاملان گمراهی خود را ببینند و پایمالشان کنند
رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا

به ایزد بگویند ای کردگار نشان ده به ما این زمان آشکار

همه دشمنان را ز هرگونه جنس چه از آتش و جن چه از خاک و انس

که کردند گمراه ما را ز راه نمودند دور از رهت ای اله

که تا افکنیم آن کسان زیر پا قدمهای ما گیرد ایشان فرا

و گاهی اطاعت از بزرگان را عامل سقوط خویش می‌دانند.

الف، در قیامت هر قوم و اُمّتی و هر گروه و دسته‌ای به همراه امام و پیشوای خود وارد صحرای محشر شده و به حساب آنان رسیدگی می‌شود؛ مومنین هم به همراه امامان و رهبران خود راهی بهشت می‌شوند. **يَوْمَ نَدْعُوا كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ** در آن روز مردم را همراه رهبرشان می‌خوانیم

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ قصص ۴۱

بر اهل ضلالت بگشته امام بگشتند دعوت به دوزخ تمام

ندارند یاور به روز جزا که گردند از آن عقوبت رها

پشیمانی: در این حال رو به یکدیگر کرده و از هم می پرسند...

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (صافات ۲۷)

در آن حال بعضی سؤال و جواب نمایند با دیگران در خطاب

جهنمیان به رهبران خود می گویند: شما رهبران گمراهی بودید که به ظاهر از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید اما جز فریب چیزی در کارتان نبود!

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (صافات ۲۸)

بگفتند بودید حقا شما که نیرنگ گفتید هر سو به ما

آنها جواب می گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید (تقصیر ما چیست)؟!

قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ صافات ۲۹

به پاسخ بگویند اندر سخن نگشتید مؤمن، شما خویشان

ما هیچ گونه سلطه ای بر شما نداشتیم، بلکه شما خود قومی طغیانگر

بودید! وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (صافات ۳۰)

مسلط نبودیم ما بر شما که بودید خود تابعان هوا

۱- پیشوایان کفر، هم به گمراهی خود اعتراف می کنند و هم مسئولیت اغفال

و گمراه کردن پیروان خود را می پذیرند. فَأَعْوَيْنَاكُمْ ولى مسئولیت قهر و غلبه

و سلطه را نمی‌پذیرند. ما كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ

۲- زمینه و عامل انحراف، از درون منحرفان است نه فشار بیرون قوم‌اطاعین

۳- در دنیا وعده و وعید خداوند به گوش سران شرك رسیده است و از روی تعمد منکر شده‌اند. - انسان موجودی آزاد از جبر اجتماعی و فرهنگی است.

۴- مردم عادی هم در پدید آمدن نظام و یا افراد فاسد و هم در رشد و

تقویت و بقای ظلم آنان مؤثرند. زیرا اگر سهم یا اثری نداشته باشند در

عذاب شريك نمی‌بودند. فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ

ب، در آیه دیگری اهل آتش به بزرگان خود می‌گویند: ما از شما تبعیت

کردیم که به این جایگاه رسیدیم، کمی از عذاب ما را بکاهید. و آن‌ها در

پاسخ تنها می‌توانند بگویند ما اگر می‌توانستیم راه نجات را بیابیم شما را هم

نجات می‌دادیم. وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا

لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ

لَهَدَيْنَاكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنَا أَجَزْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (ابراهیم ۲۱)

به روزی که مردم ز خاک قبور

ضعیفان بگویند بر طاغیان

بکردیم ما از شما پیروی

توانید آیا در این دم شما

بگویند آنان اگر خود به ما

شما را هدایت بکردیم نیز

کنون گر که زاری کنیم و فزع

تفاوت ندارد که ما خود دگر

برآیند و آیند اندر حضور

به گردنکشان نیز بر یاغیان

بجستیم ار راهتان رهروی

رهانید ما را ز خشم خدا

هدایت رسیدی ز یکتا خدا

در این سخت هنگامه رستخیز

و یا صبر ورزیم دور از جزع

نداریم از خشم یزدان مفر

جنگ و دعوا در میان دوزخیان

مستضعفین به مستکبرین می گویند مرگ بر تو! تقصیر تو بود . شما ما را گمراه کردید لَوْ لَا أَنْتُمْ اگر شما نبودید ما ایمان می آوردیم، تقصیر شماست. آنجا هم همه می خواهند تقصیر را به گردن دیگری بیاندازند .

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (سبا ۳۱)

نیاریم ایمان به قرآن کتاب	بگفتند کفار اندر جواب
که تنها بر آیین خود می رویم	به دیگر کتب نیز کافر شویم
بیایند در پیش پروردگار	گر آن ظالمان ستم پیشه کار
به گفتار آیند در آن محل	ببینی که با یکدیگر بر جدل
به گردنکشان و گروه سران	ضعیفان بگویند بر رهبران
بگشتیم مؤمن به رب جهان	نبودی گر اغویتان در میان

مستکبران هم به مستضعفان گویند چه اجباری بود و به گردن نمیگیرند

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ سبا ۳۲

به آن زبردستان پائین نشین	رئیسان بگویند پاسخ چنین
هدایت نشان داده شد بر شما	که با آنکه از سوی یکتا خدا
ز آیین ایزد بکردیم دور؟	چگونه شما را به اجبار و زور

بجستید خود این طریق و کنش که بودید بس مردمی بدمنش

دوباره مستضعفین به مستکبرین می گویند ما را فریب دادید و مکر کردید

وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكَرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا
أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا
الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ سبأ ۳۳

دگرباره مستضعفان در جواب نمایند بر ظالمان این خطاب

که از مکر و نیرنگ این روزگار بگشتیم کافر به پروردگار

بخواندیم بر ایزد خود شریک بگشتیم مشرک به یزدان نیک

چو روز قیامت به چشمان خویش عذاب خدا را ببینند پیش

پشیمان بگردند بسیار سخت چو خود را ببینند بس تیره بخت

چو زنجیرهایشان به گردن نهیم بر ایشان بدین سان ندا می دهیم

جز اینست آیا که این سرنوشت شما راست پاداش اعمال زشت

۱- جامعه‌ی فاسد و افراد مستکبر، انسان را مجبور به انحراف نمی کند.

۲- در روز قیامت، مستکبران نیز می فهمند که راه انبیا حق بوده است .

۳- حق به همه می رسد و هر کس خود باید آن را بپذیرد.

۴- در قیامت نمی توان گناه خود را به گردن دیگران انداخت.

۵- بالاترین رسوایی آن است که مجرمان بزرگ به انسان‌های زیر دست لقب

مجرم بدهند

مجرمان ندامت خود را پنهان می‌کنند، در حالی که در آیات و روایات دیگر آمده که آنان ندامت خود را آشکار می‌کنند. این تفاوت به خاطر آن است که مواقف قیامت متفاوت است.

أَسْرُوا النَّدَامَةَ، هم به معنای اظهار ندامت است و هم به معنای مخفی کردن ندامت، ولی با توجه به حدیثی که از امام صادق علیه السلام وارد شده، مراد همان مخفی کردن ندامت است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال که نگاه داشتن ندامت در دل برای چیست؟ فرمود برای آنکه از سرزنش دیگران دور بمانند.

- مستکبران، تلاش شبانه روزی دارند.

- پیشوایان کفر، بر اساس مکر و تدبیر فرمان می‌دهند.

- انحراف فکری و فرهنگی جامعه، نتیجه‌ی کار مداوم دشمنان مستکبر است.

- برخورد مستکبران با زیردستان خود، برخورد امر و نهی است، نه دعوت و ارشاد.

- پشیمانی در قیامت سودی ندارد.

عذاب‌های الهی با عملکرد کفار مناسب است هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

گفتگو بین مستضعفان با سران کفر

در دنیا بسیار می بینیم که برخی از افراد به دیگران می گویند: فلان کار را انجام بده گناهش به گردن من! این تنها کلام دنیائی آنهاست ولی در قیامت نمی توانند حتی ذره ای از مجازات سایر گنهکاران را بکاهند.

وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا
فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ غافر ۴۷

چو در آتش افتند در آن محل نمایند با هم جدال و جدل
بگویند مستضعفان در عذاب بزرگان خود را کندی خطاب
چو گشتیم پیروز راه شما فتادیم این سان به راه خطا
توانید آیا در این ابتلا بکاهید از ما مجازات را؟

اما **سران کفر** در پاسخ آنها می گویند: ما همگی در آن هستیم، خداوند در میان بندگانش (به عدالت) حکم کرده است؛ یعنی رهبرانسان با يك سان بودن هر دو در عذاب و گناه، احتجاج جهتمیان را پاسخ می دهند.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ۴۸

بگویند آن سرکشان در جواب ببايست جمله کشیم این عذاب
که ایزد براندست حکمی به داد میان همه بندگان و عباد
آنها (به **رؤسای** خود) می گویند:

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ ص ۶۰

به پاسخ برآرد آنگه ندا که امروز بدتر بود بر شما
که خود پیشگامان آتشگهید به بد منزلی بار خود می نهید

در قیامت پیروان فساد، از پیشگامان خود تنفر دارند. سپس می‌گویند :

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ص ۶۱

به یزدان بگویند ای کردگار کسی را که بنمود این گونه کار

که بر ما فراهم بکرد این عقاب در آتش فزون تر کن او را عذاب

۱- انسان، دوزخ خود را از پیش می‌فرستد. قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا

۲- دعوت دیگران به گناه، سبب سلب مسئولیت از گناهکار نیست.

با این که می‌گویند: أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا شما این عذاب را برای ما فراهم

کردید، ولی خودشان نیز در دوزخ گرفتارند.

۳- در نظام تربیتی اسلام، تشویق و تهدید در کنار هم است. (آیات پاداش

متّقین و کیفر طاغین)

۴- کسانی که در دنیا و در مدار ایمان، به یکدیگر دعا نکنند، در آخرت و در

دوزخ به یکدیگر نفرین خواهند کرد.

۵- تنها دعایی که از دوزخیان مستجاب می‌شود، دعای افزودن عذاب برای

پیش کسوتان کفر است. «فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا» «لِكُلِّ ضِعْفٍ»

۶- ردّ و بدل کردن ناسزا یکی از برخوردهای دوزخیان است. (گروهی

می‌گویند: لَا مَرْحَبًا بِكُمْ ولی جواب می‌شنوند: بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ

و پیروان گمراه نیز به رهبران خود می‌گویند: اگر برای ما فرصتی پیش آید و

به دنیا برگردیم ما نیز از شما بیزاری خواهیم جست وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ

أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَتَتَّبَرَأْ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ
عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ بقره ۱۶۷

پشیمان بگردند آن پیروان	به حسرت برآرند آه و فغان
که ای کاش می شد به دار الفنا	دگرباره خود بازگشتیم ما
که از طاعت این رئیسان خوار	تبری بجستیم باری هزار
چنانکه در این سخت روز جزا	برائت بجستند ایشان ز ما
بر آنها چنان کارها را اله	کند مایه حسرت و رشک و آه
بیفتند در آتش آن سقر	نیابند هرگز از آنجا بدر

به فرموده روایات، در قیامت مواقف متعددی است، در برخی از آنها مُهر سکوت بر لبها زده می شود و تنها با نگاههای پرحسرت به یکدیگر نگریسته و گریه می کنند.

در بعضی- موارد، از همدیگر استمداد کرده و در صحنه‌ای نسبت به هم ناله و نفرین می کنند. در این آیه می خوانیم که پیروان کفر نیز از حمایت‌ها و عشق ورزی‌های خود نسبت به رهبران‌شان به شدت پشیمان می شوند، ولی دیگر کار از کار گذشته و تنها حسرتی است که در دل دارند و با زبان می گویند: اگر ما بار دیگر برگردیم، هرگز دنبال‌ه‌رو آنها نخواهیم بود. کسانی که اینقدر بی وفا هستند که از ما در این روز تبری می جویند، ما هم اگر به دنیا برگردیم، از آنان تبری خواهیم جست. آنها حسرت می خورند، ولی مگر از حسرت کاری ساخته است.

در روایات، نمونه‌هایی از حسرت گنهکاران در قیامت به چشم می‌خورد، از جمله: کسانی هستند که اموال زیادی را برای وارثان خود می‌گذارند و خود در زمان حیات، کار خیری نمی‌کنند.

آنان در آن روز مشاهده می‌کنند که اگر وارث از ارث او کار خوبی انجام داده، در نامه وارث ثبت شده و اگر کار بدی کرده، شریک جرم وارث قرار گرفته است.

نمونه‌ی دیگر اهل حسرت، آنان که عبادات بسیار دارند، ولی رهبری و ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام را نپذیرفته‌اند. انسان، دارای اختیار است.

اگر چنین نبود، پشیمانی و حسرت و تصمیم مجدد در او راه نداشت. پشیمانی و حسرت، نشانه‌ی آن است که می‌توانستیم کار دیگری انجام دهیم.

و تصمیم مجدد، رمز آن است که انسان می‌تواند با اراده و اختیار، هر راهی را که صلاح بداند، انتخاب کند.

۱- طاغوت‌ها را رها کنیم. تا آنان ما را در قیامت رها نکرده‌اند، آنها را در دنیا رها کنیم. **فَنَتَبَّرًا مِنْهُمْ**

۲- در قیامت، چشم انسان حقیقت بین شده و بر کارهای خود، حسرت می‌خورد. **يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ**

۳- آرزوی برگشت هست، ولی برگشتی نیست. **لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً ... وَ مَا هُمْ**

بِخَارِجِينَ

گناهکار در قیامت دست و پا می‌زند تا برای خود شریک جرم پیدا کند و انحراف خود را به گردن دیگران بیندازد. گاهی می‌گوید: دوست بد مرا منحرف کرد. لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ گاهی می‌گوید: رهبران فاسد مرا فاسد کردند. لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ گاهی شیطان را ملامت می‌کند و او را عامل گمراهی خود می‌داند، اما شیطان می‌گوید: من جز وسوسه و دعوت کاری نداشتم. انحراف از خود شما بود. مرا هرگز سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را سرزنش کنید که چرا دعوت شیطنت آمیز و ظاهر الفساد مرا پذیرفتید (فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ). خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد!!.

و قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ- الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ابراهیم ۲۲

بحق داد وعده برای شما

در آن حال شیطان بگوید خدا

دلیلی نیاوردم الا به لاف

ولی وعده من نبد جز خلاف

که خواندید من را به خود بی دلیل

پس امروز ای ابلهان ذلیل

ملامت نمایید خود را تمام

ملامت مسازید من را مدام

که من را رهانید از این جزا

نه امروز یا راست اندر شما

بگردم در این روز بر هیچ کس

نه من را بزید که فریادرس

شریکش بخوانید بهر خدا

مرا نیست باور بر آنچه شما

عذابی بود دردناک و الیم

در آن روز بر ظالمان لئیم

اهل دوزخ برای نجات خود به هر وسیله‌ای چنگ می‌زنند و به دنبال این هستند که دیگری را مسوول اعمال خود دانسته و به این وسیله مقداری از عذاب خود بکاهند. در دوزخ گاهی عرصه به اندازه‌ای بر آنان تنگ می‌شود که حتی به شیطان متوسل شده و می‌خواهند با معرفی شیطان به عنوان عامل اصلی گناه خود، قدری از بار سنگین خود کاسته و آن را بر دوش شیطان نهند و البته شیطان نیز پاسخ کاملی به آنان می‌دهد:

خداوند در چندین آیه تصریح دارد که شیطان هیچ سلطه‌ای بر انسان‌ها ندارد تنها کاری که شیطان می‌تواند انجام دهد وسوسه نمودن است. **وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ** ما هیچ گونه سلطه‌ای بر شما نداشتیم، بلکه شما خود قومی طغیانگر بودید. صفات ۳۰

او تنها به بدی و پلیدی دعوت می‌کند. این انسان است که با اختیار خود یکی از دو راه را برمی‌گزیند و چون بر اساس اختیار خود عملی را انجام داده خود او هم می‌باید پاسخگوی آن عمل باشد

و خلاصه، شیطان که در این دنیا با وعده‌های زیبا و پر زرق و برق، افراد مختلف را به خود جلب می‌نمود در آن دنیا تمام آن وعده‌ها را فراموش کرده و نمی‌تواند هیچ کاری برای پیروان خود انجام دهد.

گوینده این جمله: **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ** همان ابلیس است و مقصودش این است که، ملامت گناهکاران و مشرکین را از خود دور سازد، معنایش این است که خداوند به شما وعده ای داد که اینک وقوع آن و مشاهده حساب و جنت و نار در امروز، آن وعده را محقق ساخت، و من هم به شما وعده ای دادم ولی به آن وفا نکردم، چون خلاف آنچه را که وعده داده بودم محقق شد.

و به این ترتیب شیطان نیز به سائر مستکبرانی که رهبران راه ضلالت بودند هم آواز شده و تیرهای ملامت و سرزنش خود را به این پیروان بدبخت نشانه گیری می کند. و بعد اضافه می کند من بر شما تسلط و اجبار و الزامی نداشتم، تنها این بود که از شما دعوت کردم، شما هم با میل و اراده خود

پذیرفتید وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي

ملامت یکی از دلایل آزادی و اختیار انسان است، زیرا انسان مجبور، ملامت ندارد. گناه خود را به گردن شیطان نیاندازیم. در قیامت رابطه ها قطع می شود. (رهبران باطل و پیروان آنان از یکدیگر بیزاری می جویند. شیطان به

پیروانش می گوید: **إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ**

بخش یازدهم مناظره دوزخیان با ملائکه الهی

هنگامی که کافران به سوی جهنّم رانده می‌شوند؛ وقتی به دوزخ می‌رسند، درهای آن گشوده می‌شود و **نگهبانان دوزخ به آنها می‌گویند:** آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟! می‌گویند:

«آری، (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند، و ما مخالفت کردیم!) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ زمر ۷۱

همه دسته دسته ز هرکس که هست	به دوزخ برانند کفار پست
گشایند بر روی آنها دگر	چو آیند آنجا، دری از سقر
به کفار ناراست خوی لئیم	ندا آید از خازنان جحیم
نخواندی ز آیات یکتا خدا	که آیا نیامد نبی بر شما
ز روز ملاقات با کردگار	نترساند آیا ز روز شمار
کزین گفته امروز سودی نبود	بگویند آری، و لیکن چه سود
محقق شود این زمان آشکار	بلی وعده خشم پروردگار

سِيقَ از «سوق» به معنای راندن به جلو است و به بازار که سوق می‌گویند برای آن است که جاذبه‌های بازار، انسان را به آنجا سوق می‌دهد.

کلمه‌ی «زمر» به معنای جماعت و گروه است. دوزخیان را فرشتگان به سوی دوزخ می‌کشانند. وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ ۲۱

که هر نفس را يك ملك بر عقاب کشاند به محشر برای حساب
دگر يك فرشته به هر نيك و بد که آن شخص کرده گواهی دهد

- در قیامت احدی از کیفر و پاداش مستثنی نیست. كُلُّ نَفْسٍ
- ۱- کشاندن مجرمان به سوی دوزخ، تحقیری است جدای از کیفرهای دیگر
 - ۲- درهای دوزخ بسته است و همین که دوزخیان به آن می‌رسند ناگهان باز می‌شود که این خود وحشت‌آور است. جَاؤَهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا
 - ۳- دوزخ درهای متعددی دارد. أَبْوَابُهَا در آیه ۴۴ حجر لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ
 - ۴- در قیامت، فرشتگان با دوزخیان گفتگوی مستقیم دارند قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا
 - ۵- دوزخ، مأموران مخصوص دارد. خَزَنَتُهَا
 - ۶- با مجرمان اتمام حجت شده است. رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ
 - ۷- انبیا علاوه بر بیان آیات الهی، مردم را هشدار می‌دادند. يُنذِرُونَكُمْ
 - ۸- قیامت، روز اعتراف و اقرار است. قَالُوا بَلَى
 - ۹- دلیل محقق شدن عذاب، کفر مردم است. حَقَّتْ ... عَلَى الْكَافِرِينَ
 - ۱۰- ریشه‌ی کفر، تکبر است. الْكَافِرِينَ ... الْمُتَكَبِّرِينَ

نگهبانان (فرشتگان) جهنم گویند: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در

آن بمانید قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

(زمر ۷۲)

زهر سوی خیزد ندائی دگر زهر در، درآئید، اندر سقر
 بجوید جاوید از آن نشان که بد منزلی هست بر سرکشان

دوزخیان با وجود اینکه می‌دانند باید در برابر اعمال خود الی‌الابد در آتش دوزخ بسوزند ولی باز به دنبال راه چاره‌ای هستند تا شاید حداقل کمی از عذاب خود را برای مدتی بکاهند و لذا به کلیدداران دوزخ و ماموران عذاب الهی رو کرده و از آن‌ها تقاضای تخفیف مجازات می‌کنند.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (غافر ۴۹)

چو در دوزخ افتند با روی و سر بگویند بر خازنان سقر
 نمائید بر ایزد خود خطاب که يك روز کاهد ز ما این عذاب

و آن‌ها که در آتشند به مأموران دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز از عذاب ما را بکاهد!

(نگهبانان دوزخ در پاسخ) گویند: آیا پیامبران شما دلایل روشن برایتان نیاوردند؟! می‌گویند: آری! می‌گویند: پس هر چه می‌خواهید (خدا را) بخوانید ولی دعای کافران (به جایی نمی‌رسد و) جز در ضلالت نیست! قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ غافر ۵۰

بگویند پاسخ، مگر بر شما رسولان نیامد ز یکتا خدا
 بگویند اهل جهنم بلی چه بسیار آمد رسول و ولی

بگویند آن خازنان در جواب که ای ماندگان در لهیب عذاب
نمایید در حد کوشش دعا که تنها فزاید به خسر شما

کسانی که هنگام دیدن قهر خداوند ایمان می آورند، سودی نمی برند.
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا توبه در لحظه‌ی مرگ نیز سودی
ندارد. فرعون در لحظه غرق شدن توبه کرد ولی به او خطاب شد حالا توبه
می کنی در حالی که قبلا معصیت کردی: أَلَا نَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ دَعَا وَ نَالَهُ
در دوزخ نیز بی ثمر است. وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

قهر و عذاب الهی، بعد از اتمام حجّت است. قیامت روز اعتراف است.
دعای کافر در دوزخ به جایی نمی رسد. وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ

آنها فریاد می کشند: ای مالک دوزخ! (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا
آسوده شویم)! می گوید: «شما در این جا ماندنی هستید! یعنی آخرین
آرزوی آنها در دوزخ تقاضای مرگ است. وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ
قَالَ إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ (زخرف ۷۷)

ز اهل جهنم برآید ندا سوی مالک دوزخ آید صدا
کز ایزد طلب کن که ما را کشد مگر این بدن زجر کمتر کشد
به پاسخ بخواهند گفتن جواب بسوزید جاوید در این عذاب

اما در پاسخ به آنها گفته می شود که شما در این جا ماندنی هستید! قَالَ
إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ

بخش دوازدهم مناظره بهشتیان با دوزخیان

پس از انجام مراحل مختلف حساب در **یوم الحساب** جایگاه افراد در بهشت و دوزخ مشخص می‌شود؛ بهشتیان در بهشت و جهنمیان در جهنم استقرار می‌یابند، مذاکره و گفتگو لفظی بین آنان بالا می‌گیرد. هر کدام اعمال و کارهای دنیای خود را بر شمرده و جزا و پاداشی را که دریافت نموده است، برای دیگری بیان می‌نماید.

و افراد می‌توانند علاوه بر مشاهده‌ی جایگاه خود، جایگاه دیگران را نیز مشاهده نمایند، بهشتیان رو به دوزخیان کرده و یک سوال بسیار مهم از آنان می‌پرسند؛ سوال این است که چرا شما اهل دوزخ شدید؟ **ما سَلَکُمْ فِی سَقَرٍ** (مدثر ۴۲)

و این در حالی است که بعض اهل بهشت و دوزخ در دنیا با هم آشنا بوده و با هم مراوده داشته‌اند. گاهی اوقات از این رو از سر تعجب می‌پرسند شما که در دنیا در کنار ما بودید، با ما زندگی می‌کردید، همسایه و برادر و خویشاوند ما بودید، **مگر چه عملی انجام داده‌اید که مستحق دوزخ و آتش شده‌اید؟**

سوره مدثر : **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ** «۳۸»

همه کس چو محشر بیاید به پیش اسپرست در دست اعمال خویش

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ «۳۹» **فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ** «۴۰»

جز آنان که هستند اهل یمین

بگردند با باغ جنت قرین

عَنِ الْمُجْرِمِينَ «۴۱» مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ «۴۲»

پرسند از اهل دوزخ مگر

شما را چه انداخت اندر سقر

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ «۴۳»

گویند در پاسخ این نکته باز

که هرگز نبودیم اهل نماز

وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ «۴۴»

به مسکین ندادیم هرگز طعام

نمودیم پرهیز از این مرام

وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ «۴۵»

به همراه باطل به دار الفنا

بکردیم اعمال پوچ و خطا

وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ «۴۶»

دروغین بخواندیم روز شمار

لقا را نبودیم امیدوار

حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ «۴۷»

ولی این زمان گشته بر ما یقین

که حقست روز جزا، روز دین

هرکسی- در گرو چیزی است که کسب کرده است. مگر اصحاب یمین، که

در باغهای بهشتی از مجرمان می پرسند:

مصدق اصحاب یمین

اصحاب یمین یعنی آن کسی- که پرونده عمل را به دست راستش داده اند آن کسی- که پرونده عمل به دست راستش داده شد او آزاد است او دیگر در غل و زنجیر اعمالش نیست حالا اینها چه کسانی هستند مصداق آن چه کسانی است ؟

قرطبی که مفسر- بزرگ اهل سنت است یک روایت از امام باقر(علیه السلام) نقل کرده **نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا اَصْحَابُ الِیْمِینِ** ما و شیعیانمان اصحاب یمین هستیم این یک بشارت است این بشارت را عالم سنی نقل کرده. که ما و شیعیانمان اصحاب یمین هستیم **وَ کُلُّ مَنْ اَبْغَضَا اَهْلُ الْبیتِ وَ هُمُ الْمُرْتَهْمُونَ** و اما هر کسی که بغض ما اهل بیت و دشمن ما اهل بیت(علیهم السلام) مثل ناسبی ها مثل وهابیت، وهابیون امروز ناسبی هستند دشمن اهل بیت هستند.

دشمن شیعیان هستند اگر دشمن نبودند اینقدر ناسزا نمی گفتند. و قبور مطهر ائمه بقیع را خراب نمی کردند آنچه که از آثار اهل بیت(علیهم السلام) بود اینها در مکه و مدینه هر کجا که دستشان به آنها رسیده است خراب کردند حتی اینها به کربلا هم حمله کردند تا کربلا را غارت کنند، هفت هزار نفر از شیعیان و بزرگان را در کربلا اینها به شهادت رساندند به نجف هم حمله کردند و موفق نشدند.

البته صرف ادعای تشیع کار را درست نمی کند و رع می خواهد تقوا می خواهد پیروی می خواهد تمسک می خواهد دنباله روی می خواهد چگونه می شود که خود معصوم شبی هزار رکعت نماز می خواند و از خدا می ترسد ولی ما می گوئیم شیعه علی (علیه السلام) هستیم و نماز هم نخوانیم روزه هم نگیریم بعدش هم بگوئیم علی (علیه السلام) خودش از ما دستگیری می کند.

گفتگوی بهشتیان با جهنمیان قرآن گفتگوی اینها را این گونه بیان می کند:
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ اهل یمین توی باغهای بهشت هستند خوش بحال آنهایی که اهل یمین هستند

یتسائلون بمعنای یسئلون است اصحاب یمین سوال می کنند از چه کسانی سوال می کنند **عَنِ الْمُجْرِمِينَ** معلوم می شود می توانند جهنمی ها را ببینند، جهنمی ها را می شناسند، **مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ** ای مجرمین چه جور شد شما جهنمی شدید؟

سقر یک وادی است در جهنم، یک کوهی است اسمش صعود است و بالای این کوه یک وادی است آن وادی اسمش سقر است در آن وادی چاهی است که اگر در آن چاه را باز کنند دیگر جهنمی ها به فغان می آیند و نمی توانند تحمل کنند.

اعتراف به چهار گناه بزرگ

گناه اول **قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ** فعل کان در زبان عربی استمرار را می رساند یعنی مستمرا جز نماز گزاران نبودیم با نماز گزاران نماز نمی خواندیم

خوب این یک جواب بود پس اگر کسی— به نماز اهمیت داد از آنطرف او اهل بهشت، سعادت و خوشبختی است. نماز نور، سعادت و خوشبختی می آورد، ارتباط با خدای متعال است.

دوم، ترک انفاق واجب

وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ یعنی مستمرا «لم نک» یعنی استمرار را می رساند یعنی ما کاری به فقرای جامعه و مساکین نداشتیم مثل زالو صفتتان به جان فقرا می افتادئیم، گران فروشی و اجحاف می کردند رشوه می گرفتند کاری به اینکه به فقرا کمک بکنند نداشتند و اینها اهل کمک نبودند .

انفاق واجب چیست؟ خمس، خمس سهم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) سهم سادات و زکات و الا اگر کسی- درب خانه بیاید مثلا کسی- که ادعای فقر می کند اگر کسی— به او کمک نکند این انفاق مستحب را ترک بکند

سوم، نشست و برخاست با دنیا زدگان و تمسخر کنندگان راه خدا با

مخالفین اسلام ناب و كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ دوستهای بدی داشتیم با آدمهای اهل باطل همنشین بودیم ولی روح این اهل باطل درست است که نشستن و غیبت کردن و تهمت زدن چیزهای بدی است ولی اینها با کسانی همنشین بودند که دین خدا را به تمسخر می کشیدند یعنی ما با کسانی نشست و برخاست می کردیم که اینها خدا را تضعیف می کردند. **نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ** خوض بمعنای ورود در آب است بعد به ورود هر باطلی که برای انهدام حق برنامه ریزی شده باشد .

چهارم، دروغ پنداشتن روز جزاء و قیامت وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ وقتی که می گفتند قیامت است حسابی است کتابی است مرد این قدر ظلم نکن به خانواده بد نگو اذیت نکن قیامت حسابی کتابی است فوراً منکر می شد چه کسی۔ از آن دنیا آمده است چه کسی۔ از عالم قبر آمده است. خدای متعال خبر داده است، ۱۲۴ هزار پیغمبر خبر دادند که صادق و مصدق بودند، امامان معصوم خبر دادند، اصلاً روح تبهکاری در انسانها وقتی است که حساب و کتاب را فراموش کنند **ذَلِكَ بِمَا نَسِيَ يَوْمَ الْحِسَابِ** اگر آدمی حساب قیامت را فراموش کرد خیلی ظالم و جنایتکار می شود، اگر از قیامت نترسید **كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى آتَيْنَا الْيَقِينَ** تا اینکه یقین شود که مرگ است تا اینکه مرگ به سراغ ما آمد دیدیم همه آن راست است هیچ حرفی دروغ نبوده است و امروز هم جایمان در سقر است خوب این عاقبت شوم که گرفتار آنها شد.

چهار منشاء داشت یکی بی نمازی ، یکی ادای واجب ، سوم دوستان بد، چهارم بی اعتقادی و بی دینی. آثار شفاعت و معنای آن

دنباله آیات **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** شافعین کمک حال هستند پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر المومنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) شفاعت می کند نماز و روزه شفاعت می کند کار خیر راه خیر شفاعت می کند مسجد شفاعت می کند. ولی اینها هیچ شفیع ندارند خود خدای تبارک از بندگانش دستگیری می کند، شفاعتشان می کند.

شفاعت مثل آب زلالی است که پای یک نهال ضعیف بریزی این رشد کند ولی درختی که خشک شده باشد هر چی می خواهی آبش بدهید فایده ندارد شفاعت تعبیر کردند یعنی خودش چیزی داشته باشد ولی کم داشته باشد آن می آید تقویت می کند.

تکذیب قیامت، مقدمه گناه است در قیامت، گفتگوهای تلخ و شیرین، سلام یا نفرین، سؤال و توبیخ، انداختن گناه و جرم به گردن دیگران و لعنت به یکدیگر بسیار است و گفتگوی مؤمنان با مؤمنان، مجرمان با مجرمان، مجرمان با مؤمنان، و مؤمنان با مجرمان و نیز فرشتگان با مؤمنان و مجرمان در قرآن آمده است.

در جامعه گرسنه‌ای وجود داشت، سیر کردن او واجب است و بی تفاوتی نسبت به او، سبب دوزخی شدن می‌گردد. شاید مراد از اطعام مسکین، تمام نیازهای او باشد نظیر پوشاک، مسکن، نه فقط خوراک و غذا. **أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحِضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ۃ**

ندیدی تو آن شخص ای مصطفی سوره ماعون که انکار می کرد روز جزا؟

همان شخص بی رحم و خوار و لئیم که می راند از درگاه خود یتیم

نکردست ترغیب کس را تمام که بر مرد مسکین ببخشد طعام

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

پس ای وای بر آنکه خواند نماز ولی هست غافل ز ذکر و نیاز

گناه، انسان را به سوی کفر و تکذیب می کشاند: **ثُمَّ كَانَ عُقَبَةُ الَّذِينَ أُسْأُوا
السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ** روم ۱۰

گنهگار مردم همه سربه سر سرانجامشان نیز بودی بتر

چو کردند آیات حق ریشخند به آتش درافتند با غل و بند

گفتگوی بهشتیان : وقتی بهشتیان در باغهای جاویدان الهی از نعمت‌های ویژه خداوند بهرمنند می‌شوند و وقتی وعده‌های الهی محقق می‌بینند از یکدیگر دلائل بهشتی شدن خود را پرس و جو می‌کنند و هر یک دلائلی را بیان می‌کنند تا اینکه عده‌ای مهم‌ترین دلیل برای بهشتی شدن خویش را این‌گونه بیان می‌کنند: (طور: ۲۵-۲۸)

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ

پس آن مردم پاک و نیکوسرشت ز هم بازپرسند اندر بهشت

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ

بخواهند گفتن کزین پیش ما چو بودیم در بیت دار الفنا

میان همه قوم و اهل دیار خداترس بودیم و پرهیزکار

فَمَنْ لِّلَّهِ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ

خداوند بر ما چه منت گذاشت عذاب سمومش ز ما دور داشت

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ

ازیرا کزین پیش اندر جهان خدا را بخواندیم فاش و نهان

که او مهربانست و هم نیکخواه چه نیکو رفیقی است یکتا اله

سموم به باد داغ و سوزانی گفته می‌شود که همچون سمّ در اجزای بدن تأثیر می‌گذارد. در حدیث می‌خوانیم: اگر روزنه‌ای به اندازه سرانگشت از آن باد به روی اهل زمین باز شود، زمین و هر که را روی آن است می‌سوزاند.

رسول اکرم به امیرالمؤمنان علیه السلام فرمودند: نوجوانان زیبایی که خادم بهشتیان هستند، فرزندان کفار و مشرکانند که نه مجرم هستند تا به دوزخ برده شوند و نه نیکوکارند که از نعمت‌های بهشتی متنعم شوند، این افراد به صورت خدمت‌گزارانی در بهشت در می‌آیند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ صافات ۵۰-۶۰

نمایند با یکدیگر گفتگوی

به باغ جنان مؤمنان نکوی

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ

که بُد نزد من کافری همنشین

از آنان بگوید، یکی این چنین

يَقُولُ أَأِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ

که آیا تو باور کنی این سخن

که هر لحظه می‌گفت دائم به من

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ

همه استخوانها بیوسید پاک

که چون رخت بستیم و گشتیم خاک

بینیم کیفر به روز جزا

دگرباره یابیم جان و بقا

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ

دگرباره آن مؤمن راستگو
ادامه دهد گفته اش را نکو
که آیا بگویم شما را کنون
که آن یار را حال چونست چون
فَاطَّلَعَ فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ

ببینید او را به قعر جحیم
که آنجاست او را عذابی الیم
قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لِتُزْدِينَ؛ وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

که قسم بر تو بود بس نزدیک
که کنی چشم جان من تاریک
نبودی اگر لطف رب کریم
مرا هم چو تو بود مأوا جحیم
أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ

از این پس دگر مرگ آیا بود
دگر جان برون از بدن می رود؟
إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ

از این پس دگر مرگ آیا بود
دگر جان برون از بدن می رود؟
إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (صافات ۵۰-۶۰)

که فوز عظیم است حقا همین
که گشتیم با رب خود همنشین
آری عمل از عامل جدا نمی شود. كُلُّ أَمْرٍ إِذًا بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (طور ۲۱)

که هرکس ز هر چیز اندوختست
بدیدست پاداش یا سوختست
كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (مدثر ۳۸)

همه کس چو محشر بیاید به پیش
اسیرست در دست اعمال خویش

بخش سیزدهم مناظره دوزخیان با بهشتیان

سخنان و عملی کردن مناظرات در زندگی می‌تواند نقش مهمی در پیشرفت و رشد ما داشته باشد چرا که سخنان بهشتیان مبنی بر موفقیت‌های بی نظیرشان در دنیا و سخنان دوزخیان مبنی بر شکست‌ها و پشیمانی آن‌ها به خوبی می‌تواند نقشه زندگی ما و راه پرپیچ و خمی را که در مسیر ما قرار دارد را ترسیم کند. جلساتی که باعث گمراهی و دور شدن از مسیر حق را برای انسان آماده شده، قرآن کریم به شدت از شرکت در این جلسات و گوش دادن به گفتگوهای از این قبیل نهی کرده و فرموده است **وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْنَا فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً**: (نساء ۱۴۰)

ببینید بر آیه های خدا	خدا داده دستور گر که شما
نگردید با آن کسان هم سخن	تمسخر برانند و تکفیر و ظن
به بحثی دگر داخل آیند چند	که تا دست شویند ز آن ریشخند
بگردید با آن کسان همنشین	اگر در زمان تمسخر به دین
منافق بگردید بی گفتگو	شما هم چو آن مردمان دورو
به دوزخ کشاند به روز شمار	دورویان و کفار را کردگار

... (اگر با آنان همنشین شوید) آن گاه شما هم مانند آنان هستید. و خدا منافقان را با کافران در جهنم جمع خواهد کرد.

التماس دوزخیان از اهل بهشت

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (اعراف ۵۰)

برآرند خود اهل دوزخ ندا به آن کس که باشد بهشتش سرا
کز آن آبهای گوارا کنون خود از آن همه نعمت گونه گون
که ایزد بدادست بهر شما ببخشید يك ذره ای هم به ما
بگویند آنها که آب و طعام به کفار کردست ایزد حرام

نکته‌ی زیبا و تامل برانگیزی که در ادامه‌ی این آیه بیان می‌دارد این است که اگر نعم بهشتی بر اهل دوزخ حرام شده است تنها به این دلیل است که دنیا آنان را فریب داده و دین و آئین و مقدسات را به بازیچه و سرگرمی می‌گرفتند. این تحریم در حقیقت یک نوع تحریم تکوینی است ، همانند محرومیت بسیاری از بیماران از غذاهای لذیذ و رنگارنگ . دوزخیان با وجود اینکه با صراحت پاسخ منفی اهل بهشت را می‌شنوند ولی باز ناامیدانه به آنها التماس کرده و می‌گویند: **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم** به سور لَّهُ بَابُ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. (حدید ۱۳)

در آن روز افراد خوار و دورو بگویند بر مؤمنان نکو
کجا می‌روید این چنین با شتاب بمانید يك لحظه زین شور و تاب
که بلکه یکی فرصت آید بدست بگردیم ما با شما هم نشست

مگر خود شود قسمت و سهم ما	که يك شعله نوری ز نور شما
به دنیا دگرباره گردید بازبایست	به پاسخ چنین لب نمایند باز
اطاعت نمایید رب غفور	ز آنجا بگیری نور
برانند با یکدگر این سخن	در این گفتگویند آن انجمن
یکی حائل آید همانند کوه	که ناگاه در بین آن دو گروه
که بد را ز نیکو نماید بری	به روی حصارست آنکه دری
برونش عذاب الهی نوشت	بود جانب داخلش بر بهشت

..... نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم!

مومنین در صحرای محشر دارای صورت‌های نورانی و بشاشی هستند؛ نوری از جنس نور ولایت و نور عبادت؛ ولی اهل عناد و لجاج چنین نوری با خود به همراه نیاورده‌اند لذا ملتمسانه از مومنین تقاضا می‌کنند که قدری صورت خود را برگردانید تا ما نیز بتوانیم تا اندازه‌ای از نور چهره‌ی شما استفاده کرده و مقداری از مسیر قیامت را طی کنیم. ولی پاسخی که به آنان داده می‌شود این است که به دنیا بازگشته و از آنجا طلب نورانیت کنید. منافقان، مؤمنان را فریاد می‌دارند مگر ما (در دنیا) با شما نبوده ایم؟ می‌گویند: بلی، ولیکن (با نفاق) خویشان را گرفتار بلا کردید و چشم به راه ماندید و شک و تردید ورزیدید و آرزوها و پندارها شما را گول زد و اهریمن فریبکار شما را فریب داد تا اینکه فرمان خدا در رسید، پس امروز هم از شما و هم از کافران عوض و غرامتی پذیرفته نمی‌شود. جایگاه شما آتش دوزخ است.

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَ
ارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (حدید ۱۴)

دورویان برآرند آنکه ندا	که آیا نبودیم ما با شما
بگویند آری ولی خویشتن	فکندید خود را به رنج و محن
ز دنیا کشیدید بس انتظار	در امر الهی به غفلت دچار
بسی آرزوهای دار الفنا	کزان غره گشتید بس نابجا
به امر خدا وقت آن در رسید	که امر الهی بیاید پدید
چو مغرورتان کرد شیطان پست	زیاد خداوند شُستید دست

در نهایت بهشتیان اهل جهنم را مورد خطاب قرار داده و از آنان در مورد تحقق وعده های الهی می پرسند: وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ (اعراف ۴۴)

پس آنکه بگویند اهل بهشت	بر اصحاب دوزخ که کردند زشت
که هر وعده بر ما بدادند پیش	بینیم آن را فراروی خویش
شما نیز آن وعده های عذاب	بینید آیا کنون در حساب ؟
بگویند آری بدیدیم ما	پس آنکه منادی برآرد ندا
که بر ظالمان لعن الله باد	سبک هست اعمالشان همچو باد

اصحاب بهشت اصحاب دوزخ را صدا می زنند و می گویند : خدا به وعده هایی که به ما داده بود وفا کرد، آیا وعده هایی که به شما دوزخیان داده وفا کرده؟! بهشتیان می گویند: خدا وعده داده بود به ما که به بهشت برسد...

بخش چهاردهم گفتگوی اهل اعراف با بهشتیان و دوزخیان

اعراف چه کسانی هستند؟ بنا بر از روایات اهل اعراف انبیاء و اوصیا آن بزرگواران هستند. سلمان فارسی نقل می کند که رسول گرامی صلی الله علیه و آله بیش از ده مرتبه به علی علیه السلام فرمودند: ای علی؛ همانا تو و اوصیای پس از تو اعراف میان بهشت و دوزخ هستید. هیچ کس وارد بهشت نمی شود مگر اینکه شما را بشناسد و شما نیز او را بشناسید و هیچ کس داخل دوزخ نمی شود مگر اینکه شما را انکار کند و شما او را انکار کنید.

البته بر اساس برخی از روایات، در کنار انبیا و اولیا، عده ی دیگری نیز از گنهکاران امت ها در اعراف قرار گرفته اند تا تکلیف آنان مشخص شود. به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام در این مورد می فرمایند: اعراف جایگاه بلندی است بین بهشت و دوزخ که در آنجا انبیا و جانشینان آنان به همراه گنهکاران اهل زمانشان جمعند مثل اینکه هر فرماندهی سپاهی با ضعیفان لشکر خود جمع می گردد؛ وقتی نیکوکاران به بهشت سبقت می گیرند. جانشینان انبیا به گنهکاران امت می گویند نظر کنید و ببینید چگونه برادران مومن شما بر شما سبقت گرفتند. پس گنهکاران امتها به اهل بهشت سلام می کنند. آن گنهکاران نیز به واسطه ی شفاعت انبیا و اوصیا به بهشت داخل می شوند. یکی از مواقف قیامت، جایگاهی به نام اعراف است. این جایگاه در بین اهل دوزخ و اهل بهشت فاصله انداخته و اجازه نمی دهد آن ها یکدیگر را ببینند و تنها می توانند صدای همدیگر را بشنوند.

اعراف در لغت به معنای جایگاه رفیع و بلند است و همین معنا نشان دهنده ی این است که اهل اعراف در جایگاه بلندی در محشر قرار داشته و صف آن ها از سایر اهل محشر جداست.

ندای اعرافیان با اهل محشر

زمانی که اهل محشر؛ از بهشتیان و دوزخیان؛ به گفتگو با یکدیگر می پردازند و در مورد تحقق وعده های الهی در مورد خود سخن می گویند از بالای اعراف، اعرافیان این دو گروه را مخاطب قرار داده و به عنوان فصل الخطاب، تکلیف آنان را مشخص می کنند.

جایگاه اهل اعراف، اول اینکه جایگاه اهل اعراف از سایر اهل محشر- مجزا بوده و آنان در مکانی رفیع تر از سایرین قرار دارند به صورتی که هم می توانند اهل بهشت را مشاهده کنند و هم اهل دوزخ را؛

ثانیا آنان به مقامی رسیده اند که اهل محشر- را به چهره های آنان می شناسند، گویا در دنیا نیز با آنان زندگی کرده و آن ها را دیده و شناخته اند.

ثالثا اهل اعراف می توانند بهشتیان را مورد تشویق و تمجید قرار داده و دوزخیان را مورد ملامت و سرزنش قرار دهند.

رابعا اهل اعراف به مرتبه ای رسیده اند که از طرف خداوند اجازه ی حکمرانی در صحنه ی قیامت را یافته اند و بر همین اساس اهل اعراف به بهشتیان دستور ورود به بهشت را می دهند. **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ** و این خود دلیلی

روشن است بر اینکه خداوند حتی در صحنه ی قیامت، رحمت خود را از طریق واسطه های خود بر خلق خود نازل می نماید.

گفتگوی بهشتیان و جهنمیان از پشت حجاب

خداوند تعالی در قرآن کریم در سوره حدید، وصف اعراف را با تعبیر سور که به معنای دیوار است، و گفتگوی بین بهشتیان و دوزخیان را که در اینجا آمده است، در آنجا به عنوان گفتگوی بین منافقین و منافقات با مؤمنین و مؤمنات بیان می کند؛ و چنانکه می بینیم در هر دو جا بیان یک امر و حقیقت را به دو عنوان تعبیر می نماید

در آیات قرآن که وصف اعراف و اتفاقاتی که در آن موقف رخ می دهد، گفتگوی رجال اعراف با بهشتیان و دوزخیان آمده است از جمله در آیه وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ اعراف ۴۶

بود پرده ای بین آن دو گروه	که يك سوی آن زجر و یکسو شکوه
یکی پرده حائل بود آن میان	جدا کرده کفار از مؤمنان
در اعراف هستند مردان پاک	که سیمای آنهاست بس تابناک
برآرند بر اهل جنت ندا	که بادا سلامی به روی شما
پس آن اهل اعراف يك همچو	روز نگشتند داخل به جنت هنوز
ولی در دل خویش این انتظار	کشند و ز شوقند بس بی قرار

و میان آن دو (گروه) حجابی است، و بر اعراف مردانی (والامقام) هستند که هر دو (گروه) را از سیمایشان می شناسند.

در قیاس این دو آیه (حدید ۱۳) و (اعراف ۵۰) که بیان شد، می بینیم که: گفتار منافقین به مؤمنین که به ما نظری کنید تا از نور شما توشه ای برگیریم، و آنچه در جواب می شنوند که به عقب و پشت برگردید و از آنجا التماس نور کنید به عینه همان گفتار اهل جهنم است به اهل بهشت که: بر ما از آب و طعامی که خدا به شما داده است بدهید! و جواب می شنوند که: خداوند آنها را بر کافران حرام نموده است

پس بنابراین، سور و دیوار کشیده شده بین منافقین و مؤمنین، همان حجاب و اعراف فاصل بین بهشتیان و دوزخیان است.

پس در این دیوار که باطنش و حقیقتش ایمان و واقع است، رحمت؛ و ظاهرش از جلوی در، عذاب است؛ و منافقان چون از حقیقت خبری ندارند، از باطن که رحمت است سودی نمی برند، و فقط از ظاهر اسلام و ایمان در دنیا استفاده کرده اند که آن هم در محشر به صورت عذاب جلوه گر می گردد.

۱. گفتگوی بهشتیان و جهنمیان در عالم برزخ نیست بلکه مربوط به عالم قیامت است

۲. در آیات قرآن که وصف اعراف و اتفاقاتی که در آن موقف رخ می دهد، گفتگوی رجال اعراف با بهشتیان و دوزخیان آمده است

۳. خداوند تعالی در قرآن کریم در سوره حدید، وصف اعراف را با تعبیر سور که به معنای دیوار است، و گفتگوی بین بهشتیان و دوزخیان را که در اینجا آمده است،

۴. از آیات ۵۰ — ۶۱ سوره «صافات» برمی آید که، گاه نوعی ارتباط میان بهشتیان و دوزخیان برقرار می شود، گوئی بهشتیان که در بالا قرار دارند به دوزخیان که در پائین هستند می نگرند و وضع حال آنها را می بینند.

البته، این دلیل بر آن نیست که فاصله بهشت و دوزخ کم است، بلکه در آن شرائط قدرت دید فوق العاده ای به آنها داده می شود که مسأله فاصله و مکان در برابر آن مطرح نیست.

در بعضی- از کلمات مفسران آمده است که در بهشت روزنه ای وجود دارد که از آن می توان جهنم را دید!

از آیات سوره «اعراف» نیز به خوبی این ارتباط روشن می شود، آنجا که می گوید: (بهشتیان، دوزخیان را بانگ می زنند و می گویند: ما آنچه را پروردگاران وعده داده بود، حقاً یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود به حق یافتید؟

می گویند: آری! و در این هنگام کسی در میان آنها بانگ بر می آورد که لعنت خدا بر ستمگران باد!؛

بخش پانزدهم گفتگوی اعضا و جوارح انسان در قیامت

باز پرده از اسرار علمی قرآن برداشته می شود به شرطی که سواد خواندن معارف علمی قرآن را داشته باشیم. قرآن مجید با صدای رسا از ضبط اعمال بوسیله اعضا و جوارح خبر می دهد تا جایی که وقتی در دادگاه قیامت، مجرمان شاهدان خداوند مثل فرشتگان و ... را انکار و زیر بار گناه خود نمی روند، بر دهان آنها مهر سکوت می زند و خود اعضا و جوارح شروع سخنوری میکنند و مجرمین را رسوا میکنند.

از این قضیه بر می آید که اعضا و جوارح ما قدرت میلیاردها گیگ حافظه و ثبت گناه را داشته و در قیامت با سرعت زیادی آنها را ارائه خواهند داد چیزی که هنوز در دادگاه ها جای آن خالی است. یعنی دست یک جور دستگاه ضبط گناه دارد، پا یک جور و سایر اعضا هر کدام حافظه متناسب با خود دارد؛ آن هم با ثبت و ضبط صوتی و تصویری گناه همراه با مکان و زمان جرم

شهادت و مسئولیت اعضا و جوارح انسان

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ (فصلت ۲۱)

بیابند اعضایشان در کلام

چو آیند نزدیک دوزخ تمام

پس آنگاه آن پوست و آن چشم و گوش برآرند بر جرم کرده خروش

بگویند بر عضوهای بدن نبودی شما را زبان سخن

چگونه بر اعمال ما این زمان شهادت بدادید همچون زبان

بیایند آن اعضا در خطاب بگویند بر صاحب خود جواب

که ما را سخنگوی کرد آن خدا که گویا نموده همه چیز را

شما را در اول خدا آفرید دگرباره ره سوی او می برید

از آیات قرآنی به دست میآید که نه تنها انسان مسئول است بلکه جوارح هم مسئول هستند، با این تفاوت که آنها در مقام مسئول، شهادت میدهند، نه اینکه مسئولیتی دارند که باید پاسخگوی آن مسئولیت باشند. خداوند در آیات قرآنی فرموده است که اعضا و جوارح انسان هم مسئول هستند و هم مسئول عنه؛ یعنی هم باید پاسخگو باشند و هم درباره آنها از انسان سوال میشود. به این معنا که گاه از انسان سوال میشود که با اعضا و جوارح چه کردید؟ آیا به درستی از آنها برای رسیدن به کمال بهره برده اید یا اینکه در ضد کمالات از آنها استفاده کردید

پس در اینجا درباره اعضا از انسان سوال میشود. اما گاهی نیز دهان و زبان انسان بسته میشود و از اعضا و جوارح انسان میخواهند تا درباره انسان و عملکردش جواب دهند. در حقیقت اینجا آنان به عنوان شاهد در محکمه عدل الهی میآیند تا به کارهای انسانی که از طریق آنان انجام شده شهادت دهند در آیات قرآنی که گاه از اعضا و جوارح انسان در قیامت سوال میکنند

تا علیه رفتار انسان شهادت بدهند؛ هر چند که گاه دیگر چنانکه در برخی دیگر از آیات آمده از انسان درباره اعضا و جوارح سوال میشود که با آنها چه کار کردید؟ پس اعضا و جوارح انسانی گاه در مقام شهادت مسئول هستند و گاه در مقام رفتار انسان با آنها، مسئول عنه هستند. در این مرتبه دوم، پاسخگو دیگر خود انسان و نفس اوست نه اعضا و جوارح. خداوند گاه میفرماید: **يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** نور ۲۴ روزی که زبانها و دستان و پاهایشان به آنچه آن انسانها کردند، شهادت میدهند.

بترسند از آن روز کاید ز راه **که گردند بر کار آنها گواه**
همه عضوهای بدن پا و دست **زبانی که با آن سخنها زدست**
اعضای بدن انسان، شاهدان قیامت

در اینجا، شاهدان دادگاه عدل الهی خود اعضای انسان است. اینان مسئول هستند و از آنان سوال میشود که انسانها به وسیله شما چه کردند؟ طاعت خدا کردند یا معصیت خدا؟ در اینجا زبان و دست و پا شهادت میدهد که آنان با دست رشوه گرفتند، با پا به مکان خلاف و معصیت رفتند و با زبان دروغ گفتند و تهمت زدند.

این شهادت اعضا و جوارح اعتراف نیست بلکه شهادت است؛ زیرا آنان ابزار انسان و نفس بودند نه اینکه خود اختیاری داشته باشند. از این رو گفته نمیشود که اعتراف به کاری میکنند چنانکه درباره نفس گفته میشود:

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ آنان به گناهان خود اعتراف کردند پس نابودی برای اصحاب دوزخ باد. (ملک ۱۱) خداوند درباره اعضا میفرماید که آنان شهادت میدهند نه اعتراف؛ چرا که آنها تنها ابزار نفس هستند. البته درباره شهادت زبان مساله ای است که باید توجه شود؛ چرا که گاهی دهان بسته نیست و زبان در همانجا علیه شخص شهادت میدهد و گاهی دیگر دهان بسته میشود و اعضای دیگر به نطق در میآیند و شهادت میدهند **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** (یس ۶۵)

ببندیم کفار را چون دهن
بیاید خود از دستهایشان سخن
بگردند پاهایشان هم گواه
که گامی نهادند خود در چه راه

انسان علیه انسان

درباره شهادت اعضا و جوارح با یک مشکلی مواجه هستیم؛ چرا که خداوند در آیه ۳۶ سوره اسراء میفرماید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْوَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**

بدانچه نداری برآن آگهی
مبادا که دل در پی آن نهی
(مبادا که بی غور بی جستجو بگویی
که این يك بدست، آن نکو)
که مسئول هستند پیش خدا
همه چشم و گوش و قلوب شما

پرسش این است که فواد که همان حقیقت انسان است چگونه این فواد یعنی نفس انسانی هم مسئول و هم مسئول عنه است؟

انسان دو وجه دارد و هر انسانی دو تا خود دارد که یک خود حیوانی است که با او داریم زندگی میکنیم و دیگری خود الهی است.

که خداوند در آیه ۱۲ اعراف از آن با عنوان روحی یاد میکند و میفرماید: **نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**؛ از روح خوم در او دمیدم. این ضمیر متکلم وحده (روحی) برای خداست

و این روح به آنجا برمیگردد. خداوند درباره نفس حیوانی انسان میفرماید: **أَهْمَتَهُمْ أَنْفُسَهُمْ**؛ همه همت فرارکنندگان از جهاد، خودشان است.

این خود همان خود حیوانی است. از این رو خداوند میفرماید: کسانی که آن روح الهی و جنبه خدایی خودشان را فراموش کردند خودشان را فراموش کردند: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ**.

از دو دسته آیات قرآنی این مطلب معلوم میشود که هر انسانی دو تا خود و نفس دارد که یک **خود الهی** است که امانت خداست و خداوند آن را به ما تملیک نکرده و تنها ما از آن باید به عنوان چراغ استفاده کنیم و یک **خود حیوانی** است که به ما به شکلی تملیک شده و ما نسبت به آن مکلف هستیم.

پس اینکه انسان به خودش ظلم میکند، یعنی خود حیوانی در خود الهی تصرف مالکانه میکند و از حدود تجاوز میکند.

پس ظالم، خود حیوانی و مظلوم، خود الهی انسان است. پس حقیقت انسان **(فواد)** هم مسئول و هم مسئول عنه است.

سخن پایانی از گفت‌وگوی و مناظرات در قیامت

بهشتیان که از این نعمت‌ها برخوردارند صحبتی با خودشان دارند مانند آنچه که دوزخیان با یکدیگر صحبت‌هایی دارند. **گاهی بهشتیان با دوزخیان سخن می‌گویند و گاهی نیز دوزخیان با بهشتیان سخن می‌گویند.** خداوند در قرآن کریم این **چهار گفتمان** در آخرت را در مواضع گوناگون ذکر می‌کند. همان گونه که با استفاده از آیات قرآن توضیح داده شد. اما گفت‌وگوهایی که دوزخیان دارند همه‌اش رنج‌بار، غصه‌بار، اسف‌بار و تاسف‌آور است. در خواست و گفتگویی که دوزخیان با بهشتیان دارند این است ما تشنه‌ایم و از آب بهشت یک مقدار به ما برسانید که در سوره احزاب، مائده و سبأ بیان شد.

ندای کمک خواهی دوزخیان زمانی که جایگاه افراد در قیامت مشخص شده و گنهکاران و مجرمان جزای اعمال پلید خود در دنیا را مشاهده می‌کنند، به هر وسیله‌ای متمسک می‌شوند تا شاید راه نجاتی برای خود یافته و یا حداقل مقداری از عذاب خود بکاهند.

ولی افسوس که در آنجا هیچ فریادری وجود ندارد و هر کس باید بر اساس توشه‌ی عملی که با خود به همراه آورده پاداش و کیفر داده شود چرا که قیامت روز حساب است نه روز عمل. قرآن در این زمینه نیز لب به سخن گشوده و در مورد جهنمیان و احوال آنان در دوزخ مطالب پندآموزی ارائه نموده است.

در این آیات سوره صافات گفت و گوهایی وجود دارد که گفت و گوی بهشت‌های با هم است. برخی از آنها به دیگر بهشتیان می‌گویند آن گاه که بر سریرها نشسته‌اند، برخی به برخی دیگر روی می‌آورند و از کار و بار یکدیگر پرس‌وجو می‌کنند. گوینده‌ای از میان‌شان می‌گوید: همانا مرا در دنیا همنشینی بود که می‌گفت: آیا تو واقعاً از کسانی هستی که رستاخیز را باور دارند؟ می‌گفت: آیا وقتی مردیم و خاک گشتیم و استخوان‌هایی (پوسیده) شدیم، به راستی زنده می‌شویم و سزا می‌بینیم»

مشابه این گفت‌وگو در دنیا بین مومن و غیر مومن از آیه ۲۳ به بعد آمده است. که غیر مومن باغی داشت و وقتی وارد باغ می‌شد خرامان بود و می‌گفت این ملک نمیر است اما فرد مومن که باغ نداشت می‌گفت تو چرا وقت وارد باغ می‌شدی خدا را شکر نکردی و چرا به خدای که تو را آفریده شرک می‌ورزی؟ و



قیامت از چند چیز سؤال می‌شود

الف از نعمت‌ها؛ **ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** در روایات متعددی، رهبری و ولایت را نیز از مصادیق نعمت مورد سؤال در آیه برشمرده‌اند

ب از قرآن و اهل بیت؛ پیامبر (علیهم السلام) فرمود: از مردم سؤال می‌شود که با قرآن و اهل بیت من چگونه عمل کردید؟ **ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَبِأَهْلِ بَيْتِي**

ج از رفتار و کردار **لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ**

د از اعضا و جوارح **إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**

هـ از پذیرش و عدم پذیرش رسولان؛ **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ ...** چنان که در جای دیگری از رهبران دینی نیز در مورد برخورد مردم با آنان سؤال می‌شود. **يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ..**

و از عمر و جوانی که چگونه سپری شده است. **شَبَابِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَهُ وَ عُمْرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ** در روز قیامت از عمر انسان به طور عموم و از جوانی به طور خصوص پرسیده می‌شود که در چه راهی سپری شده است و فرمودند: فراغت را قبل از این که مشغول شوی غنیمت بشمار. **ز** از کسب و درآمد؛ می‌شود: **وَ مَالِكَ مِمَّا اكْتَسَبْتَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقْتَهُ** در مورد مال و دارایی که چگونه به دست آوردی و در چه راهی مصرف کردی.

بخش شانزدهم : هشت دوربین مدار بسته در زندگی

دوربین ها در زندگی من و شما نصب شده است چه بخواهیم و چه نخواهیم. هرکس باور کند که این دوربین ها در زندگی او است و در حال فیلمبرداری است، گناه نخواهد کرد. دوربین های دنیای روی افراد تنظیم شده است و از زوایای مختلف مراقب است که یک حرکت غلط و نامناسب انجام ندهیم. البته اینها فقط از صورت ما عکس و فیلم می گیرد. حتی اگر برق قطع شود اینها نیز قطع می شوند. یعنی در این صورت ارتباط ما قطع خواهد شد

ولی دوربین هایی که خدا گذاشته است نه باطری آن تمام می شود، نه برق آنها قطع می شود و نه فقط ظاهر را می گیرد. این هشت دوربین و هشت آیه را هر روز جلوی خود بگذاریم ، هر روز به آنها نگاه کنیم. چرا این که این هشت دوربین مدار بسته هر روز به دنبال ما است. البته توجه داشته باشید که این دوربین ها آبروی انسان را نمی برد. این دوربین ها مچ گیرنده نیستند. اینها همه دوربین خدا است. این دوربینها تخلف را به در خانه ی انسان نمی فرستد فقط بین انسان و خدای اوست.

دوربین اول: اولین دوربین ، دوربین خود خدا است. آیه ی ۱۴ علق: **أَلَمْ**

يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى آیا نمی دانند که خدا آنها را نگاه می کند.

ندانست آیا که پروردگار **ببیند عملهای او آشکار**

و چه زیباست جمله ی امام راحل که فرمودند: عالم محضر خدا است ، در محضر خدا معصیت نکنید. فردی که معتاد به گناه بود به نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت آقا من معتاد به گناه هستم. امام فرمودند: اگر می خواهید گناه کنید بکنید اما یک جایی بروید که خدا شما را نبیند.

دوربین دوم: دوربین پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.

آیه ی ۴۵ احزاب: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا**

ترا کرد مبعوث یکتا اله **که بر کرده خلق باشی گواه**

که بر مردم نیک باشی بشیر **به بدکار مردم بگردی نذیر**

ای پیغمبر ما تو را در امت گذاشته ایم، هم شاهد هستی و آنها را می بینی. هر کاری بکنند آنها را می بینی. **مُبَشِّرًا** پیغمبر به باطن بهشت بشارت می دهد. و نذیرا، و انذار به جهنم می دهد. آیا می توانم مقابل پیامبر، بی حیایی بکنم ، حرام خواری بکنم و... و فردا روزی انتظار شفاعت داشته باشم؟!

دوربین سوم: سومین دوربین امامان معصومین علیهم السلام هستند. آیه

ی ۱۰۵ توبه. که در هر سه دوربین یک و دو و سه را در این آیه جمع کرده است. **وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ**

بگو هرچه سازید از نیک و بد **خدا مزد آن بر شما می دهد**

همین گونه گردند آگاه از **آن همه مؤمنان و رسول زمان**

پیغمبر به مردم بگو هر کاری می خواهید بکنید، بکنید. اما اعمال شما را

خدا می بیند، پیغمبر می بیند و امامان نیز می بینند

همیشه در انجام هر عملی فقط این نکته را مدنظر بگیریم که وقتی در حین ارتکاب عمل امامی معصوم وارد شوند، عکس العمل ما چه خواهد بود؟!

دوربین چهارم: چهارمین دوربین شهدا هستند. آیه ی ۱۵۴ بقره **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَّا تَشْعُرُونَ**

به آن کس که در راه یکتا خدا	شده کشته و جان نموده فدا
مگوئید مرده که خود زنده اند	به پیش خداوند پاینده اند
که هستند آنها همه زندگان	ندانید این را، شما بندگان

دوربین پنجم: پنجمین دوربین ملائک مقرب خدا هستند. آیه ی ۱۸ قاف **مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ** سخنی بر زبان نیاورد جز آنکه همان دم فرشته‌ای مراقب و آماده است. ق ۱۸

نیارد بشر يك سخن بر زبان	مگر در همان لحظه وقت بیان
نویسند آن را رقیب و عتید	همه ثبت سازند گفت و شنید

از شما حرکتی سر نمی زند مگر اینکه دو مأمور در حال نوشتن آن هستند. یکی مأمور نوشتن خوبی ها و یکی مأمور نوشتن بدی ها است. فقط این دو ملک یک تفاوتی با هم دارند.

این یکی اگر نیت خوبی هم بکنیم یادداشت می کند. آن یکی نیت بدی کنیم یادداشت نمی کند. پس از ارتکاب گناه و عدم توبه در فرصتی که برای توبه داده اند (در بعضی روایات هفت ساعت) خواهند نوشت.

دوربین ششم: ششمین دوربین زمین است. آیه ۴ زلزال **يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا** ۵ زمین مردم را به حوادث خویش آگاه می‌سازد.

زمین خلق را سازد آگه ز کار **که این است دستور پروردگار**

روز قیامت همین زمینی که ما روی آن نشسته ایم می‌آید و خبرهای خود را می‌دهد. خدایا من فیلمبرداری کردم. این افراد در این مکان نماز خواندند. در این مکان اشک ریختند. در این مکان دست یک بینوا را گرفت.

این آقا وقتی در این مکان این کار را انجام می‌داد نیت قشنگی داشت. خدای ناکرده زمین شهادت می‌دهد که این آقا، این خانم و این فرد در این مکان گناه کرد. خدایا من ثبت کردم و هیچ چیزی را هم فراموش نکردم. این دوربین‌ها به اذن خدا در قیامت حرف می‌زنند.

دوربین هفتم: دوربین زمان است. آیات اول سوره ی بروج **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ . وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ . وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ**

قسم باد بر آسمان وسیع **که دارد چنین برجهای رفیع**

قسم باد بر عرصه رستخیز **به مشهود و شاهد قسم باد نیز**

سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است. به روز موعود سوگند به شاهد و مشهود سوگند. روایات صریح از وجود امیرالمومنین علی (علیه السلام) داریم که شب جمعه اعمال شما را فیلمبرداری می‌کنند. شب و روز عرفه اعمال شما را فیلم برداری می‌کنند. ایام هم موجود زنده هستند. لذا امیرالمومنین وقتی بیدار می‌شوند می‌گویند:

سلام می کنم به تو ای روزی که نه قبلاً بوده ای و نه بعداً می آیی، تو یک موجود مستقل هستی.

دوربین هشتم که از همه تکان دهنده تر است ، اعضاء و جوارح ما می باشند. آیه ی ۲۰ و ۲۱ سوره ی فصلت وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

چو آیند نزدیک دوزخ تمام بیایند اعضایشان در کلام

پس آنگاه آن پوست و آن چشم و گوش برآرند بر جرم کرده خروش

و دوزخیان به پوستشان گویند: چرا علیه ما گواهی دادید؟ گویند خدایی که همه چیز را به نطق آورده ما را نیز به سخن آورد، او که نخستین بار شما را آفرید و فقط به سوی او برگردانده می شوید. روز قیامت اینها می خواهند شهادت بدهند. پوست دست من علیه من شهادت می دهد. این دست با همین پوست بر سر یک یتیم زد. می گویم اگر من لذتی هم بردم، با شما اعضاء و جوارح بردم. می گویند ما مأمور مخفی خدا بودیم. خدا امروز به من گفته که به حرف بیایم. بنابراین اگر از باطن اعمال نمی ترسیم و به سراغ آن نمی رویم لااقل، به این دوربین ها توجه کنیم. دوربین ها ما را کنترل می کنند. از موقعی که در جاده ها دوربین گذاشته اند تصادفات و تخلفات واقعاً کم شده است. ماکت دوربین نیز غوغا می کند. این دوربین ها واقعی است. هشت دسته دوربین وجود دارد. این دوربین ها نشان می دهد که ای انسان ها شما موجود عبث نیستید. شعله ی آتش که زیاد می شود مردم از چند متری آن فاصله می گیرند.

چگونگی محاکمه و دفاع گناهکاران در قیامت

البته که در قیامت محاکمه برقرار می‌گردد. وقتی ابلیس نافرمانی کرد، خداوند متعال همان جا محاکمه برقرار کرد تا او دلیل و حجت خودش برای نافرمانی را بیان دارد و به او گفت: **قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ** (ص آیه ۷۵) گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو، دست خود آفریده‌ام منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا مقامی برتر و ارجمندی داشتی؟ او هم پاسخ داد که «من از او برترم»، یعنی گواهی داد که تکبر نموده است و به همین دلیل از آن مقام والا هبوط یافت.

در قیامت نیز همین‌گونه است و محاکمه و سؤال و جواب برقرار می‌شود. یکی از اسامی روز قیامت **يوم الحساب** است. منتهی محاکمه قیامت با محاکمات دنیایی تفاوت‌های بسیاری دارد که سبب می‌گردد هر چند مجرم از خود دفاع می‌کند، اما تبرئه نمی‌شود. چرا که:

الف - در محاکمات دنیوی، فرد مورد محاکمه متهم است و در دادگاه یا تبرئه می‌گردد و یا مجرم شناخته می‌شود، اما در قیامت قطعاً «مجرم» هست لذا دفاعیات او هیچ سودی به او نمی‌بخشد. مگر آن که به دلایلی عفو واقع گردد. در قیامت مجرمین را از صف غیر مجرمین جدا می‌کنند و مورد مؤاخذة و محاکمه قرار می‌دهند. ابتدا خداوند متعال به ریشه و علل همه جرم‌ها که بندگی نکردن او و بندگی کردن شیطان است پرداخته و

خطاب به آنها می‌فرماید: **امْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ * أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**

به مجرم کسان گفته آید کنون	بیائید از صفّ خوبان برون
پس آنگاه آید ندا از خدا	که ای نسل آدم مگر با شما
نبستم قراری به روز الست	مبادا پرستید شیطان پست
چو او آشکارا، بشر را عدوست	کشاننده بر سوی ذلت هم اوست
مگیرید آن ریسمانهای سست	همانا همین است راه درست

ب - شناخته شدن مجرمین به صورت: از تفاوت‌های اصلی دنیا و آخرت این که آن روز و آنجا همه اسرار بیرون ریخته می‌شود. یکی از اسامی قیامت **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** روز بیرون ریخته شدن پنهانی‌ها می‌باشد. در این دنیا نه تنها مؤمن و کافر، صالح و مفسد، سالم و مجرم و ... همه یک شکل هستند، بلکه چه بسا قیافه، پوشش یا ظواهر انسان‌های مجرم بسیار آراسته‌تر هم باشد. چنان چه شاهدیم سران کفر، ظلم، فساد و جنایت همه ظواهری آراسته‌تر از مظلومین دارند. در این دنیا شاکي و متشاکي و قاضی همه یک شکل هستند، اما در قیامت نقش و تأثیر جرم در صورت و شکل مجرمین پدیدار است:

يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (رحمن ۴۱)

مشخص بگردند روز شمار

ز سیمایشان مردم زشتکار

به دوزخ نمایند مأوایشان

بگیرند از موی و از پایشان

ج - اسناد و شاهدین: در محاکمات دنیا پنهان کردن سند، جعل سند، سوء استفاده از سند و... ممکن است، اما در آخرت این اسناد عین واقعیاتی می‌باشند که به همراه افراد هستند و شاهدین نیز نمی‌توانند غیبت کرده یا شهادت دروغ بدهند، مضافاً بر این که در آخرت زبان دروغگو بسته می‌شود و اعضا و جوارح دست و پا نیز علیه مجرم شهادت داده و اقرار می‌کنند: **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**

ببندیم کفار را چون دهن (یس ۶۵) بیاید خود از دست‌هایشان سخن

بگردند پاهایشان هم گواه که گامی نهادند خود در چه راه

امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهمیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند مجرم از این حال تعجب می‌کند، چرا که در دنیا اعضا و جوارح در کنترل خودش بودند، اما اکنون نه تنها از کنترل خارج شده، بلکه سخن هم می‌گویند. **وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** و به پوست [بدن] خود می‌گویند چرا بر ضد ما شهادت دادید می‌گویند همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را گویا گردانیده است و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می‌شوید.

د - قاضی: در آخرت، قاضی خود عالم به آشکار و نهان است وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (انعام ۳)

خدا هست در هر زمان و مکان چه روی زمین و چه هفت آسمان

بداند عملهایتان کردگار نهان باشد آن کار یا آشکار

بداند چه چیزی بدست آورید چه مقدار فرمان ز حق می برید

در محاکم دنیوی، قاضی شاهدین را به جایگاه احضار می کند تا خودش علم حاصل کند. اما در قیامت شاهدین احضار می شوند تا بر خودش اتمام حجت شود، مضافاً بر این که قاضی خودش شاهد است و شاهد جرم خودش داور و قاضی است. **إِتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ؛** دوری و اجتناب کنید از معصیت‌های الهی، حتی در پنهانی، پس به درستی که شاهد خودش حاکم (دادگاه) است (نهج البلاغه ابن عبده ج ۳ ص ۳۲۴)

ه - بخشش ممکن است، اما تبرئه‌ای در کار نیست: پس، در قیامت هیچ کس به خطا متهم نمی شود که با دفاعیات تبرئه گردد. لذا بخشش به هر دلیل و بهانه‌ای بسیاری از جرم‌ها و مجرمین را شامل می گردد، اما تبرئه‌ای وجود نخواهد داشت. از این رو مجرمین با دیدن حقایق عملکرد سوء خود و نیز با دیدن جهنم و باور کردن آن، کاملاً از هر گونه بهانه و فراری ناامید می شوند: **وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ** (روم ۱۲) و روزی که قیامت برپا شود مجرمان نومید می گردند.

چو هنگامه حشر بر پا شود سرافکنده گردند افراد بد

بخش هفدهم داستان‌ها بهشت و جهنمی که ما می‌سازیم!

عارفی در مسجد، مردم را موعظه می‌کرد. او هم از اندازهای حق سخن می‌گفت و هم بشارت‌های خداوند سبحان را بیان می‌نمود. مردی از وسط جمعیت فریاد زد: خداوند خیلی مهربان است، هیچ کس را نمی‌سوزاند! عارف ساکت شد و نگاه‌ها به سوی آن مرد برگشت. عارف اظهار داشت: خداوند متعال هیچ کس را نمی‌سوزاند، این حرف درستی است، هرکس دوزخ خودش را، خودش با گناهایی که انجام می‌دهد و از آنها توبه نمی‌کند، برمی‌افروزد!

یکی گفت: چطور؟! عارف افزود: اجازه بدهید برایتان مثالی بزنم: فرض کنید دو نفر همزمان با هم همه دارایی خودشان را می‌فروشند و برای کسب و کار راهی ژاپن می‌شوند. یکی از آنها از بدو ورود به آن کشور با برنامه ریزی دقیق تلاش و کوشش فراوان و دقت نظر و ... کار می‌کند و حقوق خود را به ایران می‌فرستد و پدر یا برادرش برای او خانه، وسیله نقلیه، اسباب منزل، باغ و ... تهیه می‌کنند.

هنگامی که مدت اقامت او تمام شد به ایران باز می‌گردد و صاحب همه چیز است. اما، اما نفر دوم از بدو ورود به آنجا شروع به عیاشی، ولگردی، خرج کردن سرمایه در راه‌های نامناسب و ... می‌کند. پس از مدتی اقامت به ایران برمی‌گردد و هیچ اندوخته‌ای ندارد و گرسنه و تشنه و سرگردان است! سؤال این است: چه کسی- نفر اول را خوشبخت و دومی را بدبخت کرده؟

همه یکصدا گفتند: خودشان! عارف ادامه داد: بله، خودشان، در این دنیا نیز انسان عمر و سرمایه محدود و گذرایی دارد.

بنابراین براساس فرمایش پیامبر (صلی الله) که فرموده اند: **الدنيا مزرعه الاخره** دنیا مزرعه آخرت است، شایسته است که انسان با دستورات خداوند متعال، در این مزرعه کار و تلاش و کشت و داشت و برداشت نماید و آن را برای آخرت خویش ذخیره نماید تا وقتی به عالم آخرت منتقل شد، دست خالی و فقیر و بی چیز نباشد.

عده ای، که کافر، مشرک، منافق، غافل، ظالم و... هستند، نه فقط برای خانه آخرت خویش وسایل آرامش و آسایش نمی فرستند بلکه با ارتکاب انواع و اقسام گناهان، منزلگاه ابدی خویش را پراز آتش و دود و انواع و اقسام عذابها می کنند!

بله: کسانی که با زبانشان دیگران را آزار می دهند در دوزخ مورد آزار خود ساخته قرار می گیرند.

این سخنهای چو مار و کژدمت / مار و کژدم گردد و گیرد دمت خداوند متعال این حقیقت را در آیات متعدد قرآن مجید برای ما بیان فرموده مثلا در آیه ۸۱ سوره رعد می فرمایند **لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ** برای کسانی که دعوت پروردگارشان (برای ورود به نیکوکاری و بهشت) را

اجابت کردند پاداش (و جایگاه) نیکوست و (اما) کسانی که دعوت او را اجابت نکردند (آنچنان در وحشت عذاب گناهانشان فرومی روند که) اگر آنچه روی زمین است و مانند آن از آنها باشد همه را برای رهایی از عذاب می دهند (ولی از آنها پذیرفته نخواهد شد) برایشان حساب بدی است و جایگاهشان جهنم (خودساخته) و چه جایگاه بدی است! عارف نفس عمیقی کشید و خاموش شد و مردم نیز با صلوات بلندی برگفته های او مهر تأیید زدند.

ساختن حوریان بوسیله اعمال

عبدالله فرزند **سلمان فارسی** از قول پدرش حکایت نماید: پس از گذشت ده روز از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از منزل خارج شدم و در مسیر راه، علی (علیه السلام) مرا دید و فرمود: ای سلمان! همین امروز بیا به منزل **حضرت فاطمه** (سلام الله علیها) چون او علاقه دارد تو را ببیند و می خواهد که تحفه و هدیه ای را از بهشت تقدیم تو نماید. من با سرعت روانه منزل آن بانوی جهان بشریت شدم، هنگامی که وارد منزل ایشان شدم حضرت را مشاهده کردم که در گوشه ای نشسته و چادر کوتاهی بر سر خود افکنده.

وقتی نگاه حضرت بر من افتاد، اظهار داشت: ای سلمان! پس از وفات پدرم بر من جفا نمودی! گفتم: ای حبیبه خدا! فردی چون من چگونه می تواند بر شخصیتی مثل شما جفا کند؟! حضرت زهرا فرمود: آرام باش، بنشین و در آنچه برایت می گویم دقت کن و بیندیش. روز گذشته درحالی که در خانه

بسته بود، من در همین جا نشسته بودم و در غم و اندوه فرو رفته بودم. ناگهان متوجه شدم که در باز شد و سه حوری بهشتی که تاکنون فردی به زیبایی شکل آنها ندیده بودم با اندامی نمونه و بوی عطر دل انگیز عجیبی، با لباسهای عالی وارد شدند و من با ورود آن ها از جای خود برخاستم و پس از خوش آمد گوئی به آنان، اظهار داشتم: آیا شما از اهالی شهر مکه یا مدینه هستید؟

گفتند: ما اهل مکه و مدینه و بلکه از اهل زمین نیستیم، ما **حورالعین می** باشیم و از دارالسلام بهشت به عنوان دیدار با تو به اینجا آمده ایم. پس من به یکی از ایشان که فکر می کردم از آن دو نفر دیگر بزرگتر است گفتم: نام تو چیست؟ در جواب پاسخ داد: من **مقدوده** هستم و چون علت نامش را پرسیدم، گفت: خداوند مرا برای **مقداد**، اسود کندی آفریده است. سپس به دومی گفتم: نام تو چیست؟

گفت: ذره؛ وقتی علت آن را سؤال کردم، جواب داد: من برای ابوذر غفاری آفریده شده ام. و هنگامی که نام نفر سوم را جويا شدم، گفت: **سلمی** هستم، و چون از علت آن پرسیدم، اظهار داشت: من از برای **سلمان فارسی** مهیا گشته ام.

پس از آن مقداری **خرمای رطب** که بسیار خوش رنگ و لذیذ و خوش بو بود به من هدیه دادند. سپس حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: ای سلمان! این خرما را بگیر و روزه خود را با آن افطار نما و هسته آن را برایم بیاور.

سلمان گفت: من رطب را از آن حضرت گرفتم و از خدمت ایشان خارج شدم و چون از کنار هر کس عبور کردم، اظهار داشت: آیا با خود مشک عطر همراه داری؟ و من می گفتم: بلی. و چون رطب را در دهان نهادم و روزه خود را با آن افطار نمودم هسته ای در آن نیافتم. فردای آن روز بر حضرت زهرا وارد شدم و عرض کردم: رطب بدون هسته بود! فرمود: آری، درخت آن را خداوند در دارالسلام بهشت، با کلام و دعائی که پدرم رسول خدا آن را به من آموخته است تا هر صبح و شام بخوانم، کشت نموده.

اظهار داشتم: ای سرورم! آیا آن را به من می آموزی؟ حضرت فرمود: هرگاه خواستی تب و ناراحتی تو برطرف گردد، این دعا را بخوان: بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله النور و سلمان فارسی گوید: من این دعا را به بیش از هزار نفر از اهالی مدینه و مکه که مبتلا به تب شدید بودند تعلیم نمودم و به برکت این دعا و لطف خداوند، جملگی شفا یافتند. (منابع: دلائل الامامه: ص ۱۰۷، ح ۵۳، بحارالانوار: ج ۳۴، ص ۶۸۶۶، ۹۵، الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۹)

آثار اعمال

جمعی درباره اوضاع و احوال دنیا و روزگار، باهم گفتگو می کردند. یکی گفت: این دنیا، دارای یک نظام خاصی است که طبق آن قانون بی اعتنا به خواسته این و آن حرکت می کند. دیگری اظهار داشت: ولی قدرت خداوند، حاضر و ناظر و غالب بر این قانونی که شما گفتید است و خداوند هرطوری بخواهد روزگار را می چرخاند! فرد دیگری گفت: ماه و خورشید و شب و روز

که عقل و فکر ندارند که تغییر روش بدهند. گیاهان و جانوران نیز میلیاردها سال است که با روش قبلی روییده اند و رشد کرده اند و... در این هنگام که نزدیک غروب آفتاب بود، آنها مشاهده کردند که عارفی به سوی مسجد می رود. یکی گفت: چه خوب است نظر حضرت آقا را نیز جویا شویم. جلو رفت و پس از سلام و احوالپرسی از او دعوت کرد که نظرش را درباره روزگار بیان نماید. عارف به نزد جمع آمد و پس از سلام و احوالپرسی گفت: نظام جهان آفرینش، نظامی کاملاً دقیق، محکم، هدایت شده و در نهایت درستی و کمال است.

همه موجودات براساس هدایت الهی در مسیری که مسیر کمال آنهاست در حرکتند و **الذی قدر فهدی** ... همان که اندازه گیری کرد و سپس هدایت نمود. این حرکت و هدایت نیز براساس سنتها (قوانین) الهی است که غیرقابل تغییر است: **فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** ... و برای سنت الهی هیچ تغییر نخواهی یافت و... اما، در بین موجودات آفرینش، انسان ها و جنیان، آزادند که خوب باشند یا بد. خودشان باید بین خوبی و بدی، یکی را انتخاب نمایند: **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا** ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرای حق شود) و یا ناسپاس (انسان ۳)

اما! همه گفتند: اما چه؟ عارف اظهار داشت: اما، کارهای خوب ما موجب گشوده شدن برکات آسمان و زمین به رویمان و گناهانمان نیز باعث فرود آمدن عذاب الهی بر ما می شود! خداوند متعال در این باره در سوره اعراف

یه ۹۶ فرموده وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و اگر اهل شهرها و آبادیها (به جای انجام گناه) ایمان می آوردند و پرهیزگاری پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند (و به گناه پرداختند) ما هم آنها را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم! همه در فکر فرو رفته بودند و به سخنان عارف می اندیشیدند و او، به سوی مسجد رفت.

دنیای فریبنده رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با اصحابشان از گذرگاهی می گذشتند، به گله شترهای عشار رسیدند. شترهای ده ماهه آبستن را عشار می گفتند. که سرمایه نفیس عرب بود. از پشم و شیر و گوشت و بچه اش استفاده می کردند و مرکبشان هم بود. رسول اکرم به شترهای عشار که رسیدند صورت برگرداند.

یکی از همراهان گفت: یا رسول الله؛ این شترها تماشایی! چرا شما از اینها چهره برگردانید؟! فرمودند: نگاه کردن به زیبایی های دنیا در دل انسان، غفلت ایجاد می کند. بعد این آیه ۱۳۱ سوره طه را خواندند: وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ دیدگان خود را به آنچه رونق زندگی دنیاست و بعضی - از گروههای آدمیان را از آن بهره داده ایم تا در خصوص آن عذابشان کنیم، نگران و خیره مکن که روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

هرگز چشم خود را به نعمت های مادی که به گروه هایی از آنها داده ایم میفکن که اینها شکوفه های زندگی دنیاست برای این است که آنها را بیازماییم.

سخن هائی که در پرونده اعمال ثبت می شود!

عارفی وارد مسجد شد. عده ای را دید که دور هم نشسته اند و درباره مسایل مختلف گفتگو می کنند. گاهی سر هم بلند بلند داد می زدند و گاهی با اشاره و کنایه با هم سخن می گفتند. عارف به جمع حاضر سلام کرد و به سوی طرف راست صف اول جماعت که بیشترین ثواب را دارد رفت تا پس از اذان ظهر، مشغول نوافل و سپس نمازجماعت شود. چند قدمی بیشتر نرفته بود که پیرمردی که در بین گروه مزبور بود او را مخاطب قرار داد گفت: حاج آقا! سوّالی دارم. عارف لبخندی زد و با مهربانی و تواضع اظهار داشت: در خدمتم، امر بفرمایید!

پیرمرد اظهار داشت: بلند حرف زدن عیبی دارد؟ عارف نگاه عمیقی به او کرد و گفت: برادر! طنین صدای هرکس باید به اندازه ای باشد که مخاطبین او کلامش را بشنوند، کمتر یا بیشتر از آن، مناسب نیست! در همین حین جوانی به جمع آنها نزدیک شد و گفت: حاج آقا! ما برای تفریح و سرگرمی حرف می زنیم و می خندیم و می خندانیم گاهی سر به سر بعضی- از دوستان هم می گذاریم تا شادی و خوشحالی کنیم، حرف هم که باد هواست، اشکالی دارد؟ عارف اندکی ساکت شد سپس نگاه خریدارانه ای به جوان کرد و گفت: پسر خوب! حرف، عمل است!

با همین حرف، انسان کافر یا مسلمان می شود، دیگران را با خود، دوست یا دشمن می کند، پدران و مادران ما با هم محرم شده اند، جنگها بپا شده و خونها ریخته شد و... پیرمرد در حالیکه ساکت و خاموش به سخنان عارف گوش می داد گفت: حاج آقا، چقدر خوب حرف می زنید! عارف اضافه کرد: خداوند متعال خوب حرف زدن را به همه ما آموخته است و از ما خواسته است که از ابزار زبان، بهترین استفاده را بنماییم. جوان گفت: مگر از زبان استفاده بد هم می شود کرد؟ عارف اظهار داشت: با زبان می شود بیش از صد نوع گناه کرد که بعضی از آنها جزء گناهان کبیره است مانند: دروغ، تهمت، قسم دروغ، سخن چینی، شهادت ناحق، غیبت، مسخره کردن دیگران، لقب های زشت، زخم زبان زدن و... اکنون اکثریت گروهی که در مسجد بودند در اطراف عارف جمع شده بودند و به سخنان او گوش می دادند.

فردی از میان جمع پرسید: آقا حتماً این حرفهای ما حساب و کتاب هم دارد یا اینکه خداوند آنها را به حساب نمی آورد؟ عارف آه عمیقی کشید و گفت: اولاً بخشش خداوند سبحان، حساب و کتاب دارد و ثانیاً حتماً همه حرفهایی که ما می زنیم در نامه اعمالمان ثبت می شود و در آخرت و در نزد خداوند متعال وقتی یکی یکی و به تنهایی حاضر می شویم، باید پاسخ منطقی برایشان داشته باشیم. یکی گفت: ما یکی یکی و به تنهایی به نزد خدا می رسیم؟

عارف افزود: نه تنها ما بلکه کل موجودات آسمان و زمین! سپس آیه ۹۵

مریم را تلاوت فرمود: **وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا** و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می شوند..

پیرمرد گفت: **سبحان الله!** حرفهایمان چه؟ آنها نیز نوشته می شوند؟! عارف گفت: در آیه ۱۸ سوره ق آمده است: **مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ** یعنی: انسان هیچ سخنی بر زبان نمی آورد مگر اینکه همان لحظه، فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت و (ضبط آن در پرونده او) است.

مرد میانسالی در میان گروه جلو آمد و گفت: معلوم می شود که در هنگام سخن گفتن خیلی باید مراقب باشیم؟ عارف افزود: بله، درست می فرمایید باید بهترین کلام را به بهترین وجه بیان نمائیم خداوند سبحان در این خصوص در آیه ۵۳ اسراء فرموده اند: **وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا** به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین باشد زیرا شیطان (بوسیله سخنان نامناسب) میانشان فتنه و فساد ایجاد می کند (و بدانید که) شیطان همیشه دشمن آشکاری برای انسان بوده است.

جمع ساکت بودند به سخنان عارف گوش می دادند که صدای اذان بلند شد. عارف گفت: حالا بهترین کار پس از گفتن اذان، اقامه نوافل است، التماس دعا. جمع گفتند: ممنون حاج آقا! حاجات همه مؤمنین انشاءالله روا.

حکایت : نتیجه دنیادوستی و ترس از مرگ

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنار سفره غذا با اصحاب نشست و مشغول صرف غذا بودند. در اثنای خوردن غذا، حضرت لقمه ای را برداشت تا میل کند. ناگهان حالشان منقلب شد و مرتب به آن لقمه می نگریست و فکر می کرد. اصحاب از این حال برآشفته و علت را پرسیدند؛ چرا یا رسول الله نگرانید؟

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) فرمود: زمانی فرا رسد که حمله کنند بر شما ملت ها مانند هجمه و حمله کردن شما بر کاسه غذا، شما مسلمانان را مانند لقمه غذا تکه تکه می کنند و خورد و نابودتان می کنند. گفته شد یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) این وضع از کمی عدد ما مسلمانان و زیادی دشمنان ما است؟

حضرت فرمود: خیر! شما مسلمانان هم در آن زمان جمعیت تان زیاد است اما ارزش شما برای اسلام مانند خاشاکی می ماند که آب سیل با خود ببرد، در آن وقت است که خدا هیبت و ترسیدن دشمن را از شما بگیرد و وهن و سستی را در دل شما بیفکند. پرسیده شد یا رسول الله وهن و سستی چیست؟

فرمود: دنیا دوستی و ترسیدن از مرگ یعنی برای عیش و نوش دنیا تن به زیر هر بار ذلت و خواری می دهید و آدم های سست عنصر و بی اراده می گردید که به خاطر علاقه به دنیا تسلیم خواسته های دشمنانتان می شوید.

روزی یک نفر از اهالی مدینه به حضرت باقر (علیه السلام) برخورد کرد. دید در هوای گرم آن حضرت به دوش دو نفر از غلامان خود تکیه نموده و به سوی نخلستان می رود. با خود گفت: آیا این معنای زهد است؟ الآن می روم و او را نصیحت می کنم. پیش آمد و گفت: در این هوای گرم، حرکت با این کیفیت برای وصول به دنیا سزاوار نیست.

اگر در این حال مرگت فرا رسد در پیشگاه پروردگار چه خواهی گفت؟ حضرت توقف نموده و به آن مرد فرمودند: اگر مرگم در این حال برسد، در بهترین حالی که در راه انجام وظیفه و کسب مال حلال برای خود و عیال و حفظ آبرو رسیده است،

و در پیشگاه خداوند ماجور و مثاب خواهم بود و من از مرگ بیم دارم در صورتی که به من در حال معصیتی از معاصی خدا وارد شود این مقدار بهره گیری از دنیا نه تنها مذموم نیست بلکه ممدوح و ضروری است؛ چراکه اگر کسی - دنیای صحیح نداشت، آخرت هم ندارد. آخرت بر اساس دنیای صحیح است. **و ما الحیوه الدنیا الا لهو و لعب**

گفتگوی جالب یک آیت الله با عزرائیل

مرحوم آیت الله سیداحمد خوانساری از ساداتی است که با سی تبار به امام موسی کاظم (علیه السلام) می‌رسد، در واقع یکی از فقهای نامدار شیعه در قرن چهاردهم هجری است، وی مدتی در شهر تهران امام جماعت مسجد سیدعزیزالله در بازار شهر را بر عهده داشت، درباره چگونگی حضور وی در تهران این گونه بیان شده است: پس از درگذشت آیت الله یحیی سجادی امام جماعت مسجد سید عزیزالله، جمعی از مردم شهر تهران از آیت الله العظمی بروجردی تقاضا می‌کنند که یک شخصیت بزرگی را برای امام جماعت مسجد معرفی کند تا علاوه بر اقامه نماز به امور دینی مردم هم بپردازد، آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سید احمد خوانساری را معرفی می‌کند و این گونه می‌شود که پایتخت شاهد حضور مردی از تبار عارفان می‌شود.

مشغول قرآن بودم نفهمیدم

آیت الله حاج سید احمد خوانساری به دلیل بیماری زخم معده، به دستور پزشک معالج در بیمارستان بستری شد. چون سالخورده و ضعیف البنیه بود و در وقت بستری شدن ۹۸ سال از عمرش می‌گذشت، تحمل جراحی بدون بیهوشی ممکن نبود. از طرفی هم اجازه بیهوش کردن را نمی‌داد، زیرا معتقد بود که در هنگام بیهوشی، تقلید مقلدین اشکال پیدا می‌کند. دکتر معالج به او گفت طبق آزمایش‌ها و عکس برداری‌ها، باید حتما عمل

جراحی روی او صورت گیرد. آیت الله خوانساری گفت: مانعی ندارد، عمل جراحی را هر وقت خواستید، شروع کنید، ولی قبل از آن به من خبر دهید که با تلاوت قرآن و توجه به آن، مشکل بی هوش کردن حل شود.

دکتر جراح پذیرفت. لحظاتی بعد گفت: ما آماده هستیم که دست به کار شویم. فرمود: هر وقت من شروع به خواندن کردم، شما هم شروع کنید. دکتر تعریف می کرد تا او شروع به خواندن سوره انعام کرد، چاقوی جراحی را روی شکمش گذاشته و دست به کار شدیم. چنان بی حرکت بود گویا در حال بی هوشی کامل است. بعد از پاره کردن و دوختن و اتمام کار، گفتم: حضرت آقا! کار ما تمام شد. ایشان قرآن را بستند و فرمودند: صدق الله العلی العظیم. گفتم: آقا دردتان نیامد؟ فرمود: مشغول قرآن بودم، نفهمیدم.

پشت در مهمان داریم

یکی از بازرگانان مورد اعتماد تهران می گفت: روزی تنها خدمت ایشان بودم. آقا ناگاه فرمود: فردی جلوی در است و خواسته ای دارد. «عرض کردم آقا: کسی - زنگ نمی زند.» «چرا کسی - هست، این پاکت را به او بدهید تا برود.» پاکت را گرفتم و جلوی در آمدم، شخص محترمی را دیدم که قدم می زند. گفتم: شما زنگ زدید؟ گفت: خیر! پرسیدم: کاری دارید؟

گفت: همسرم بیمار است و برای بستری شدن هشت هزار تومان کسری دارم. پاکت را به او دادم. همان جا باز کرد و پول ها را شمرد. درست هشت هزار تومان بود!.

عیادت حضرت عزرائیل

یکی از علمای تهران که در آخرین روزهای حیات پر برکت آیت الله خوانساری برای عیادت خدمت رسیده بود، از ایشان نقل می کند: شخص ناشناسی نزد من آمد و گفت: من عزرائیل هستم. پرسیدم برای قبض روح آمده ای؟ گفت: نه برای عیادت آمده ام، اگر مشکلی داری بگو. گفتم: قسمتی از پایم درد می کند. او به پایم دست کشید و برطرف شد. موقع خداحافظی به من گفت: ده روز دیگر برای قبض روح می آیم. و ده روز بعد آن عالم جلیل به لقاالله پیوست.

نماز آیت الله سید احمد خوانساری

ببخشید آقا، وقت نماز است اجازه می فرمایید به نماز بروم. این عالم بزرگوار همواره در مواجهه با دیگران صبور بود و اگر کسی به ایشان آزاری می رساند، ایشان تحمل می کرد.

از آیت الله حاج میرزا جواد آقا تهرانی نقل شده که: شخصی به منزل آیت الله العظمی سید احمد خوانساری رفته و به ایشان جسارت کرد و لحظاتی به فحش و ناسزا ادامه داد، تا این که موقع اذان و نماز رسید، آیت الله خوانساری فرمودند: ببخشید آقا، وقت نماز است اجازه می فرمایید به نماز بروم، آن شخص با دیدن این همه صبر و گذشت و اخلاق اسلامی پشیمان شد و از ایشان عذرخواهی کرد.

سخن هائی که در پرونده اعمال ثبت می شود!

عارفی وارد مسجد شد. عده ای را دید که دور هم نشسته اند و درباره مسایل مختلف گفتگو می کنند. گاهی سر هم بلند بلند داد می زدند و گاهی با اشاره و کنایه با هم سخن می گفتند. عارف به جمع حاضر سلام کرد و به سوی طرف راست صف اول جماعت که بیشترین ثواب را دارد رفت تا پس از اذان ظهر، مشغول نوافل و سپس نماز جماعت شود.

چند قدمی بیشتر نرفته بود که پیرمردی که در بین گروه مزبور بود او را مخاطب قرار داد گفت: حاج آقا! سؤالی دارم. عارف لبخندی زد و با مهربانی و تواضع اظهار داشت: در خدمتم، امر بفرمایید! پیرمرد اظهار داشت: بلند حرف زدن عیبی دارد؟ عارف نگاه عمیقی به او کرد و گفت: برادر! طنین صدای هرکس باید به اندازه ای باشد که مخاطبین او کلامش را بشنوند، کمتر یا بیشتر از آن، مناسب نیست!

در همین حین جوانی به جمع آنها نزدیک شد و گفت: حاج آقا! ما برای تفریح و سرگرمی حرف می زنیم و می خندیم و می خندانیم گاهی سر به سر بعضی- از دوستان هم می گذاریم تا شادی و خوشحالی کنیم، حرف هم که باد هواست، اشکالی دارد؟ عارف اندکی ساکت شد سپس نگاه خریدارانه ای به جوان کرد و گفت: پسر خوب! حرف، عمل است! با همین حرف، انسان کافر یا مسلمان می شود، دیگران را با خود، دوست یا دشمن می کند، پدران و مادران ما با هم محرم شده اند، جنگها بپا شده و خونها ریخته شد و..

پیرمرد در حالیکه ساکت و خاموش به سخنان عارف گوش می داد گفت:
حاج آقا، چقدر خوب حرف می زنید!

عارف اضافه کرد: خداوند متعال خوب حرف زدن را به همه ما آموخته
است و از ما خواسته است که از ابزار زبان، بهترین استفاده را بنماییم.
جوان گفت: مگر از زبان استفاده بد هم می شود کرد؟

عارف اظهار داشت: با زبان می شود بیش از صد نوع گناه کرد که بعضی از
آنها جزء گناهان کبیره است مانند: دروغ، تهمت، قسم دروغ، سخن چینی،
شهادت ناحق، غیبت، مسخره کردن دیگران، لقب های زشت، زخم زبان
زدن و..

اکنون اکثریت گروهی که در مسجد بودند در اطراف عارف جمع شده بودند
و به سخنان او گوش می دادند.

فردی از میان جمع پرسید: آقا حتماً این حرفهای ما حساب و کتاب هم
دارد یا اینکه خداوند آنها را به حساب نمی آورد؟

عارف آه عمیقی کشید و گفت: اولاً بخشش خداوند سبحان، حساب و
کتاب دارد و ثانیاً حتماً همه حرفهایی که ما می زنیم در نامه اعمالمان ثبت
می شود و در آخرت و در نزد خداوند متعال وقتی یکی یکی و به تنهایی حاضر
می شویم، باید پاسخ منطقی برایشان داشته باشیم. یکی گفت: ما یکی یکی و
به تنهایی به نزد خدا می رسیم؟

عارف افزود: نه تنها ما بلکه کل موجودات آسمان و زمین! سپس آیه ۹۵

مریم را تلاوت فرمود: **و کلهم اتیه یوم القیامه** فردا یعنی: و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می شوند.

پیرمرد گفت: **سبحان الله!** حرفهایمان چه؟ آنها نیز نوشته می شوند؟! عارف گفت: در آیه ۱۸ سوره ق آمده است: **ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی:** انسان هیچ سخنی بر زبان نمی آورد مگر اینکه همان لحظه، فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت و (ضبط آن در پرونده او) است.

مرد میانسالی در میان گروه جلو آمد و گفت: معلوم می شود که در هنگام سخن گفتن خیلی باید مراقب باشیم؟

عارف افزود: بله، درست می فرمایید باید بهترین کلام را به بهترین وجه بیان نمائیم خداوند سبحان در این خصوص در آیه ۵۳ اسراء فرموده اند: **و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا به بندگانم بگو:** سخنی بگویند که بهترین باشد زیرا شیطان (بوسیله سخنان نامناسب) میانشان فتنه و فساد ایجاد می کند (و بدانید که) شیطان همیشه دشمن آشکاری برای انسان بوده است.

جمع ساکت بودند به سخنان عارف گوش می دادند که صدای اذان بلند شد.

عارف گفت: حالا بهترین کار پس از گفتن اذان، اقامه نوافل است، التماس دعا. جمع گفتند: ممنون حاج آقا! حاجات همه مؤمنین انشاءالله روا.

احاطه بر اعمال مومنین

عبدالله بن ابان زیات که در پیشگاه حضرت رضاعلیه السلام از مقام و منزلت برخوردار بود می گوید که: به حضرت رضا عرض کردم: برای من و زن و فرزندم نزد خدا دعا کن، فرمود: آیا این کار را انجام نمی دهم که از من درخواست می کنی؟ به خدا سوگند اعمال شما هر روز و هر شب به من عرضه می شود، عبدالله می گوید: «این مطلب را بسیار بزرگ شمردم گویا باورش بر من دشوار بود، حضرت فرمود: «آیا کتاب خدا را نخوانده ای که فرمود: (و بگو: عمل کنید که به زودی خداوند و پیامبرش و مومنان اعمال شما را خواهند دید) قل اعملو فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون و ستردون الی عالم الغیب و الشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون (توبه- ۱۰۵) قال هو: ولله علی بن ابن ابی طالب، حضرت فرمود: به خدا سوگند! منظور از مومنان علی بن ابیطالب است. - الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹

اخلاص در نیت و عمل

شخصی. در جنگ میان مسلمانان و کفار کشته شد، مردم گفتند: خوشا به حالش! چه سعادت مند شد که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای اینکه مردم را از مسئله مهم اخلاص در عمل و اصلاح نیت آگاه سازد، فرمود: نه: شما نمی دانید؛ او قتل الله نشد، بلکه قتل الحمار شد! کشته راه خدا نشد، کشته راه حمار شد. الاغی را در لشکر دشمن دیده بود. برای اینکه آن را تصاحب

کند، گفت: حالا که مسلمانان به میدان جنگ می روند، ما هم می رویم و می کشیم و اموال می آوریم و غنیمت نصیبمان می شود و الاغ را هم برای خود می گیریم. آری او برای حمار آمده بود، و در راه آن کشته شد

ولی نه به حمار رسید و نه به خدا! آیا این بدبختی نیست؟! در کارها این گونه نباشیم. مخصوصاً در کارهای دینی، کارهایی که به نام خدا انجام می دهید، مسجد می سازید، حسینیه می سازید، جلسات اداره می کنید، خودتان را ارزان نفروشید، کارتان را خراب نکنید، فاسد نکنید، انگیزه الهی داشته باشید، تقوا داشته باشید! (صفیر هدایت، انفال ،

خداوند رحمتگر مهربان از تو در باره غنایم جنگی می پرسند بگو غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید **قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**

از رحمت خدا مأیوس نشو!

حکیمی از کوی می گذشت. مردی را دید که در زیردرختی نشسته و سرش را در میان دستهایش گرفته است. حکیم به او نزدیک شد و گفت: سلام علیکم! مرد: نگاهی به حکیم انداخت. خود را جمع و جور کرد و سلام را پاسخ داد. حکیم گفت: برادر! مثل اینکه تکدر خاطر داری و ناراحتی؟

مرد آهی کشید و اظهار داشت: گناهم به سنگینی کوه و دشت/خجل ماندم
از آنچه بر من گذشت!

حکیم لبخند ملیحی زد و گفت: گناه هرچه باشد، کم از عفو اوست/بیا توبه
کن، رو به نزدیک دوست!

مرد لبخندی زد و گفت: من گناهان صغیره و کبیره زیادی کرده ام، آلوده ام
برادر، آلوده!

حکیم گفت: همه کم و زیاد آلوده ایم، مهم این است که از آلودگی ها متنفر
شده و در پی زدودن آنها برآئیم. در طول روز، بارها دست ما آلوده می شود
اما هربار، آن را می شوئیم.

روح ما نیز هرگاه آلوده شود، باید با استغفار، اصلاح و جبران و توبه آن را
پاکیزه نمائیم! اگر خالصانه به درگاه خداوند متعال روی آوریم، از این آلودگی
ها نجات می یابیم. مرد گفت: ولی..

حکیم ادامه داد: اما، اگر، ولی و... ندارد. خداوند پیام داده است که: **قُلْ يَا
عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**

بگو: ای بندگان من که به خود (در اثر گناه) اسراف و ستم کرده اید! از
رحمت خداوند ناامید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار
آمرزنده و مهربان است. مرد خوشحال شد و گفت: واقعاً!

حکیم اظهار داشت: خداوند مهربان بالاتر از این هم با بندگان توبه کار برخورد می کند. مرد گفت: چطور؟

حکیم گفت: گناهان آن ها را تبدیل به حسنات می کند: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا** کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، خداوند گناهانشان را تبدیل به حسنات می کند...

این سخن حکیم روح تازه ای در کالبد مایوس مرد گناهکار دمید بطوری که شاد و سرحال از جا برخاست و گفت: چه کنم؟ حکیم اظهار داشت: از همه گناهان توبه کن. گناهانی که مربوط به انجام ندادن وظیفه ات در برابر خداوند متعال بوده است را با بجا آوردن قضای کارهایی که باید می کرده ای و نکرده ای و توبه و استغفار پاک ساز.

و گناهانی را که در رابطه با مردم بوده است را با گرفتن رضایت آنها، جبران خسارت هایشان و استغفار از بین ببر هیچ گاه نیز از رحمت خداوند بخشنده مهربان ناامید نباش که: **وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرِينَ**. از رحمت خدا (در هیچ حالی) مایوس نشوید! زیرا فقط کافران از رحمت خدا مایوس می شوند. (یوسف ۷۸)

مرد خوشحال و امیدوار از حکیم خداحافظی کرد و رفت و حکیم زیرلب نجوا کرد: هست امیدم که علی رغم عدو روز جزا/ فیض عفوش نهد بار گنه بردوشم (۴) ۱- زمر ۳۵ ۲- فرقان ۰۷ دیوان حافظ

آنچه در راه خدا می دهید، ذخیره ابدیت تان است

اهل علمی از سفر زیارتی بازگشت. خانواده او، به شکرانه اینکه به سلامت از سفر بازگشته و برای ادای نذر، گوسفندی قربانی کردند. قصاب به عالم گفت: حاج آقا! گوشت قربانی را چگونه تقسیم بندی کنم؟ عالم گفت: برای هر کس مقداری گوشت و استخوان و چربی بگذار، بطوری که هر خانواده بتواند یک آبگوشت مناسب از آن تهیه نماید.

قصاب گفت: من یک ران گوسفند را برای خودتان گذاشته ام! عالم گفت: نه! همه را روی هم بریز و با هم مخلوط کن و تقسیم ها مساوی و یکسان باشد. قصاب گفت: ولی بعضی ها دل و جگر و کله و یک ران و عده ای هم هر دو ران گوسفند را برای خودشان برمی دارند و بقیه آن را به هفت خانه می دهند و می گویند کافی است! پوست گوسفند نیز که از آن ماست عالم اظهار داشت: پوست گوسفند و اجرت شما محفوظ است اما این قربانی را همانطور که گفتم تقسیم کنید و همه را بین فقرا و همسایه ها تقسیم نمایید، یک سهم از همان مقداری که به دیگران داده اید را نیز برای ما بگذارید که تبرکاً تناول کنیم، سپس از نزد قصاب رفت. قصاب نگاهی به عالم کرد و ابروی بالا انداخت و گفت: چشم، هر طور شما بفرمایید. سپس طبق سفارش عالم، گوشت قربانی را تقسیم کرد و یک سهم از آن را هم به پسر - کوچک عالم داد و با لحن خاصی گفت: آقازاده! این هم سهم شما است

پسر کوچک عالم نگاهی به سهم گوشت که حدود ۵۰۰ گرم بود و از مقداری گوشت لخم، استخوان و دنبه تشکیل شده بود انداخت و به اندرونی رفت و خطاب به عالم گفت: بابا! قصاب همه گوسفند را به مردم داد و برای ما فقط یک سهم، همین گوشت را گذاشت! از گوشت قربانی، همین برایمان مانده است.

عالم نگاه معنی داری به پسرش انداخت، لبخند مهربانانه ای زد و به او گفت: پسر! هرچه قصاب از گوسفند در راه خدا به مردم داد برایمان باقی است و این سهم است که از بین می رود
پسر- با تعجب پرسید: چطور مگه؟

عالم افزود: آنچه در راه خدا بدهیم برایمان باقی است، خداوند سبحان در سوره نحل آیه ۶۹ در این باره فرموده اند: **ما عندکم ینفدو ما عندالله باق و لنجزین الذین صبروا اجرهم با حسن ما کانوا یعملون** آنچه نزد شما است فانی می شود، اما آنچه (از شما) نزد خداست (الی الابد) باقی است و (بدانید که) به کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند، مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند، پاداش خواهیم داد. پسر- گفت: حالا فهمیدم که چرا شما اینقدر به احسان و کمک به دیگران علاقه و جدیت نشان می دهید و خودتان زندگی ساده و بی تکلفی دارید. پدر نگاهی به فرزند کرد و گفت: پسر! مائیم و ابدیت و هوشیاران برای ابدیت توشه راه می فرستند و از این منزل فنا با زندگی ساده، می گذرند.

انفاق و بخشش به اندازه

حکیمی از گذری می گذشت. جوانی به او نزدیک شد سلام کرد و اظهار داشت: ای مرد خدا! مشکلی دارم! حکیم گرم و صمیمانه پاسخ او را داد و گفت: خداوند سبحان انشاءالله الرحمن مشکل شما را حل می کند، چرا گرفتاری برادر؟! جوان گفت: من فرد پرتلاش و درآمدزایی هستم اما هیچ وقت نمی توانم پس اندازی برای آینده ام داشته باشم.

حکیم گفت: چرا؟! جوان ادامه داد: وقتی حقوقم را می گیرم، دوست دارم آنرا خرید کنم، برای این، برای آن انواع و اقسام لوازم را می خرم و دست آخر هم اگر چیزی ماند و نیازمندی به من مراجعه کرد، همه آنرا به او می دهم. هیچ وقت هم هیچ چیز ندارم! حکیم به او گفت: پسر! با من به کنار شیر آب کنار خیابان می آبی؟

جوان گفت: البته حاج آقا. سپس هر دو نزدیک شیر آب شدند. حکیم کیسه ای نایلونی از جیب خود در آورد، آنرا زیر شیر آب گرفت و تا نیمه از آب پر کرد سپس کیسه را در جلو چشمان جوان آورد و گفت: شما مدتها می توانید از این آب برای رفع نیازتان استفاده کنید. جوان گفت: درست است.

حکیم سپس کیسه را از آب خالی کرد و با انگشت خویش چندین جای آنرا سوراخ نمود سپس کیسه را زیر شیر آب گرفت، مدت زیادی گذشت تا مقداری آب در آن جمع شد سپس کیسه را بالا آورد و جلوی جوان

نگهداشت در حالیکه تقریباً آبی در کیسه نمانده بود. آنگاه به جوان گفت:
پسر خوب! اما حالا آبی در کیسه می بینی؟!

جوان گفت: نه حاج آقا، حکیم اظهار داشت: دخل و خرج زندگی نیز همینطور است. اگر شما زیاد درآمد داشته باشید اما در خرج کردن آن دقت لازم را بعمل نیاوری، همیشه محتاج و نیازمند خواهی بود. کمک به دیگران، انفاق به نیازمندان و مساعدت های اجتماعی خیلی خوب است مشروط بر آنکه.

جوان گفت: مشروط به چه چیزی؟ حکیم افزود: مشروط به آنکه حد و اندازه را رعایت کنی و افراط و تفریط را کنار بگذاری مگر نشنیده ای که گفته اند: نازنینی لیک اندر حد خویش الله الله پامنه ز اندازه بیش جوان گفت: بر این اساس من باید نوع خرج کردن پولهایم را عوض کنم و در عرصه مخارجم حساب و کتاب تازه ای داشته باشم. حکیم اظهار داشت: احسنت پسر عزیزم، همینطور است،

خداوند متعال در آیه ۲۹ سوره اسراء به همه مؤمنانی چون تو- که آنها را خیلی هم دوست دارد - همین سفارش را فرموده اند و **لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا** هرگز دستت را برگردنت زنجیر نکن (و انفاق و بخشش به دیگران را ترک نکن) و بیش از حد (نیز) دست خود را نگشا (و همه دارایی ات را به این و آن نده تا بی چیز شوی) که مورد سرزنش قرارگیری و از کار فرومانی. **و يَا وَالدِّينِ إِذَا**

أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا فرقان آیه ۶۷ جوان خوشحال شد و خدا حافظی کرد و رفت و حکیم زیر لب این ابیات مثنوی گل روی خدا را نجوا کرد هی میرسید این چرا و آن چرا است سین برنامه که در دست شماست ما فرستادیم با احمد صلی الله علیه و آله کتاب تا نماند هیچ سؤالی بی جواب رمزهای فوق عقل خاکیان ما نهادیم اندر این ثقل گران.

با گذشت و عاشق همدیگرند

از دست زخم کلافه شده ام! مردی به مسجد رفت و به استاد قرآن آموزی گفت: آقا به داد من برسید! عالم گفت: خداوند متعال به داد همه ما رسیده و ان شاء الله الرحمن بعد از این هم خواهد رسید. مشکل شما چیست؟ مرد اظهار داشت: از دست زخم کلافه شده ام! عالم لبخند ملیحی زد و گفت: مگر چه شده است؟ مرد نالید که: اخلاق او با من نمی سازد، رفتارهایش مورد پسند من نیست و خلاصه گوش به حرف من نمی دهد و... عالم گفت: همانطوری که قیافه های انسانها متفاوت است اخلاق و رفتارهای آنها نیز با هم فرق دارد، شما در مدیریت خود تجدیدنظر کنید! تغافل و تعامل بیشتر داشته باشید و خیلی از او ایراد نگیرید، ان شاء الله درست می شود

مرد گفت: منظورتان این است که خودم هم در عرصه برخورد با او ایراداتی دارم؟!

عالم گفت: خودتان اگر در عرصه گفتار و رفتار خویش دقیق و منصفانه نظر کنید خواهید دید که می توانید بهتر از این عمل کنید. مرد گفت: ولی من تصمیم دارم که از او جدا شوم! عالم اظهار داشت: تأمل و اندیشه کنید و بخاطر مسائل کوچک و حتی نارضایتی های قابل اغماض، او را از دست ندهید زیرا چه بسا خداوند متعال در او خیر زیادی برای شما قرار داده باشد. مرد گفت: چگونه؟ عالم افزود: خداوند سبحان در این باره فرموده است: ... **فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا** یعنی: و اگر از آنها (زنانتان به دلایلی) کراهت داشتید، (فورا تصمیم به جدایی نگیرید) زیرا چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار دهد. نساء ۱۹ مرد گفت: عجب! عالم ادامه داد: آری، چند سال پیش، مردی نزد من آمد و همین سخن شما را گفت من هم نظرم را به او گفتم و رفت.

سال گذشته آن مرد دوباره به نزد من آمد در حالیکه بسیار افسوس می خورد و می گفت: حاج آقا! ای کاش چندین سال پیش به حرف شما گوش کرده بودم. گفتم: مگر چه شده است؟

گفت: من پس از جدایی از همسر اولم، تاکنون با ۹ زن که در سنین مختلف و از اقوام گوناگون بوده اند، ازدواج کرده ام اما پس از اینهمه ازدواج و جدایی، متوجه شدم که همسر اولم، از همه اینها بهتر بود و به او مراجعه کرده و اکنون با هم زندگی خوشی داریم!! سپس در ادامه عالم خطاب به مردی که می گفت به دادم برسید، گفت:

شما که نمی خواهید سرنوشت آن مرد را داشته باشید؟ مرد گفت: نه حاج آقا! خدا پدرتان را بیامرزد که مرا راهنمایی کردید، واقعیت این است که من هم بهانه گیر و گاهی هم عصبانی و... هستم.

عالم گفت: اول خودت را اصلاح کن و سپس با مهر و محبت و استدلال به همسر و زندگی ات سر و سامانی بده! این کار شدنی است برادر! وگرنه ممکن است تصمیم عجولانه همسران زندگی خودشان و فرزندانشان را به آتش بکشد. خداوند متعال همه ما را از چنین کاری نهی فرموده است: یا ایهاالذین امنوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ؛... ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده تان را از آتشی— که هیزم آن انسانها و... نگهدارید! تحریم ۶

مرد خوشحال و پر امید به سوی خانه برگشت و عالم زیر لب نجوا کرد: امت اسلام از یک پیکرند با گذشت و عاشق همدیگرند. جان هر یک، جان شیرین همه است فارغ از کید و فریب و همه است. امر ما، امر گذشت و خوشدلی است هر که غیر از این کند، از ما بری است... مثنوی نجوای خدا با انسان

بزرگترین نشانه بدبختی انسان

ماه مبارک رمضان بود وعده ای درمسجد مشغول عبادت بودند، حکیمی وارد شد و رفت درگوشه ای به عبادت ایستاد. قبل از شروع نماز عده ای نزد او آمدند و پرسیدند: بزرگترین نشانه بدبختی انسان کدام است؟ گفت:

اشتباه گرفتن منزل و مقصد به جای هم! وقتی چنین شود نگرشها و حرکت‌های انسان نیز منحرف و درمسیر باطل قرار می‌گیرد. گفتند: بیشتر توضیح دهید! گفت: «دنیا» یکی از منازلی است که انسان در راه رسیدن به مقصد، از آن نیز می‌گذرد. کسانی که این منزل را به جای مقصد و مقصود می‌گیرند، بدبخت واقعی اند.

عاقل کسی است که از حرکت به سوی مقصد و توجه به مقصود غافل نشود. اشک در چشم‌های حکیم حلقه زده بود و گروه نیز محو اشعار حکیمانه و بیدارکننده او شده بودند. یکی از آنها اظهار داشت: حالا بفرمایید که علامت اشتباه گرفتن منزل به جای مقصد چیست؟ حکیم اندکی تأمل کرد، نگاه نافذی به او انداخت و گفت: انتخاب دنیای دنی و زودگذر به جای آخرت عالی و والا و ماندگار. پیر مردی که در جمع حاضر بود گفت: سخن خداوند متعال در این زمینه می‌تواند بیش از پیش خانه‌های دل ما را روشن نماید، نشانه‌ای از وحی برایمان تلاوت فرمایید!

حکیم به صوت خوش و دلنشینی این آیه را تلاوت کرد وَ وِیْلٌ لِّلْكَافِرِیْنَ مِنْ عَذَابٍ شَدِیْدٍ الَّذِیْنَ یَسْتَحِبُّوْنَ الْحَیْوَۃَ الدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَةِ... وای بر کافران از مجازات شدید الهی! همان کسانی که زندگی دنیوی را بر حیات اخروی ترجیح می‌دهند... از فیزیک صورت و رفتار جمع معلوم بود که سخن حکیم همه راتحت تاثیر جدی قرار داده است و این درحالی بود که حکیم پس از نگاه مهربانانه‌ای به همه، مشغول به عبادت شد.

روزی یک نفر از اهالی مدینه به حضرت باقر علیه السلام برخورد کرد. دید در هوای گرم آن حضرت به دوش دو نفر از غلامان خود تکیه نموده و به سوی نخلستان می رود. با خود گفت: آیا این معنای زهد است؟ الآن می روم و او را نصیحت می کنم. پیش آمد و گفت: در این هوای گرم، حرکت با این کیفیت برای وصول به دنیا سزاوار نیست.

اگر در این حال مرگت فرا رسد در پیشگاه پروردگار چه خواهی گفت؟ حضرت توقف نموده و به آن مرد فرمودند: اگر مرگم در این حال برسد، در بهترین حالی که در راه انجام وظیفه و کسب مال حلال برای خود و عیال و حفظ آبرو رسیده است، و در پیشگاه خداوند ماجور و مثاب خواهم بود و من از مرگ بیم دارم در صورتی که به من در حال معصیتی از معاصی خدا وارد شود" (اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۲۶۳).

این مقدار بهره گیری از دنیا نه تنها مذموم نیست بلکه ممدوح و ضروری است؛ چراکه اگر کسی- دنیای صحیح نداشت، آخرت هم ندارد. آخرت بر اساس دنیای صحیح است **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**

آیه شریفه **وَ ابْتَغِ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...** (قصص/۷۷)؛ یکی از تعبیراتی که قرآن کریم در مورد دنیا به کار می برد، تعبیر "متاع الغرور" است: **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ** (آل عمران/۱۸۵)، غرور در این آیه به معنای فریب است، یعنی دنیا ابزار نیرنگ

و فریب است و اگر کسی- دلبسته به دنیا شود و فریب دنیا را بخورد، به کرامت الهی نخواهد رسید. قرآن کریم درباره برخی از افراد، می فرماید: **يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى ؛** متاع این دنیای پست را گرفتند (اعراف ۱۶۹). روشن است که محبت دنیا و دلبستگی به متاع پست آن، پستی ایجاد می کند و آدمی را از کرامت دور می گرداند

تفسیر نمونه؛ مکارم شیرازی، تفسیر نور؛ قرائتی

کافی، ۸ جلد، ثقة الاسلام کلینی محمد بن یعقوب،

مجمع البیان ؛ طبرسی بحار الأنوار ج ۸، و ج ۱۰

وسائل الشیعة، ۲۹ جلد، شیخ حر عاملی،

قرآن منظوم امید مجد

تنظیم و تالیف : محمود زارع پور

کتاب های منتشر شده



استدراج چیست؟!

اگر شخصی به جهت گناهان زیاد توفیق عنایت و توجه خداوند را از دست بدهد، خداوند او را راهی سازد، نعمت خود را بر او ارزانی می‌دارد تا سرگرم دنیا شود و توبه و استغفار را فراموش نماید و روز بروز در گناه و کفرهای خود بیشتر فرورود. چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

و هنگامی که خداوند شترنهدی را بر اثر اعمالش بخواند موعبی که گامی می‌گذراند توبه می‌دهد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد، همان‌طور که قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

و آنها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی‌دانند، گرفتار مجازاتمان خواهیم کرد (سوره بقره ۷۴).

(تفسیر صدر ۳، ص ۴۵۲)

انواع و فلسفی سوگندها و قسم های قرآن

مؤلف: محمود زارع یور

والعصر ان الانسان لخنس
الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات
وتواصوا بالحق
وتواصوا بالبر

تدبیر در انس با قرآن

مؤلف: محمود زارع یور

ان الله لا ينسخني ان يضرب مثلاً ما يعوضة فما فوقها... سورة بقره آیه ۲۶

خداوند از اینکه به پشه یا آنچه که بر بالای اوست مثل زرد شرمی بخارد...

امروزه با عکسبرداری از پشه مشخص گردیده که بر پشت این حشره کوچک، حشراتی فرمزرنگ و بسیار کوچکی به نام mite زندگی می‌کنند که از خون بدن پشه تغذیه می‌کنند و مشاهد می‌آنها با چشم غیرمسلح به دلیل حجم کوچکشان بسیار مشکل است. شاید اکنون بتوانیم دلالت کتاب خداوند بلند مرتبه در قرآن کریم را به درستی درک کنیم که می‌فرماید:

(بقره ۲۶) فما فوقها... (بقره ۲۷) و آنچه بر بالای اوست... فسبحان الله خالق كل شيء... والحمد لله رب العالمين... سبحان الله...

اصول دین

۱. توحید: به معنای یگانگی خداوند متعال است.
۲. عدل: به معنای آن است که اعمال خداوند متعال از سر دادگری و ناپسندی است و به هیچ کس ستم نمی‌کند و هر چیزی را بر جای خودش نگاه می‌دارد و از هر موجودی چنانکه ناپسندت رفتار می‌کند.
۳. نبوت: به معنای پیامبری محمد بن عبدالله (ص) و دیگر پیامبران الهی است.
۴. امامت: به معنای هدایت و سرانجام مسلمانان است.
۵. معاد: به معنای آن است که روزی همه مکلفان برای بازگشت و حساب در پیشگاه الهی گردیده می‌آیند و هر کس به پاداش و کیفر خودش میرسد. (مکمل)

فروع دین

فروع دین به مجموعه ده عمل اسلامی که انجامشان واجب است اطلاق می‌شود.

- نماز
- زکوة
- صوم
- زکات
- حج
- جهاد
- امر به معروف (دستور به خوبیها) و نهي عن منکر (دراستن از بدیها و زشتی ها)
- تواضع (دوستی با دوستان خدا)
- تقوی (دشمنی با دشمنان خدا)

کافر؟ شیعه؟
کافر؟ شیعه؟

اهداف و آثار قصه های قرآنی

جلوه ی هنری قصه ها